



جغرافیای ژئوپلتیک اقوام و عشایر ایران

تألیف:

دکتر یوسف درویشی

هیات علمی دانشگاه پیام نور

تقدیم به

پروردگارم که «فکر کردن»

به روح پر فتوح مادرم «مهربانی»

پدرم «پشتکار»

همسرم «عشق ورزیدن»

دخترم «دوست داشتن»

برادرم «تشویق»

حواهرم «دلسوری»

اساتید «علم»

را به من هدیه نمودند.

فهرست منابع

صفحه

عنوان

بخش اول: تعاریف و مفاهیم نظام عشایر

۱۳	پیشگفتار.....
۱۵	جغرافیای سیاسی و قلمرو مطالعات.....
۱۷	تعاریف و مفاهیم زندگی عشایر.....
۱۸	کوچ نشینی.....
۱۸	عشایر کوچنده.....
۱۹	عشایر نیمه کوچنده.....
۱۹	عشایر رمه گردان.....
۱۹	عشایر اسکان یافته (یکجانشین).....
۱۹	ایل.....
۲۰	طایفه.....
۲۰	تیره.....
۲۰	بیلاق یا سردسیر.....
۲۰	قشلاق یا گرمسیر.....
۲۰	میانبند.....
۲۱	کوچ عشایری.....
۲۱	مسیر کوچ.....
۲۱	برون کوچی.....
۲۱	درون کوچی.....
۲۱	کوچ سنتی.....
۲۱	کوچ ماشینی.....
۱۴	کوچ افقی.....
۲۲	کوچ عمودی.....
۲۲	کوچ دورانی.....
۲۲	کانون اسکان عشایری.....

۲۲ سامانه عشایری
۲۳ ایل راه
۲۳ مراتع ییلاقی
۲۳ مراتع قشلاقی
۲۳ مراتع میان بند
۲۳ زیست بوم عشایری
۲۵ امنیت
۲۶ انسجام ملی
۲۶ قومیت

بخش دوم: جغرافیای طبیعی ایران و نقش آن در شکل گیری زندگی عشایر

۳۱ کوچ نشینی و زندگی عشایر از دیدگاه جغرافیا
۳۲ اهمیت جایگاه و مطالعه کوچ نشینی در علم جغرافیا
۳۳ کوچ و انواع آن در ایران
۳۵ وضعیت و چگونگی کوچ و اسکان ایلات و عشایر ایران
۳۷ توزیع و پراکنندگی جغرافیایی کوچ نشینان ایران
۴۷ تقسیم بندی ایلات ایران از لحاظ کمیت
۴۸ مبانی اکولوژیکی کوچ نشینی
۵۰ علل پیدایش کوچ نشینی در ایران
۵۷ جغرافیای اقتصادی کوچ نشینان
۵۸ اقتصادی کوچ نشینی و اهمیت مطالعه آن
۶۰ فعالیتهای تولیدی و اقتصادی ایلات ایران

بخش سوم: جغرافیای تاریخی نظام عشایر ایران

- ۶۵..... مراحل پیدایش کوچ نشینی و تکامل نظام قبیله ای
- ۶۵..... مراحل مطالعه در تاریخ شکل گیری زندگی عشایری
- ۶۷..... تاریخچه کوچ نشینی در ایران
- ۶۹..... ایل و ایل گرایی در ایران
- ۷۳..... عشایر ایران در گذر تاریخ
- ۷۴..... مشخصات عمده کوچ نشینان ایران
- ۷۶..... شهرهای عشایری ایران

بخش چهارم: جغرافیای سیاسی نظام عشایر ایران

- ۸۲..... دلایل تاریخی و سیاسی شکل گیری زندگی عشایری
- ۸۳..... عشایر و هویت ملی
- ۸۵..... جایگاه اقوام در ساختار اجتماعی - فضایی ملت ایران
- ۸۵..... -الگوی ترکیبی ملت از منظر جامعه‌شناختی
- ۸۶..... - الگوی ترکیبی ملت از منظر فضایی و جغرافیایی
- ۸۹..... تیب شناسی اقوام در ایران
- ۸۹..... - اقوام آذری
- ۹۰..... - اقوام کرد
- ۹۳..... - اقوام عرب
- ۹۴..... - اقوام بلوچ
- ۹۶..... - اقوام ترکمن
- ۹۸..... - اقوام لر
- ۹۹..... تنوع قومی و تهدیدات امنیتی
- ۹۹..... - مرزن نشینی
- ۹۹..... - مداخله ی بیگانگان
- ۱۰۰..... چارچوب نظری مطالعه شکافهای قومی و مذهبی
- ۱۰۱..... شکاف سیاسی و شکل گیری ناسیونالیسم قومی
- ۱۰۲..... مسأله امنیت و کوچ نشینی

- کوچ از دیدگاه اجتماعی - سیاسی ۱۰۳
- نظام سیاسی کوچ نشینان ۱۰۶
- مبانی اکولوژیکی و اجتماعی نظام سیاسی کوچ نشینان ۱۰۶
- روانشناسی اجتماعی کوچ نشینان ۱۰۷
- سازمان اجتماعی کوچ نشینان ۱۰۹
- تشکیلات سیاسی سنتی طوایف و ایلات ایران ۱۱۴
- سازمان سیاسی ایلات و عشایر ایران ۱۱۶
- سازمان سیاسی مغولی ۱۱۶
- سازمان سیاسی عشیره‌ای ۱۱۶
- سازمان سیاسی اشرافی ۱۱۷
- پراکندگی فرهنگی و سیاسی در ایلات ۱۱۸
- اسکان عشایر و مباحث سیاسی آن ۱۲۰
- روابط میان ایلات و دولت در ایران ۱۲۳
- بحتهای نظری درباره‌ی مسئله‌ی قومیت و ناسیونالیسم قومی ۱۳۱
- فرایند شکل‌گیری دولت مدرن و روابط دولت - ایلات ۱۳۲
- شکل‌گیری دولت مدرن پهلوی و ایل‌زدایی در ایران ۱۳۳
- قشربندی اجتماعی کوچ نشین در گذشته و حال در ایران ۱۳۴
- دگرگونی در قشربندی سنتی ایلات ۱۳۵
- دگرگونی در نظام سیاسی سنتی کوچ نشینان ۱۳۷
- اقدامات اجتماعی و سیاسی در زمینه یکجانشینی ایلها ۱۴۶
- اقدامات رضاخان علیه کوچ نشینان ۱۴۷
- سیاست عشایری رضاشاه بر ضد عشایر بختیاری ها ۱۴۹
- سیاست عشایری رضاشاه بر ضد عشایر کهگیلویه و بویراحمد ۱۵۴
- انقلاب سفید و تاثیر آن در زندگی کوچ نشینان ۱۵۷
- بخش پنجم: نقش عشایر در امنیت ملی بعد از انقلاب اسلامی ایران**
- مفهوم امنیت ملی و ابعاد آن ۱۶۴
- امنیت ملی ۱۶۷

- ۱۶۷ - تعاریف و نظریه‌ها امنیت ملی.....
- ۱۶۹ - دروه‌های بکارگیری امنیت ملی.....
- ۱۷۱ - صفات امنیت ملی.....
- ۱۷۳ - امنیت ملی و روابط بین‌المللی.....
- ۱۷۴ - عوامل تهدید کننده امنیت ملی.....
- ۱۷۴ - جایگاه امنیت در ساختار فضایی - جغرافیایی ملت.....
- ۱۷۷ - کارکرد نظامی ایلات و عشایر در ایران.....
- ۱۷۹ - رویکرد تاریخی نظام عشایر.....
- ۱۷۹ - نقش بازدارندگی نظامی عشایر.....
- ۱۸۰ - قابلیت‌ها و آمادگی‌های نظامی عشایر.....
- ۱۸۸ - سازمان‌های نظامی و جایگاه نیروهای ایلاتی.....
- ۱۸۸ - جنگ تحمیلی ۸ ساله (۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ هـ ش) و نقش عشایر ایران.....
- ۱۹۰ - نقش عشایر خوزستان در جنگ تحمیلی.....
- ۱۹۲ - نقش عشایر ایلام در جنگ تحمیلی.....
- ۱۹۳ - نقش عشایر کهگیلویه و بویر احمد در جنگ تحمیلی.....
- ۱۹۴ - نقش عشایر کردستان در جنگ تحمیلی.....
- ۱۹۶ - اقدامات انقلاب اسلامی ایران برای تقویت نظام عشایر.....
- ۱۹۶ - طرح جامع تحول سازمان امور عشایر.....
- ۱۹۷ - ایجاد سازمان امور عشایر.....
- ۱۹۸ - بهبود وضعیت موجود عشایر.....
- ۱۹۸ - بالا بردن کیفیت امکانات آموزشی عشایر.....
- ۱۹۹ - توجه به امر تحقیق و پژوهش در عشایر.....
- ۲۰۰ - بالا بردن شرایط ارتباطات در نظام عشایر.....
- ۲۰۰ - اولویت بخشی به تولید در نظام عشایر.....
- ۲۰۱ - تاکید بر سیاست‌های آموزش عالی.....
- ۲۰۱ - تقویت سیاست‌های سازمانی عشایر.....
- ۲۰۳ - راهبرد برنامه توسعه مناطق عشایری بعد از انقلاب اسلامی ایران.....

- ۲۰۵.....- اهداف مهم سازماندهی عشایر بعد از انقلاب اسلامی ایران
- ۲۰۶.....- راهکارهای (روشهای اجرایی) برنامه توسعه مناطق عشایر
- ۲۰۷.....- راهکارهای عمرانی و رفاهی برای عشایر ایران
- ۲۱۳.....بخش ششم: طرح تئوری راهبرد پلیس عشایر
- ۲۳۴.....منابع و مآخذ

مفاهيم

جامعه عشائر

۱

پیشگفتار

در حوزه‌ی فعالیت اقتصاد سنتی در سراسر کشور می‌توان سه جامعه‌ی مشخص و متمایز از یکدیگر را مشاهده کرد این سه جامعه عبارتند از: جامعه شهری، جامعه روستایی و جامعه عشایری.

منظور از زندگی عشایری آن نوع زندگی است که در آن انسانها از راه پرورش حیوانات و معمولاً با برخورداری از فرآورده‌های کشاورزی زیست می‌کنند و در پی چراگاه‌های طبیعی سالیانه از محلی به محل دیگر کوچ می‌کنند. برای اینکه یک جامعه را جامعه‌ی ایلی بنامیم سه ملاک عمده اساس بوده است که دو ملاک آن عینی و دیگری ذهنی است و این ملاکها عبارتند از:

الف) وجود ساختمان ایلی: جامعه‌ی ایلی همیشه تقسیماتی دارد، مانند ایل، تیره، طایفه و ب) سرزمین مشترک: هر ایل سرزمین مشخصی را اشغال کرده که حدود آن کاملاً معین است. در داخل این سرزمین، طوایف هر تیره صاحب مناطق معلومی هستند و هر طایفه چراگاههایی برای خود دارند. ج) آگاهی افراد به عضویت خود در ایل: همه‌ی افراد یک ایل می‌دانند به کدام اولاد تعلق دارند. این اولاد از کدام طایفه است و طایفه مربوط به چه تیره و بالاخره از آن کدام ایل است.

در طول قرون گذشته کتب فراوانی در زمینه شیوه‌ی زندگی جامعه‌ی انسانی نوشته شده است ولی در آنها به ندرت اطلاعات عشایری یافت می‌شود، زیرا تاکنون همیشه صحبت از دو جامعه‌ی شهری و روستائی در میان بوده و برنامه‌ریزان مملکتی، عشایر را گوشه‌ای از جامعه‌ی روستایی به حساب می‌آورده‌اند. اگر چه عشایر همیشه از نظر سیاسی و نظامی مورد بحث حکومت‌های مرکزی بوده و از نظر اقتصادی پیوسته و وظایفی به عهده داشته‌اند ولی هیچ‌گاه جامعه عشایر از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار نگرفته است.

در این کتاب تلاش ما براین است که جامعه عشایر را از ابعاد جغرافیایی طبیعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی مورد بررسی قرار داده تا به اهمیت این جامعه فعال پی برده شود. لذا برای رسیدن به هدف مورد نظر از تالیف این مجموعه فصل اول را به مفاهیم جامعه عشایر فصل دوم به جغرافیای طبیعی ایران و نقش آن در شکل‌گیری زندگی عشایر، فصل سوم به جغرافیای تاریخی نظام عشایر ایران، بخش چهارم به جغرافیای سیاسی نظام عشایر ایران و بخش پنجم به نقش عشایر در امنیت ملی بعد از انقلاب اسلامی ایران پرداخته شده است. این مجموعه می‌تواند مورد استفاده رشته‌های تحصیلی جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، گرایش‌های روستایی، جامعه‌شناسی و گرایش‌های سیاسی و امنیتی قرار گیرد.

از همکاری علمی و اخلاقی اساتید محترم دکتر رهنمایی (ناظر علمی اثر)، خانم دکتر مرصوصی، دکتر تالشی و دفتر تحقیقات کاربردی نیروی انتظامی استان اردبیل، سردار روستایی، سرهنگ اژدری، سرهنگ عالیزاده، سروان عزیزی، سروان حسین نژاد، خانم دکتر اسفندیاری، دکتر صلاحی، و مهندس کمال بابایی، احد قیصر، دلاور معصومی و مهندس قاسمی نهایت سپاس را دارم. در پایان از همسر و دخترم که شرایط مناسب را برای تدوین این کتاب فراهم آوردند نهایت قدردانی را دارم.

دکتر یوسف درویشی

جغرافیای سیاسی و قلمرو مطالعات

جغرافیای سیاسی شاخه‌ای از جغرافیای انسانی است. امروزه طبق آخرین تعریف نقش ویژه جغرافیای سیاسی تحلیل فضایی پدیده‌های سیاسی و شناسایی فرایندهای سیاسی است. هارتشورن در سال ۱۹۵۴ اولین تعریف منسجم از جغرافیای سیاسی که اغلب جغرافیدانان آن را پذیرفتند، ارائه داد. «جغرافیای سیاسی، تفاوتها و تشابهات سیاسی منطقه‌ای و ارتباط آنها را با سایر تفاوت‌ها و تشابهات جغرافیایی بررسی می‌کند.»

با توسعه جغرافیای سیستماتیک و ثئوریک نیاز به یک تعریف جدید احساس می‌شد. لذا در اواخر دهه شصت جکسون کار اساسی جغرافیای سیاسی را بررسی پدیده‌های سیاسی در جایگاه منطقه‌ای آنها تعریف کرد، در حالی که آکادمی ملی علوم در کمیته ویژه جغرافیا مصالحه‌ای میان دیدگاه‌ها ایجاد کرده و کار اساسی جغرافیای سیاسی را بررسی کنش متقابل منطقه جغرافیایی و فرآیند سیاسی دانست. دو تن از جغرافیدانان به نامهای کوهن و رزنتال با استفاده از متدولوژی جدید الگویی طرح کردند که نقش سیاسی انسان در جامعه و ارتباط آن با سرزمین و نتایج حاصل از این ارتباط را در تشکیل نظام سیاسی نشان می‌دهد. در این الگو نقش سیاسی انسان بصورت ایدئولوژی سیاسی، ساختار سیاسی و تصمیم‌های اجرایی بروز می‌کند.

فرآیندهای سیاسی از نیروهای اجتماعی بوجود آورنده آنها جدا نیست. چون این نیروها به نهادهای سیاسی شکل می‌دهند و فرآیند سیاسی نیز از طریق همین نهادها عمل می‌کند. بنابراین نظام سیاسی از نیروهای اجتماعی فرآیند سیاسی و فضای جغرافیایی مربوط به آن (که با هم کنش متقابل دارند) تشکیل می‌شود. نظام سیاسی نیز طیف وسیعی دارد که دو سر آن را نظامهای کاملاً باز و یا کاملاً بسته تشکیل می‌دهند. تقریباً تمام نظامها جایی را بین این دو سرفراط و تفریط اشغال می‌کنند. ارتباط نظام سیاسی با سرزمین مستقیم و گسترده است. نظام باز چشم‌اندازی بوجود می‌آورد که محصول وابستگی متقابل است. برای مثال از الگوهای فشرده سکونت، نمادهای بهره‌برداری متمرکز از منابع، توسعه بندرهای ورودی و پیدایش علامتهای بین‌المللی می‌توان نام برد. در نظام بسته چون هدف خودکفایی است چشم‌انداز بصورت دیگری ظاهر می‌شود، در این نظام الگوهای سکونت به صورت پراکنده (نه مجتمع) و بهره‌برداری از منابع بصورت غیر متمرکز و گسترده، نمایان می‌شوند، در این نظام به ایجاد تسهیلات و امکانات رفاهی در مکان مرکزی توجه بیشتری می‌شود و علامتها و شعارهای ملی، جانشین نمادهای بین‌المللی می‌گردد. بنابراین بر اساس میزان باز و بسته بودن نظام سیاسی، تغییر چشم‌انداز را می‌توان پیش‌بینی کرد.

ظهور جغرافیای سیاسی بصورت یک شاخه منسجم جغرافیای انسانی از پدیده‌های قرن حاضر است ولی این بدان معنا نیست که در گذشته فیلسوفان و نویسندگان بزرگ به تاثیرات متقابل سیاست در مظاهر گوناگونش و محیط فیزیکی توجهی نداشته‌اند.

از نوشته‌های هرودوت، افلاطون، ارسطو و هگل چنین بر می آید که این نویسندگان مشاهدات جغرافیایی - سیاسی خود را بدون آگاهی از وجود چنین شاخه مستقلی تحت عنوان جغرافیای انسانی به رشته تحریر در آورده‌اند. در میان متقدمان ارسطو بویژه با شکل دهی یک دولت ایده‌آل ریشه‌ای عمیق برای برخی مفاهیم جغرافیای سیاسی بوجود آورد. وی معتقد بود که در یک دولت ایده‌آل و نمونه نسبت بین جمعیت و وسعت قلمرو و کیفیت آنها مهم است وی برای پایتخت شدن یک شهر، شرایطی را لازم می‌دانست و درباره ترکیب ارتش و نیروی دریایی، چگونگی مرزها و سایر عوامل بحث کرده است و در تمام این بحث‌ها به ماهیت محیط فیزیکی بویژه آب و هوا به عنوان یک عامل تعیین کننده اشاره دارد.

سه قرن بعد از ارسطو، استرابو، جغرافیدان یونانی - رومی کتابی در هفده جلد نوشت که در واقع توصیفی از جهان شناخته شده آن روز بود.

در قرون وسطی علم و دانشوری در اروپا تحت الشعاع مذهب قرار گرفت در حالی که در جهان اسلام جغرافیا در بین تاجران، مورخان، جهانگردان و فیلسوفان مسلمان رواج پیدا کرد. ابن خلدون مورخ، فیلسوف و جامعه‌شناس مسلمان یکی از نویسندگانی بود که پس از سفرهای طولانی در کتابی که قرن چهاردهم میلادی در شرح احوال خود نگاشت تز معروف خود را درباره قبیله و شهر ارائه داد و به نقش محیط طبیعی این واحدها به عنوان عوامل تعیین کننده اشاره کرد.

در اواخر قرن نوزدهم «کارل ریتز» در برلین نظریه رشد دولت را مشابه به آنچه ابن خلدون در پنج قرن پیش از آن ارائه کرده بود مطرح کرد، با این تفاوت که آن را قابل قیاس با موجود زنده می‌دانست به همین دلیل نظریه وی را نظریه ارگانیسم می‌نامند.

دوره جدید تحول در جغرافیای سیاسی با فردریک راتزل آلمانی آغاز می‌شود. راتزل به دلیل ارائه مفاهیم و متدلوژی جدید در جغرافیای سیاسی پدر این دانش شناخته شده است. کتاب جغرافیای سیاسی راتزل نخستین کتابی است که تحت این عنوان به رشته تحریر درآمد و هر چند که حاوی بسیاری از کارهای گذشتگان است. راتزل از جهتی دیگر بنیانگذار ژئوپولتیک نیز محسوب می‌شود گرچه خود این اصطلاح را به کار نبرده است. وی در زمره جغرافیدانانی است که به داروینسیم

اجتماعی اعتقاد داشته‌اند و او در کتاب خود به دو عامل وسعت و موقعیت جغرافیایی اشاره کرده است.

همزمان با رشد ژئوپولیتیک دوره تمرکز روی مطالعه واحدهای سیاسی بویژه دولت آغاز می‌شود و کم و بیش تا امروز ادامه دارد. غالب جغرافیدانان برجسته قرن ۲۰ با ارائه نظریات خود درباره چگونگی پیدایش و بقای دولتها در پیشبرد این مطالعات نقش بسزایی داشته‌اند.

تعاریف و مفاهیم زندگی عشایر

واژه کوچ از مصدر کوچیدن به معنی نقل مکان از منزلی به منزل دیگر با ایل و اهل و عیال و اسباب خانه یا مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جایی به جای دیگر است.

ایل که همواره با کوچ همراه می‌باشد واژه ای ترکی است به معنی دوست، موافق، یار، همراه، رام، طایفه، قبیله، گروه و مخصوصاً به مردم چادرنشین اطلاق می‌گردد.

در متن های تاریخی واژه ایل نخستین بار به هنگام حکومت ایلخانان به کار برده شده است و بر اقوام کوچ نشین و نیمه کوچ نشین شبانی دلالت می‌کند.

عشایر که مفرد آن عشیره است واژه‌ای عربی است و به معنی برادران، قبیله، تبار، نزدیکان خویشاوندان، دودمان و اهل خانه است. در قرآن کریم به مناسباتی چند از عشیره به معنی خویشان ذکر شده است.

«قُلْ اِنْ كَانَ اَبَاءُكُمْ وَاِبنَاءُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَشْرَافُكُمْ...» و یا «انذر عشیرتک الا قریبین»

به نظر می‌رسد که افراد یک گروه کوچ عمدتاً با هم دارای نسبت های خویشاوندی سببی و نسبی هستند و به طور کلی یک شبکه خویشاوندی را تشکیل می‌دهند که در مواردی رابطه خویشاوندی میان آنها پنهان است.

از دیدگاه جغرافیا در کوچ سه مسئله مورد توجه است:

- ۱) کوچ معمولاً حرکتی دو طرفه و متقابل بین دو محیط است.
- ۲) کوچ نتیجه تسلط جبر طبیعی است که انسان جهت فرار از آن این پدیده را ابداع کرد.
- ۳) زمان کوچ منطبق بر تغییرات محیط طبیعی است نه اختیار انسان.

آنچه که از تعاریف دانشمندان مذکور استنباط می‌گردد این است که اگرچه جملات و عناوین تعریف از نظر دستوری و ادبی با هم متفاوتند اما تأکید همه در تعریف کوچ و کوچ نشینی به چند

مطلب عمومی بوده و متفق القول هستند. از جمله:

- جملگی به معیشت دامداری و شغل شبانی که همراه با تربیت چارپایان مقید است تأکید کرده اند.

- در تمام تعاریف به شیوه متحرک دامداری و جابجایی به مراتع موسمی جهت تعریف طبیعی دامها اشاره شده است.

- در بطن جملات و اصطلاحات به محیطهای طبیعی که بر حسب شرایط حاکم طبیعی در بعضی از فصول مساعد و در فصول دیگر نامساعد جهت استقرار انسان و دام است اشاره شده که تأثیر عملکردهای آب و هوایی، رویش گیاه و منابع آب را مشخص می‌کند و اینکه طبیعت و تغییر شرایط طبیعی همراه با رواج معیشت دامداری محرک اصلی کوچ و پیدایش زندگی کوچ نشینی است مدنظر می باشد.

کوچ نشینی

یک نوع زندگی است که در آن انسان از راه پرورش حیوانات زیست می کند و در پی چراگاه های طبیعی سالیانه از محلی به محل دیگر کوچ می کند. به عبارت دیگر کوچ عبارت است از حرکت مداوم فصلی یا سالیانه بین دو محیط متفاوت آب و هوایی که با تغییرات طبیعی محیط به ویژه تغییرات اقلیمی و رویش گیاهی مطابق باشد. از آنجا که انگیزه کوچ جنبه معیشتی دارد و با چگونگی شکل گیری و تکامل اقتصادی گروه های انسانی از ابتدای تولد تاکنون ارتباط دارد؛ این مسئله با فرار انسان از محیط نامساعد و تغییرات منفی آن در فصول مختلف سال نظیر کم آبی، سرما و گرمای شدید و محدودیت مراتع همراه است (مشیری، ۱۳۷۲). ساختمان اجتماعی کوچ نشینان ایران به طور کلی بر اساس خویشاوندی و نظام پدر تباری استوار است. در نظام پدرتباری هویت و نسبت فرد در رابطه با پدر تعیین می گردد از این رو گروههای عمده تشکیل دهنده یک طایفه یا ایل طبیعتاً گروههای پدرتباری می باشند که اعضای آنها خود را از یک نسل یا یک نیای مشترک می دانند.

عشایر کوچنده

به جمعیت و جوامعی اطلاق می گردد که حداقل دارای سه ویژگی زیر باشند:

• ساختار اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب ایلی (قبیله ای)

• اتکای اصلی معاش به دامداری

• شیوه زندگی مبتنی بر کوچ

عشایر کوچنده در چارچوب تقویم زمانی کوچ هر ساله حداقل دو بار در موعد کوچ بهاره از قشلاق به ییلاق و کوچ پائیزه نیز از ییلاق به قشلاق به همراه تمامی اعضای خانوار و دام اقدام به کوچ و استقرار در قلمروهای مرتعی خود می‌کنند.

عشایر نیمه کوچنده

به آن تعداد از خانوارهای عشایری اطلاق می‌گردد که حداقل در یکی از قطب‌های استقرار (منطقه ییلاق، قشلاق یا میان‌بند) دارای سکونتگاه ثابت بوده و همواره تعدادی از اعضای خانوار در آنجا سکونت دارند.

عشایر رمه گردان

به آن تعداد از خانوارهای عشایری اطلاق می‌شود که اکثر اعضای خانواده در یک نقطه یا مکان (در داخل قلمرو ایلی و یا خارج از آن) سکونت ثابت اختیار کرده و در کوچ شرکت نمی‌کنند. در شیوه کوچ رمه گردانی دامها به همراه چوپان و تعدادی از افراد ذکور خانواده جابجا شده یا کوچ داده می‌شوند.

عشایر اسکان یافته (یکجانشین)

خانوارهای عشایری که تمامی اعضای آن در یک مکان سکونت ثابت اختیار کرده و کوچ نمی‌کنند، اما با توجه به حفظ برخی مناسبات اقتصادی (مالکیت و حقوق بهره برداری از مراتع و منابع قلمرو) و فرهنگی - اجتماعی (احساس تعلق به ایل و عشیره) خود را عضو ایل و طایفه، و... تلقی می‌کنند.

ایل

اتحادیه سیاسی متشکل از طوایف عشایری است که بنا به وابستگیهای خویشاوندی و همخونی و یا ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی در یک برهه از زمان و در سرزمینی مشترک که دارای قلمرو ایلی مشخصی نیز می‌باشند با هم متحد شده و تشکیل یک ایل را می‌دهند.

ایلات معمولاً در حوزه‌های فرهنگی خود، عادات مشخص، آداب و رسوم و سنتهای یکسانی دارند.

طایفه

عبارت است از یک واحد اجتماعی، سیاسی متشکل از تعدادی تیره‌ها که مشخص‌ترین و مهمترین رده از سلسله مراتب ایلی عشایر بوده و واحدهای تشکیل دهنده آن غالباً با نام طایفه خود شناخته می‌شوند. در سلسله مراتب سازمان اجتماعی عشایر عموماً طایفه بین ایل و تیره قرار گرفته، اما طوایفی نیز وجود دارند که به هیچ ایلی وابسته نبوده و «طایفه مستقل» نامیده می‌شوند (همان منبع).

تیره

در ساختار اجتماعی عشایر، تیره از مجموع چند واحد کوچکتر مانند دودمان، بنکو، تش، اوبا و... تشکیل می‌شود که بعد از طایفه قرار دارد و رکن اصلی طایفه و ایل بحساب می‌آید. اساس تیره مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی و اصل و نسبی است که همبستگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی داشته و دفاع از منافع افراد عضو را به عهده دارد.

بیلاق یا سردسیر

محدوده زیست و قلمرو جغرافیایی که عشایر تمام یا قسمتی از فصول بهار و تابستان را در آن می‌گذرانند.

قشلاق یا گرمسیر

محدوده زیست و قلمرو جغرافیایی که عشایر تمام یا قسمتی از فصول پائیز و زمستان را در آن می‌گذرانند.

میانبد

به گذرگاهها و اطراق گاههای موقت در مسیرهای کوچ بین بیلاق و قشلاق اطلاق می‌گردد.

کوچ عشایری

عبارت است از حرکت خانوارهای عشایری از نقطه‌ای به نقطه دیگری با هدف استفاده از مراتع برای چرای دام که معمولاً با همه اعضای خانوار، باروبنه، سرپناه قابل حمل و همراه با ایل، طایفه یا رده‌هایی از آن انجام می‌گردد. کوتاه یا بلند بودن مسیر کوچ تغییری در مفهوم کوچ نمی‌دهد.

مسیر کوچ

به خط سیر کوچ، حداقل کوچ‌کترین رده ایلی از بیلاق به قشلاق و بالعکس اطلاق می‌گردد. (همان منبع)

برون کوچی

برون کوچی به نوعی از کوچ عشایر اطلاق می‌گردد که منطقه بیلاق، قشلاق و میان بند خانوار یا گروه عشایری در محدوده جغرافیایی استان واحدی واقع نگردیده باشد.

درون کوچی

درون کوچی به نوعی از کوچ عشایر اطلاق می‌گردد که منطقه بیلاق، قشلاق و میان بند خانوار یا گروه عشایری در محدوده جغرافیایی استان واحدی واقع شده باشد.

کوچ سنتی

کوچ سنتی به شیوه‌ای از کوچ اطلاق می‌گردد که خانوار طی مسیر کوچ به همراه دام حرکت نموده و در اطراف گاههای مشخصی توقف داشته و در این جابجایی تمام باروبنه زندگی بوسیله چهارپایان حمل می‌گردد.

کوچ ماشینی

کوچ ماشینی به شیوه‌ای از کوچ اطلاق می‌گردد که در جریان کوچ خانوار و باروبنه بوسیله وسائط نقلیه موتوری حمل می‌گردد. در این شیوه ممکن است دام خانوار نیز بوسیله وسایل نقلیه موتوری جابجا گردد.

کوچ افقی

شیوه ای از کوچ که فاصله قشلاق و ییلاق زیاد طولانی باشد. معمولاً طول مسیر کوچ در این نوع کوچ بین چند تا چندین ده کیلومتر می باشد. معمولاً کوچهای افقی در عرصه دشت ها و نواحی جلگه ای و هموار انجام می گیرد (همان منبع).

کوچ عمودی

شیوه ای از کوچ که چه بسا فاصله قشلاق و ییلاق نسبتاً زیاد نبوده اما در عوض اختلاف ارتفاع بین ییلاق و قشلاق قابل ملاحظه می باشد. این نوع کوچ مختص نواحی کوهستانی است و طی آن عشایر از نواحی پست به نقاط مرتفع کوهستانی همجوار و بالعکس کوچ می نمایند.

کوچ دورانی

شیوه ای از کوچ که عشایر در شعاع مشخصی بدون دستیابی به تغییرات آب و هوایی زیاد بدنبال تعلیف دام کوچ می کنند. این نوع کوچ عمدتاً در مناطق هموار کویری مانند استانهای سیستان و بلوچستان و کرمان در ایران مشاهده می گردد.

کانون اسکان عشایری

به محدوده ای از زیست بوم اطلاق می گردد که براساس مطالعات سازمان امور عشایر یا مشاورین صلاحیت دار دارای منابع، امکانات و استعدادهای لازم برای ایجاد اشتغال و اسکان عشایر باشد. این کانونها به عنوان یکی از واحدهای برنامه ریزی برای ساماندهی عشایر به دو نوع شامل: کانون توسعه هدایتی (برنامه ریزی شده) و کانونهای توسعه اسکان خودجوش تقسیم می شوند.

سامانه عشایری

به محدوده ای که در برگیرنده چند سامان عرفی باشد سامانه عشایری گفته می شود. گنجایش مطلوب هر سامانه حدود ۵۰ خانوار و حداقل آن در شرایط استثنایی ۲۰ خانوار می باشد که این ظرفیت امکان برنامه ریزی سامانه را همانند برنامه ریزی در واحد جغرافیایی مثل حوزه آبریز و واحدهای تقسیمات سیاسی مثل روستا مهیا می نماید.

ایل راه

مسیری است که از قدیم الایام منطقه سردسیری عشایر را به منطقه گرمسیری (ییلاق و قشلاق) وصل نموده است ایل راه مسیر کوچ عشایر می باشد.

مراتع ییلاقی

آن دسته از مراتع طبیعی است که در ارتفاعات کوهستانها قراردارند و به جهت برخورداری از نزولات جوی دارای پوشش گیاهی مرغوب است و تابستان ها مورد استفاده قرار می گیرد.

مراتع قشلاقی

این مراتع در نقاط پست و بالنسبه گرم وجود دارد و معمولاً در فصل زمستان مورد استفاده عشایر قرار می گیرد.

مراتع میان بند

این مراتع در جریان تغییر مکان از ییلاق به قشلاق مورد چرا واقع می شوند(حد فاصل)

زیست بوم عشایری

زیست بوم عشایری محدوده‌ای است از سرزمین و قلمروهای ایلی علی الاصول شامل ییلاق، قشلاق و مسیر بین این دو که از حیث جغرافیای طبیعی و مراحل کوچ دارای وحدت و همگنی نسبی و عشایران از لحاظ ساختار اجتماعی واحد هویتی تاریخی، حقوقی و هماهنگی و هم‌سنخیه‌های مشارکت برانگیز باشد (افشار نادری، ۱۳۵۷).

در ارتباط با این تعریف ذکر چند نکته ضروری است:

نخست اینکه؛ تشخیص همگنی جغرافیایی و هماهنگیهای اجتماعی - قبیله‌ای با توجه به واقعیات موجود و بر اساس عرف، قانون و وفاق نظر مطلعین و معتمدین عشایر، کارگزاران امور آنها و خبرگان و مسئولین محلی خواهد بود.

دوم اینکه؛ «رده‌های ایلی» انشعابات هستند که بر اثر مقتضیات اقتصادی، سیاسی و تاریخی به مرور زمان در ساختار و سازمان اجتماعی عشایر بوجود آمده و نام و هویت مخصوص بخود

یافته‌اند. مراتب و تنوع این رده‌ها در بین عشایر مختلف و متفاوت است. دامنه آنها از «ایل» تا «کوچکترین رده» غیر موقت گسترده است. لیکن «ایل»، «طایفه» و «تیره» از معروفترین رده‌های ایلی بحساب می‌آیند. نام سایر رده‌ها بیشتر متأثر از فرهنگ شرایط خاص محلی است. سوم اینکه؛ در تعیین هویت تاریخی - حقوقی زیست بومها می‌توان گفت:

ایلات و طوایف در طول تاریخ، در قلمرو کوچ خود دارای مالکیت و حقوق عرفی و بعضاً قانونی شده‌اند. در گذشته حدود و میزان و وسعت این قلمرو برحسب برد و باخت در نزاعهای محلی و قدرت ایلخانان تعیین می‌شد. بنابراین مرزها ناپایدار بودند. ولی بعدها با رواج یافتن قانون ثبت املاک و خصوصاً پس از اصلاحات ارضی قلمرو کوچ ایلات و حتی محل اطراف کوچکترین رده‌های ایلی تثبیت یافته است. اخیراً بواسطه رخدادهای دگرگونه سازی که در نظام اجتماعی - اقتصادی ایلات و طوایف به قوع پیوسته است، برخی از رده‌های ایلی یا خانوارهایی از آنها بدنبال آب، مرتع، اشتغال و... محدوده‌های تاریخی و هویت یافته خود را رها می‌کنند. و برای مدتی از سال با پرداخت وجوهی به مالکین قانونی آن تحت عنوان؛ حق علف چرا، اجاره مزارع علوفه‌ای یا پس چرا مزارع به بسر می‌برند. این فضاهاى جدید که موقتی و از سالی به سال دیگر تغییر می‌کند و از حیث تاریخی فعلاً حقوق عرفی یا قانونی عشایر بر آن مترتب نیست، جزو «زیست بوم» عشایر بحساب نمی‌آیند، اما از حیث برنامه‌ریزی این گونه حوزه‌های نفوذی را نمی‌توان نادیده گرفت.

چهارم اینکه؛ در صورت امکان بهتر است «زیست بومها» با رعایت معیار جمعیتی در سطوح یک رده مشخص مثلاً یک «طایفه» یا یک «تیره» محدود شوند. معیار جمعیتی برای زیست بومها ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ خانوار پیشنهاد شده که نزدیک به میانگین حداقل و حداکثر جمعیت دهستانهای کشور است. تردیدی نیست برحسب شرایط اجتماعی - طبیعی زیست بومها، انعطاف لازم و مناسب بایستی ملحوظ گردد (صافی نژاد، ۱۳۶۳).

پنجم اینکه؛ زیست بومهای عشایری مانند فضای آمیشی دیگر دارای ابعاد اجتماعی و مکانی است. لیکن بر خلاف مراکز شهری و روستایی که مکان محوری حاکم است بعد اجتماعی یعنی ساختارهای عشیرتی در زیست بومهای عشایری، محوریت و اصلیت دارد. بنابراین در تعیین محدوده زیست بومهای عشایری چنانچه در همگنی‌های جغرافیایی و مکانی ابهاماتی وجود داشته باشد حقوق عرفی رده‌های ایلی مرز زیست بومها را تعیین می‌کند (همان منبع).

ششم اینکه؛ در تعیین محدوده‌های زیست بومهای عشایری حتی المقدور بایستی با محدوده‌های تقسیمات کشوری و اداری هماهنگی و یگانگی ایجاد شود. از آنجایی که ریشه تقسیمات کشوری در مناطق عشیره‌نشین متأثر از تقسیمات ایلی بوده است، ایجاد این هماهنگی ساده و مهم است. مهم از این جهت که کار جمع‌آوری اطلاعات، مطالعه، برنامه‌ریزی و اجرا ساده‌تر خواهد شد.

فضای تعریف و تعیین شده زیست بومها مثل هر فضای جغرافیایی گستره‌ای از محیط طبیعی را در برمی‌گیرد و دارای سازمانی متناسب با خود است که شامل؛ نقاطی از مراکز جمعیت، شبکه‌هایی از ارتباطات و انتقالات و سطوحی از انواع اراضی است.

به تبعیت از طول کوچ عشایر ابعاد زیست بومها دارای تفاوت‌های بسیار زیادی هستند. گاه ممکن است دو قطب بیلاق و قشلاق یک زیست بوم از چندین کیلومتری تجاوز نماید و گاه ممکن است فاصله این دو قطب به چند صد کیلومتر بالغ گردد.

بدیهی است در چنین پهنه و فضای وسیعی امکانات و استعدادها بصورت یکنواخت پراکنده نشده‌اند، بلکه پاره‌ای از نقاط زیست بومها امکان تمرکز بیشتری از استعدادها و پتانسیلهای بالفعل و بالقوه را دارا هستند و بالعکس بخش وسیعی از فضای زیست بومهای عشایری لاقفل با معلومات فعلی فاقد هرگونه امکانات برای رشد و توسعه بنظر می‌رسند. بنابراین در سطح زیست بومهای عشایری برای بهره‌گیری بهینه از امکانات و فرصتهای نسبی با کانونها و محورهایی از توسعه روبرو خواهیم بود و تمرکز مطالعه، برنامه‌ریزی و فعالیت در آنها صورت خواهد پذیرفت.

امنیت

واژه امنیت دارای دو معنای ایجابی (یعنی وجود احساس رضایت و اطمینان خاطر نزد دولتمردان و شهروندان) و سلبی (یعنی نبود ترس، اجبار و تهدید) است. رابرت ماندل در تعریف واژه امنیت ملی می‌گوید: امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسؤلیت‌های حکومت‌های ملی است تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج نسبت به بقای رژیم‌ها، نظام شهروندی و شیوه‌ی زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورند.

انسجام ملی

انسجام ملی - سیاسی مشعر به چگونگی صورت‌بندی نیروها و گروه‌های اجتماعی سیاسی از جمله گروه‌های قومی اطلاق می‌شود. این متغیر از نظر امنیت ملی مسئله‌ای حایز اهمیت تلقی می‌شود، لذا هر چه یک دولت و ملت منسجم‌تر و یکپارچه‌تر باشد وضعیت امنیتی آن ثبات بیشتری دارد. دولت و ملت نامنسجم زمینه بالقوه مناسبی برای بروز رفتارها و ورخدادهای ضدامنیتی است. با توجه به رویکرد نرم‌افزاری به امنیت ملی که بر انسجام و یکپارچگی اجتماعی و کیفیت فرآیند ملت‌سازی تکیه دارد می‌توان گفت در جوامع ضعیف و اجتماعات پاره پاره که میزان انسجام گروه‌های اجتماعی از جمله گروه‌های قومی در آنها ناچیز بوده و احتمال واگرایی و گریز از مرکز گروه‌های فرو ملی قابل ملاحظه است. در این جوامع عوامل ذیل در تشدید تمایلات قومی - قومیت به عنوان متغیر امنیت ملی مؤثر است: (کوکلائی، ۱۳۳۱).

۱. درجه پایین انسجام و یکپارچگی اجتماعی (دولت ضعیف)
۲. ساختار غیر مشارکتی و اقتدارگرای قدرت سیاسی که پتانسیل آسیب‌پذیری نظام سیاسی را افزایش می‌دهد.
۳. استعداد بسیج‌گری گروه‌های قومی
۴. رابطه مرکز - پیرامون بین دولت و گروه‌های قومی

قومیت

واژه قومیت بیشتر استفاده کاربردی دارد و برداشت‌های متفاوتی از آن صورت گرفته است. در این میان تعریف آنتونی اسمیت دارای کاربرد بالایی است: «قوم عبارت از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجداد مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت است که عناصر محوری هویت، اعتقاد، آگاهی و فرهنگ مشترک را داراست.» در هویت ملی این سؤال مطرح است که فرد خود را عضو چه واحد سیاسی می‌داند و تا چه اندازه احساس بیگانگی او با واحد سیاسی عمیق است و افراد ساکن در یک جغرافیای سیاسی خاص و تحت حاکمیت قوانین حاکم بر آن آیا از لحاظ روانی نیز خود را عضو آن واحد می‌دانند. هویت ملی دارای وجوهی است، از جمله با حقوق شهروندی و شهروند ملی رابطه نزدیکی دارد که به طور سنتی به برابری انسان‌هایی که عضویت یک دولت ملی را پذیرفته‌اند

تأکید شده است. برای این افراد سوای تمایزات نژادی، زبانی، قومی و حقوقی هست که اهم این حقوق عبارتند از:

۱. برابری در فرصت دستیابی به مقامات سیاسی و اداری جامعه
 ۲. برابری در فرصت‌های اساسی مانند تحصیلات، شغل مناسب و امکانات رفاهی
 ۳. تساوی در حقوق و امتیازات قانونی
 ۴. برابری در حقوق مربوط به مشارکت سیاسی و وظایف آن
- اعضای یک ملت اگر احساس کنند که در دستیابی به حقوق مذکور موقعیتی برابر با یکدیگر دارند هویت ملی بحران کمتری خواهد داشت؛ اما اگر اقوامی نتوانند خود را با فرایند ملت‌سازی، ادبیات ملی، زبان رسمی، تعلیمات عمومی و مذهب رسمی هماهنگ سازند به حد شهروند درجه دوم سقوط کرده و از حقوق محروم می‌شوند و به حاشیه رانده شده و احساس محرومیت کرده و موجب تقویت هویت‌های مادون ملی (مانند قومیت، نژاد، محله‌گرایی و...) می‌شوند و محرکی برای دست زدن به اعمال سیاسی و خشونت می‌گردد، بخصوص در کشورهایی با تفاوت قومی، این مشکلات بیشتر مطرح می‌شود. برای مثال آنچه امروز اقوام ایرانی می‌نامیم، قاعدتاً ایرانی هستند و تعریفی که از خود ارائه می‌دهند من ایرانی است، یعنی هویت ملی‌شان ایرانی است و هویت اجتماعی‌شان بلوچ، ترکمن، خراسانی، کرمانی، فارس و خوزستانی و... است.

جغرافیای طبیعی ایران

۲

و

شکل گیری زندگی عشایر

کوچ نشینی و زندگی عشایر از دیدگاه جغرافیا

کوچ نشینی دارای خصوصیات اجتماعی و فرهنگی (زبان، لهجه، نژاد، مذهب، آداب و رسوم و خصوصیات ذاتی و...) مشترکی بوده و طبق شرایط محیط نظیر موقعیت جغرافیایی، ارتفاع - آب و هوا، خاک و پوشش گیاهی جهت ارتزاق خود و تداوم معیشت پدیده کوچ را فراهم نموده اند. از آنجایی که انگیزه کوچ جنبه معیشتی دارد و در ارتباط با روند شکل گیری و تکامل اقتصاد گروههای انسانی از بدو خلقت تاکنون می باشد مسلماً نقش محیط در شکوفایی اقتصادی در بهره گیری انسان از عوامل موجود محیط چشمگیر است.

این مسئله ضمناً همراه است با اجتناب و فرار انسان از نامساعدتها و تغییرات منفی محیط در فصول مختلف سال نظیر کم آبی، خشکی، سرما و گرمای شدید، محدودیت مراتع و... بخاطر همین مسئله است که به اصطلاحاتی نظیر مراتع موسمی، چراگاههای فصلی، اردوگاههای زمستانی، مناطق بیلاقی و... اشاره و تأکید می شود (صفی نژاد، ۱۳۶۳).

دانشمندان برجسته خارجی نیز برای نکته صحنه گذارده اند. مثلاً: دوپلانول دانشمند معروف فرانسوی رمه گردانی و دامداری را که جنبه اقتصادی دارد تابع شرایط آب و هوایی می داند. به همین ترتیب دانشمندان دیگر نظیر فرودین در پدیده کوچ و شیوه زندگی کوچ نشینی به درجه حرارت، خشکی هوا، برفهای سنگین و بطور کلی عملکرد عناصر آب و هوایی تأکید بسیار نموده اند.

شرایط طبیعی محیط (موقعیت جغرافیایی، شیب و ارتفاع، خاک و جنس زمین، عناصر اقلیمی و رطوبت گیاه و جانور) می تواند به صورت گوناگون در رفع احتیاجات بشر دخالت داشته باشد و عملکرد و نحوه تغییرات پدیده های طبیعی امکان دارد موجب شود که بهره برداری از محیط موقتی و فصلهایی از سال انجام گیرد و در واقع نوع ارتباط انسان با محیط و زمان بهره برداری، مسئله کوچ انسان را مطرح می سازد.

در واقع چنانچه یک محیط در طول سال جغرافیایی نتواند جوابگوی نیازمندیهای انسان باشد مثلاً در زمینه تأمین علوفه، مرتع و آب، انسان ساکن در آن مجبور است جهت دسترسی به علوفه و مرتع به جای دیگر کوچ کند و مدتی بعد از آنجا باز گردد، پس نقش عوامل جغرافیایی نظیر موقعیت محل، ارتفاع، درجه حرارت و تغییرات آن میزان و کیفیت ریزشهای جوی، نحوه و تراکم پوششی گیاهی و از طرف دیگر عوامل جغرافیایی انسانی مانند نیاز انسان به عوامل محیط، جغرافیای اقتصادی و نوع معیشتها بصورت دسته جمعی دست به دست هم داده و مسئله کوچ و

انسان کوچ نشین را بوجود می‌آورد. چون در بین انسان اولیه تکنیک فراهم نبوده، انسان اولیه به تبعیت از جبر محیطی با حرکت و جابجایی به محیط های مساعد و قابل بهره برداری، نوعی سازگاری و هماهنگی با شرایط محیطی ایجاد نمود که نتیجه آن استمرار معیشت و جابجایی آنها بوده است که هنوز هم آن اشکال سنتی حفظ شده است (همان منبع).

اهمیت جایگاه و مطالعه کوچ نشینی در علم جغرافیا

از آنجایی که کوچ نشینی نوعی معیشت خاص گروه های انسانی را نشان می دهد که از نظر فرهنگی-اقتصادی و مسکن دارای وحدت خاصی هستند و خود نیز نتیجه جبر و شرایط محیط طبیعی بوده است، مسلماً مسائل انسانی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی این گروهها در ارتباط با نوع معیشت خاص که خود نتیجه شرایط طبیعی است منعکس می شود و به همین لحاظ علل کوچ نشینی در چهارچوب انسانی در بین علوم جغرافیایی شخصیت خود را نشان می دهد. محتوی مسائل کوچ نشینی بطور کلی بررسی مسائل تاریخی، نژادی، قومی، جمعیتی، فرهنگی، انسانی، مسکن، تغییرات و اثرات فرهنگی و اقتصادی جوامع کوچ نشین است که در قالب محیط طبیعی یعنی تمام نمونها انسانی، فرهنگی و اقتصادی کوچ نشینان شرایط طبیعی را باید در نظر بگیریم، زیرا انسان کوچ نشین:

- حرکت متقابل و منظم فصلی کوچ دارد.
- دارای مسکن موقتی و قابل جمع کردن و برافراشتن است.
- دارای ویژگیهای فرهنگی و قومی خاص خود است.
- قبیله ای و آداب و رسوم مخصوص بخود است.

کوچ و انواع آن در ایران

همانطور که قبلاً اشاره شد کوچ در واقع حرکتی است که بر طبق جدول زمانی معین بین دو محیط مشخص با طبیعت متفاوت انجام می‌گیرد و معمولاً اوضاع طبیعی بویژه تغییرات درجه حرارت، مقدار وزمان بارشها و تغییر دررویش گیاهان در تعیین زمان کوچ، نقش تعیین کننده ای دارند و به همین دلیل کوچ در همه جا و در یک شکل انجام نمی‌گیرد بلکه دارای کیفیت متفاوتی است؛ مثلاً وجود جلگه‌های گرمسیری در کنار دیواره کوهستانی که اختلاف ارتفاع کوچ را بسیار می‌سازد با کوهپایه‌ها و صحراهای وسیع که فاقد اختلاف ارتفاع مهمی است فرق می‌کنند. در مناطق خشک و نیمه خشک دنیا دو محیط کاملاً متفاوت دشت و کوهستان در مجاورت هم واقعند؛ که ویژگیهای طبیعی یکسانی ندارند و وضعیت مساعد برای زیست حیوانات و انسان در زمانهای مشخص و طول یک سال متفاوت است و این تفاوتها باعث تحرک دامداران کوچ نشین گردیده است؛ زیرا محیط طبیعی غذای تمام سال دوم و در نهایت بهره برداری انسان از دام را تأمین نکرده و موجب جابه جایی می‌شود (همان منبع).

در فصل زمستان مناطق مرتفع و کوهستانی به علت ارتفاع و پدیده های جوی افت درجه حرارت دارند؛ از طرف دیگر کوهستان با توجه به شکل و جهت گیری خود باعث جذب رطوبت بیشتری می‌شود. افت درجه حرارت و رطوبت کافی باعث ریزشهای جوی شده و این ریزشها در ابتدا فصل به صورت باران و سرانجام به صورت برف است. پوشش برف و یخ از طرفی و فقدان علوفه از طرف دیگر باعث نامساعد بودن محیط کوهستان برای کوچ نشین خواهد بود. در همین فصل در دشت و مناطق جلگه ای به علت بالا بودن درجه حرارت نسبت به کوهستان و ریزش جوی به صورت بارانهای ریز و پراکنده، موقعیتی ایجاد کرده که بعضی از گیاهان می‌توانند برویند. از این رو در این مناطق مراتعی نسبتاً غنی وجود دارد که فقط در فصل زمستان و پاییز برای چرای دامها مساعد است. این نواحی را که مناطق قشلاقی می‌نامند معمولاً از اوایل پاییز برای بهره برداری مساعد است.

کوچ نشینی بر حسب شرایط محیط جغرافیایی و نوع حیوانی که زندگی کوچ نشین بدان وابسته است به دو گونه کوچ افقی و کوچ عمودی تقسیم می‌شود.

ایلات و عشایر ایران که دارای این نوع کوچ هستند مکانهای مسکونی زمستانی و تابستانی مشخصی دارند، مکانهای زمستانی آنها دهکده‌های جلگه‌ای است و تابستانها را در چادرها به سر

می‌برند. مثلاً ایلات بختیاری زمستان‌ها در دشت‌های خوزستان زندگی می‌کنند و تابستانها را با طی مسافتی حدود ۵۰۰ کیلومتر در مناطق کوهستانی نزدیک اصفهان به سر می‌برند.

کوچ افقی

کوچ افقی مربوط به بیابانهای خشک، هموار و بسیار وسیع است. در این سرزمین‌ها آب و علف بسیار کمیاب است و شرایط محیط تنها برای نگهداری شتر مناسب است. کوچ افقی میان قبایل شتردار در صحرای عربستان و سرزمین‌های مشابه آن دیده می‌شود (نوری، نیک خلق، ۱۳۸۲). در این نوع کوچ انسان و دام در جهت افقی در زمینهای هم ارتفاع حرکت می‌کنند. این نوع کوچ در زمانهای گذشته در ممالک خشک دنیا از جمله ایران، عربستان، صحرای افریقا، مناطق جنوب شوروی و صحرای گبی در مغولستان رواج داشت. در این نوع کوچ شتر دام اصلی است که همراه با آن تعدادی بز نیز دیده می‌شود. در منطقه‌ای که پوشش گیاهی مثل خارزرد یا خارشتر (خار مگیلان) و سایر گیاهان خشک زی از بین برود یا کم شود کوچ نشین و قبایل همراه با شترهای خود در پهنه صحرا به دنبال مراتع غنی تری به حرکت در می‌آیند و معمولاً مسافتهای زیادی را می‌پیماند. در حقیقت این قبایل در پهنه صحرا به دنبال منابع آب و علف که معمولاً در واحدهایی پراکنده و دور از هم دیده می‌شود در گردشند. در بلوچستان این نوع کوچ در قبیله معروف زین الدینی دیده می‌شود.

کوچ عمودی

کوچ عمودی به نوعی کوچ اطلاق می‌شود که جابجائی یا نقل مکان دشت و کوه یعنی ناحیه پست به ناحیه مرتفع، پایین به بالا و بالعکس صورت می‌گیرد. روشن است به هنگام تابستان که هوای مناطق جلگه‌ای گرم می‌شود. علوفه مراتع خشک شده و از بین می‌رود در مقابل مناطق کوهستانی دارای مراتع سرسبز است، در نتیجه دامپروران به منظور بهره‌برداری از مراتع و چراگاههای طبیعی و فراوان مناطق حتی اگر این مناطق در فاصله‌های بسیار دور قرار گرفته و راهی دشوار داشته باشند به همراه گله‌ای دام به سوی آن حرکت می‌کنند و فصول گرم را دریاباق می‌گذرانند و به هنگام سرما از کوهستان به دشت سرازیر می‌شوند. این نوع حرکت و کوچ که زندگی بیلابق قشلاقی نامیده می‌شود. در مناطق فارس، بختیاری، مازندران و بسیاری دیگر از

مناطق عشایری ایران متداول است. زندگی بیلاق-قشلاقی را می‌توان نوعی کوچ نشینی موسمی یا نیمه کوچ نشینی و به عبارتی «دو جانشینی» دانست (همان منبع). دامهای این نوع کوچها بیشتر از نوع گوسفند است که در میان آن تعدادی بز و حتی گاو نیز دیده می‌شود. مراتع این دامها بخصوص برای گوسفند باید از انواع گیاهان نیمه خشک یا نیمه مرطوب و دارای آب دائمی باشد. از این رو در فصول مختلف از مراتع بیلاقی و قشلاقی استفاده می‌کنند و چون دستیابی به این مراتع مستلزم حرکت صعودی و نزولی در ارتفاع است کوچ به صورت عمودی صورت می‌گیرد.

وضعیت و چگونگی کوچ و اسکان ایلات و عشایر ایران

ایلات و عشایر ایران از لحاظ وضعیت و چگونگی کوچ و اسکان به ۳ گروه عمده تقسیم می‌شوند:

گروه اول: ایلات و عشایر کوچ نشین

ایلات و عشایر کوچ نشین یا صحرائشین همواره در میان مناطق مختلف سردسیر و گرمسیر در حال حرکت و کوچ به سر می‌برند. این گروه از عشایر فاقد سکونتگاه ثابت دائمی (پایدار) یا نیمه پایدار هستند. تمام فصول را در چادرها زندگی می‌کنند و به گله داری اشتغال دارند و معیشت آنها نیز صرفاً از طریق پرورش و نگهداری دام تامین می‌شود و در واقع همین عامل معیشتی سبب تحرک دائمی آنهاست (همان منبع).

ایلات و عشایر کوچ نشین محض به کشت و زرع آشنائی ندارند و از طریق مبادله با ده‌نشینان محصولات زراعی مورد نیاز خود را فراهم می‌آورند.

گروه دوم: ایلات و عشایر نیمه کوچ نشین

این گروه از ایلات و عشایر ایران عمدتاً زندگی بیلاق-قشلاقی دارند. زمستانها و به طور کلی فصول سرد را در دهکده های مناطق جلگه ای (گرمسیر) به سر می‌برند و فصول گرم را به همراه دام به مناطق کوهستانی (سردسیر) کوچ می‌کنند. ایلات و عشایر نیمه کوچ نشین یا به سخن پاره ای مردم شناسان نیمه یکجانشین زمستان ها دارای خانه های پایدار عمدتاً از نوع خشت و گل

هستند و تابستانها را در چادر و بعضاً در خانه های نیمه پایدار یا ثابت سنگ و گلی یا خشت و گلی یا نوع مشابه آن به سر می برند.

کوچ نشینان منطقه بانه کردستان که در اوایل بهار به سوی بیلاق می روند و پس از ۷ الی ۸ ماه سکونت در میان چراگاه ها و مراتع سرسبز، در اواخر پائیز به دهکده های اصلی باز می گردند، از این گروه به شمار می روند. این نوع زندگی حد فاصل میان کوچ نشینی محض و یکجانشینی است. از خصایص بارز آن زندگی دامداری توأم با مختصری زراعت و معمولاً زراعت دیم است. به اعتقاد مردم شناسان این شکل زندگی از عصر مفرغ در برخی از مناطق خاورمیانه و مدتها پیش از آن در آسیای مرکزی وجود داشته است (افشار نادری، ۱۳۵۷).

گروه سوم: ایلات و عشایر ساکن

یکجانشین شدن ایلات و عشایر بر اثر تغییر شیوه معیشت، ضعف و زوال گله داری سنتی و اشتغال به فعالیت های زراعی و امور دیگر است که به تدریج از کوچ نشینی به نیمه کوچ نشینی و سرانجام به یکجانشینی منجر شده است.

عشایر یکجانشین به زراعت توأم با دامداری اشتغال دارند. اغلب دامهای خود را در چراگاه های اطراف آبادی محل سکونت خود چرا می دهند و یا به وسیله یکی از اعضای گروه خویشاوندی و یا یک چوپان به مراتع دور دست می برند. چراگاه های اطراف ده همان زمین های زراعی است که محصول آن را درو می کنند. این زمین ها یا متعلق به خود خانواده ایلی است یا به دیگر روستائیان تعلق دارد که در این صورت به عنوان چراگاه اجاره می کنند. اعمال سیاست اسکان اجباری دولت در مواردی سبب اسکان ایلات و عشایر ایران گردیده است. اسکان عشایر ایل سون (شاهسون) در دشت مغان از طریق شرکت «شیار» و در سالهای اخیر به وسیله شرکت کشت و صنعت مغان انجام شده است. شرکت های مربوطه به احداث واحدهای مسکونی پرداخته و ایلات را تشویق به سکونت در این واحدها می کردند. ایل سون ها ابتدا در منطقه بيله سوار و سواحل ارس اسکان پیدا کردند و از طریق چاه دستی یا گاوی آب آشامیدنی خود را تامین می کردند. با تاسیس شرکت کشت و صنعت در دشت مغان و تصرف مراتع و چراگاه های عشایر گروه زیادی از آنها به شهرهای اردبیل، اهر، تبریز و مشگین شهر کوچ کرده و به طور پراکنده در آنها ساکن شده اند (همان منبع).

توزیع و پراکندگی جغرافیایی کوچ نشینان ایران

زندگی کوچ نشینی به اشکال مختلف در نواحی ایران دیده می شود، زیرا موقعیت مکانی ایران و شرایط جغرافیایی طبیعی آن نظیر ناهمواریها و تنوع اقلیمی در مواردی شرایطی را فراهم می آورد که انسان برای بهره برداری بهینه از محیط مجبور به انتخاب زندگی و اقتصاد کوچ نشینی است. قلمرو جغرافیایی اصلی کوچ نشینی در ایران سراسر غرب، شمال و شمال غرب، شمال شرق، جنوب و جنوب شرقی و برخی نواحی مرکزی ایران در پیرامون کویر و بیابانها است. بررسی ایلات و طوایف ایران رابطه‌ی مستقیم بین جغرافیای کشور و پراکندگی جمعیت کوچرو نشان می دهد. شرایط مساعد طبیعی در سراسر فلات ایران این بخش از جهان را تا گذشته ای نه چندان دور به مساوی صدها قبیله‌ی کوچرو بدل ساخته بود. امروزه بخش گسترده‌ی این عشایر به دلایل مختلف اسکان یافته و به زندگی یکجانشینی و اقتصاد زراعی روی آورده اند و یا جذب محلات حاشیه ای در شهرهای بزرگ شده و به مشاغل شهری پرداخته اند: عشایر عرب خوزستان تا نیم قرن پیش چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی از قبایل مهم کوچکرو کشور بودند، ولی امروزه عموماً یکجانشین شده اند. پراکندگی جغرافیایی عشایر ایران عبارتند از:

۱) حوزه غرب و جنوب کشور (حوزه‌ی زاگرس)

سلسله جبال عظیم و پهناور زاگرس که ادامه‌ی آن در خارج از سرزمین ایران در شمال به کوه های آرارات ارمنستان و در غرب به کوه های توروس ترکیه می رسد، در حرکت خود به جنوب ایران منطقه ای کوهستانی به طول ۱۶۰۰ کیلومتر و به عرض ۱۶۰ تا ۳۶۰ کیلومتر پدید می آورد. این سلسله جبال در مسیر جنوبی خود تا استان فارس تداوم یافته و در آنجا به موازات خلیج فارس به شرق کشیده می شود و به کوه های پاکستان می پیوندد.

این منطقه با بیش از ۱۰ میلیون هکتار جنگل بلوط که در منتهی الیه گرمسیری آن به جنوب شرقی به جنگل های پراکنده پسته وحشی و بادام کوهی بدل می شود، دارای آب و هوای نسبتاً مرطوب و مرطوب، مراتع غنی و انواع گیاهان و درختان و در اکثر نقاط دارای دو نوع شرایط اقلیمی گرمسیری و سردسیری در محدوده ای نزدیک به هم می باشد. کوهپایه ها غالباً ۱۰۰۰ متر و قله ها گاه بیش از ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد و بلندترین قله‌ی آن زردکوه، ۴۵۴۷ متر با سطح دریا فاصله دارد (شهبازی، ۱۳۶۹).

منطقه گسترده‌ی فوق شامل استانهای کردستان، باختران، لرستان، ایلام، بخشی از اصفهان، چهار محال بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد، فارس می باشد.

مجموعه عوامل اقلیمی و طبیعت غنی، زاگرس را از کهن ترین مناطق کوچ نشین بدل ساخته است. وجود ارتفاعات سرسبز و خنک در کنار دره های پر آب و جنگلی و دشت های معتدل و نسبتاً گرم در یک محدوده‌ی نزدیک، گاه زندگی کوچ نشینی در چارچوب یک منطقه محدود (کوچ درون منطقه‌ای) را میسر ساخته و دامداران را از رنج کوچ‌های طولانی و برون منطقه‌ای رهایی بخشیده است.

علت تفکیک این منطقه گسترده در یک حوزه‌ی کوچ نشینی در همسانی و مشابهت بنیادین شیوه‌ی زیست و ساخت های اجتماعی و فرهنگی طوایف این سامان است که صرفنظر از پاره ای استثنائات اغلب آنها را می توان با عنوان «قبائل زاگرس نشین» مشخص و متمایز ساخت:

۱. عشایر کرد: طوایف کرد در شمالی ترین بخش زاگرس (غرب دریایچه‌ی ارومیه) در استان آذربایجان غربی (استان کردستان) از زمانهای کهن اقامت داشته‌اند، که امروزه عموماً در روستاهای کوهستانی اسکان یافته اند. علاوه بر ایلات مشهور مامش، زرزا، قره پایاق و سایر طوایف کرد آذربایجان غربی، در استان کردستان باید از ایلات اسکان یافته‌ی گلباغی، طوایف اورامانات، طوایف مریوان، طوایف سندرچ، طوایف بانه، عشایر جوانرود، طوایف سقز و طوایف مستقل پراکنده یاد کرد.

در استان باختران زندگی کوچ نشینی عشایر کردهنوز نیز تداوم دارد و از مهمترین ایلات کوچرو این منطقه باید از ایل کرد جاف، ایل کلهر، ایل قلخانی نام برد. امروز از ایل مشهور سنجابی تنها ۵۲۸ خانوار کوچرو، از ایل گوران تنها ۴۹۰ خانوار کوچرو و از ایل کرند ۳۴۲ خانوار کوچرو به جای مانده است.

علاوه بر این عشایر دارای منشاء قومی کرد یا منسوب به کرد در سایر نقاط ایران (مانند خراسان و کرمان) نیز پراکنده هستند.

۲. عشایر لر و لک: طوایف لرستان در یک تقسیم بندی به دو بخش لر و لک تقسیم می شوند. لرها و لک ها از نظر لهجه، سنن و آداب و برخی مسائل مذهبی از هم متفاوتند.

ایلات و طوایف لک در شمال و شمال باختری لرستان سکونت دارند و سرزمین لک نشین به صورت خط منحنی در دره‌های رودخانه سیمره میان بروجرد، نهاوند، خرم‌آباد، کرمانشاه و ایلام قرار گرفته است. در گذشته لک‌ها به «طوایف وند» شهرت داشتند و لرها را «فیلی» می‌گفتند.^۱

الوار ایران در لرستان در بخشی از ایلام، چهار محال و بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد و بخشی از استان فارس و بوشهر زندگی می‌کنند. عشایر را به لر کوچک (الوار لرستان و ایلام) و لر بزرگ (الوار بختیاری و کهگیلویه و بویر احمد و ممسنی فارس) تقسیم می‌کنند.

لک‌ها که در اصل جنوبی‌ترین گروه قبائل کرد به شمار می‌آمده‌اند، امروز با طوایف لر آمیخته و همسان شده‌اند. لک‌ها شامل طوایفی چون سلسله، دلفان، باجلان و مافی می‌باشند.^۲ برخی محققین طوایفی چون کلهر را نیز لک به حساب می‌آورند. مهم‌ترین طوایف بالفعل کوچنده آن عبارتند از: ایل میوند (ممیوند) که در اصل طایفه مستقلی بوده که به همراه بختیاری و ممسنی و غیره به ایران کوچیده و سپس به عنوان شاخه‌ای از ایل چهار لنگ بختیاری محسوب می‌شد. (شهبازی، ۱۳۶۹)

بیشتر طوایف لرستان یا کاملاً اسکان یافته‌اند (مانند: بهاروند، بیرانوند، ساکی، چگنی و...) و یا بخش اندکی از آنها به زندگی کوچ‌نشینی ادامه می‌دهند. (مانند: سگوند و ترکاشوند) در استان همدان).

در استان چهار محال بختیاری، ایل بختیاری زندگی می‌کند که با ۳۴۳۳۳ خانوار کوچ‌رو، بزرگ‌ترین ایل کوچنده کشور است.

در استان کهگیلویه و بویر احمد، ایلات بویر احمد (علیا، سفلی، گرمسیری)، بهمئی، طیبی، دشمن زیاری، چرام و بابوئی (باوی) سکونت دارند. این منطقه با ۱۹۶۲۶ خانوار کوچنده یکی از مراکز مهم عشایری کشور است. در بخش اسکان یافته این سامان، فرهنگ و روانشناسی اجتماعی قبیله‌ای چشمگیر است.

ایل ممسنی فارس نیز دارای ۴ طایفه (دشمن زیاری، جاوید، رستم، بکش) می‌باشد، که امروزه تنها بخش اندکی از آن (۳۷۶۵ خانوار) به کوچ‌نشینی ادامه می‌دهند.

^۱ موسسه تحقیقاتی بهداشتی، توصیفی از ساختمان‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی ایل بختیاری دانشکده بهداشت، دانشگاه تهران (۱۳۵۱)

^۲ موسسه تحقیقاتی بهداشتی، توصیفی از ساختمان‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی ایل بختیاری دانشکده بهداشت، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱

سلسله جبال زاگرس در امتداد خویش به سوی جنوب شرقی کشور، منطقه ای جنگلی از نظر اقلیمی پدید می آورد که منطقه ای به وسعت بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر مربع از جنوب شیراز و حد فاصل کازرون و فیروزآباد را در بر می گیرد. منطقه کوهمره، نیز در محدوده‌ی خود ۲۰ ایل و طایفه کوه نشین را در بر دارد که بزرگترین قبیله آن ایل سرخی خوانده می شود. این منطقه با ۳۰۶۸ خانوار کوچنده، هنوز نیز زندگی کوچ‌نشینی رونق دارد و در بخش‌های اسکان یافته اهالی، فرهنگ عشیره ای و روان شناسی اجتماعی قبیله ای و گویش های متنوع و خود ویژه پایدار است.^۱ بخشهای پایانی جبال زاگرس که به تدریج شرایط گرمسیری می یابد و جنگل های انبوه بلوط جای خود را به جنگل های تنک بادام و بن می دهد، خالی از سکنه‌ی کوچ نشین نیست و این سامان که ناشناخته ترین قبائل زاگرس نشین را در بر می گیرد و تا لارستان فارس تداوم دارد، ماورای قبائل کوه نشین و بدوی است که معیشت آنان بر بزداری و جنگل کاری و زراعت دیم مبتنی است.^۲

۳. عشایر ترک و خمسه فارس: استان فارس علاوه بر قبائل کوچ نشین پیشگفته، ماوای دو اتحادیه ایلی بزرگ و مشهور است.

ایل ترک قشقائی که با کوچ دراز مدت خود خطه‌ی اصفهان را به خلیج فارس می پیوندد و از مشهورترین ایلات کشور است که هر چند بخش قاطع آن در جوامع شهری و روستائی جذب شده و به یکجانشینی روی آورده، ولی همچنان با بیشترین خانوار کوچنده دومین واحد عشایری پس از بختیاری و با بیشترین راس دام نخستین واحد دامداری متحرک کشور محسوب می شود. امروزه پیوندهای تاریخی و فرهنگی از طایفه قشقائی های یکجانشین، کوچرو و نیمه کوچ‌نشین تصویر یک واحد قومی و قبیله‌ای را ارائه می دهد.

ایلات خمسه شامل ایل عرب و ایل باصری و ایل بهارلو و ایل اینالو می باشد که به دلایل سیاسی در دوران قاجاریه در یک اتحادیه ایلی سازمان یافته اند. نام مشترک (خمسه) و قلمرو مشترک یا همسایه تنها عوامل پیوند دهنده‌ی مجموعه‌ی ناهمگون فوق است. ایل عرب، عرب نژاد و عرب زبان است. ایل باصری فارس است و ایلات اینالو و بهارلو و نفر از قبائل ترکی هستند که از دیرباز

^۱ . مرکز خدمات عشایر، مرکز اسناد و مدارک فنی، معاون برنامه ریزی و ارزشیابی جمعیت و تقسیمات ایلان

ایران، اسفند ۱۳۶۰

^۲ مرکز آمار ایران (۱۳۸۵)

به فارس کوچیده اند. امروزه تنها بخشی از ایلات عرب و باصری به کوچ نشینی ادامه می دهند و اکثریت اسکان یافته اند. ایلات خمسه با ۵۴۵۴ خانوار کوچنده پنجمین واحد عشایری کشور و با ۲۳۰۸۵۷۰ راس دام سومین واحد دامداری متحرک کشور پس از قشقایی و بختیاری محسوب می شوند (شهبازی، ۱۳۶۹).

در مجموع حوزه پهناور و گسترده‌ی زاگرس که با نگاهی اجمالی پراکندگی قومی و قبیله ای آن را بیان داشتیم، ۱۷۲۳۷ خانوار کوچنده یعنی ۶۲/۲٪ کل عشایر کوچرو کشور را در خود جای داده است و این عشایر با ۱۵۳۲۹۳۵۳ راس گوسفند و بز (۶۴/۳٪ کل دام های عشایر کوچنده کشور) و ۱۶۳۵۳۲ راس گاو و گاومیش (۶۴/۸٪ کل کشور) جای نخست را در اقتصاد دامی کشور اشغال می کنند.

اگر کوچ عمودی را مختص عشایر کوه نشین بدانیم، علیرغم تفاوت ارتفاع میان ییلاق و قشلاق (۱۲۰۰ متر) عشایر جلگه نشین قشقایی و خمسه، کوچ آنان را باید از کوچ افقی و طولانی محسوب داشت.

۲) حوزه شرق و جنوب شرقی

این حوزه کوچ نشینی، بخشی از جنوب خراسان، مناطق سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان را در بر می گیرد و دارای شرایط توپولوژیک و اقلیمی خاصی است. در این حوزه تنوع و تضاد اقلیمی شدید در مجموع منطقه ای کم آب، کم باران و با آب و هوای گرم کویری را رقم می زند که اختلاف درجه‌ی حرارت در شبانه روز چشمگیر است.

در شمال این حوزه کویر وسیع لوت با مختصات ویژه خود قرار دارد. پیشرفت کویر را رشته کوه-های متعددی محدود می کند: امتداد جبال شرقی کشور از خراسان به جنوب کشیده می شود و در حاشیه مرز شرقی بلوچستان تا منتهی الیه جنوبی تداوم می یابد و بلندترین قله آن، تفتان ۳۹۷۲ متر ارتفاع دارد.

ادامه‌ی رشته کوه‌های مرکزی ایران به صورت دو شاخه از شمال غربی و غرب وارد استان کرمان می شود. یک رشته با گذر از جنوب رفسنجان به سمت بلوچستان تداوم می یابد رشته دیگر از شمال زرنند در حاشیه‌ی کویر لوت از میان کرمان و شهداد به سوی بم کشیده می شود و در کوه جویبار (۴۱۳۵) به رشته اول می پیوندد و بزرگترین سد طبیعی را در مقابل کویر پدید می سازد. بلندترین قله این رشته کوه پلوار با ۴۲۳ متر ارتفاع است.

جبال زاگرس نیز که تا لارستان فارس کشیده شده در امتداد خود به موازات خلیج و به سوی شرق هرمزگان، جنوب کرمان و جنوب بلوچستان را به منطقه ای کوهستانی بدل می سازد.

مجموع این شگفتی طبیعت حوزه‌ی فوق را به ۴ منطقه اقلیمی متضاد: بیلاقی (مانند دره‌های کوه تفتان و منطقه بردسیر و لاله زار و جبال بارز، با آب و هوای لطیف و چشمه های گوارا)، معتدل (با اختلاف شدید درجه حرارت در روز و شب) گرمسیری (با هوای خفقان آور و گرمای شدید در شبانه روز) و ساحلی (هوای گرم و مرطوب) تقسیم کرده است.

در برخی نواحی مانند «سرحد» (کوه های تفتان و پنج انگشت و مورپیش) شرایط جنگلی حکمفرما است و علفزارهای کافی و مناسب وجود دارد. در حالی که در مناطق کویری زیست انسان بسیار دشوار و گاه ناممکن است. در این حوزه کوچ نشینی بیش از ۲۰۰۰۰۰۰ هکتار جنگل پراکنده پسته وحشی و بادام کوهی وجود دارد.

مجموعه‌ی عوامل جغرافیایی فوق شرایط زیست کوچ نشینی را در این حوزه مهیا ساخته است به نحوی که در سیستان و بلوچستان هر فرد بومی خود را به یک ایل و طایفه (اعم از اسکان یافته یا کوچنده) متعلق می داند و استان کرمان را به ماوای قبائل بزرگ و دارای رمه های بزرگ مواشی، چون طوایف مهنی و ایل افشار و ایل جبار بارزی، بدل ساخته است.

کوچ عشایر این حوزه عموماً از نوع «عمودی» (کوچ به ارتفاعات) و به منظور تعلیف دام می باشد، هر چند طوایفی از بیابانگردان بلوچ (مانند زین الدینی ها) و بادیه نشینان حواشی جازموریان (کرمان) به کوچ افقی کوتاه مدت و کوچ دورانی می پردازند.

بیشترین تراکم جمعیت عشایری این حوزه را در امتداد کوهستان های مرتفع مرکزی کرمان می - یابیم (شهرستان های کهنوج، بافت، سیرجان، جیرفت و بم) که وجود دو نوع شرایط اقلیمی «سرحدی» و «گرمسیری» امکان زیست آنان را فراهم ساخته است. مانند: ایل بچاقچی که ماوای آن کوهستان چهار گنبد در شمال شرقی سیرجان است. ایل ترک افشار که در زمان شاه طهماسب صفوی به این ناحیه کوچانده شد و در منطقه ای کوهستانی و وسیع از جنوب غربی رفسنجان تاجاده‌ی کرمان مستقر هستند.

با حرکت به سمت جنوب شرقی در امتداد سلسله جبال فوق با ایل کوه نشین جبال بارزی مواجه می شویم که در منتهی الیه سلسله جبال مرکزی کرمان در کوهستان های جبال بارز (میان بم و جیرفت - قله ۳۷۴۱ متر) زندگی می کنند.

در جنوب منطقه‌ی ایل افشار و در امتداد جبال فوق، طوایف کهن و سلحشور مهنی سکونت دارند و در غرب آنان در کوهپایه‌های غربی جبال بهر آسمان (۳۸۸۶ متر) تا جیرفت طوایف لر کرمان (که منشاء خود را فارس می‌دانند) بسر می‌برند (همان منبع).

در منتهی‌الیه جنوب شرقی کرمان و مرز استان بلوچستان در غرب آبخیز هامون جازموریان به طوایف بادیه‌نشین بر می‌خوریم که با کوچ دورانی - افقی در حوالی دریاچه جازموریان و بخش‌های رودبار و قلعه گنج رمه گردانی می‌کنند.

علاوه بر عشایر فوق طوایف عرب نیز در کرمان در مرز فارس سکونت دارند. (حوالی رفسنجان). در شرق این حوزه در امتداد سلسله جبال که از خراسان به جنوب بلوچستان کشیده می‌شود) بلندترین قله آن تفتان است (زندگی کوچ‌نشین شکوفا است. در شمال شرقی این منطقه طوایف سیستانی (براهوئی، سرگلزائی، سـرابندی، شهرکی، میر، جهان تیغ، کلانتری، ناروئی، سنجرانی، گرگیج، سارانی، سالاری، بار کزائی، جنگی و غیره) سکونت دارند.

در حرکت به جنوب در جنوب غربی زاهدان با طایفه اسماعیل زائی (سه بخش) مواجه می‌شویم و سپس در پیرامون جبال تفتان که دارای دره‌های خنک است قبائل کوچنده را در تکاپو می‌یابیم. جنوب تفتان (خاش) مأوای ۱۶ طایفه بلوچ است که مهمترین آنان ناروئی و ریگی و کرد و تمیندانی و شهنازی می‌باشد. در جنوب شرقی تفتان، در سراوان نیز ۱۹ طایفه بلوچ زندگی می‌کنند که برخی از آنان عبارتند از: گمشادزائی و بزرگ‌زاده و صالح زائی و سیاهانی. در جنوب غربی تفتان در منطقه ایران شهر نیز طوایف بلوچ مانند بازکزائی و مبارکی، لاشاری، بامری، شاهلی، رند می‌زیند. حاشیه جنوبی سرزمین بلوچستان شهرستان چاه‌بهار، نیز دارای ده‌ها قبیله بلوچ است، مانند سردار زائی، بلیده‌ای، رئیس، میر و کنارکی.

امروزه اکثریت جمعیت ایل و طایفه ساکن این حوزه به دلایل گوناگون اسکان یافته و به اقتصاد روستائی یا شهری روی آورده‌اند.

۳) حوزه شمال غربی

این حوزه کوچ‌نشین شامل سرزمین آذربایجان (شرقی و غربی) و بخش غربی استان گیلان است. این منطقه پوشیده از رشته‌کوه‌های است که از جبال آرارات ارمنستان (شوروی) آغاز شده و به صورت موازی به درون منطقه گسترش می‌یابد. کوه‌های شمالی (گیامکی داغ با ۳۳۴۷ متر و کسبه با ۲۹۵۲ متر ارتفاع) کوه‌های شرقی (تالش و حصار بلاغی و آق داغ و ماسوله داغ) و کوه‌های

مرکزی (سبلان و سهند و بزقوش) است. بلندترین قله سهند (حرم داغ) ۳۷۰۷ متر و بلندترین قله سبلان ۴۸۱۱ متر ارتفاع دارد. کوه های فوق جزء سلسله جبال البرز به شمار می روند.

در حاشیه غربی این حوزه کوچ نشینی، رشته کوه زاگرس (پاتاق) از آرات جدا می شود و از غرب دریاچه ارومیه به جنوب کشیده می شود. این رشته کوه از شمال به جنوب به نام های: قره داغ (۲۷۷۶ متر) دره رش (۳۶۰۸ متر) سیاه کوه (۳۵۷۸ متر) و شیخان (۳۰۵۱ متر) خوانده می شود. (همان منبع) حوزه شمال غربی از مناطق پر آب کشور به شمار می رود و میزان بارندگی آن پس از کرانه جنوبی دریای خزر بیش از سایر نقاط ایران است؛ ولی به دلیل سرمای شدید زمستان ها و بارش برف سنگین جنگل های آن تنک است.

این حوزه از تنوع اقلیمی و آب و هوایی برخوردار است. هوای آن در شمال و شرق سرد، در غرب و مرکز معتدل و در جنوب دریاچه ارومیه تا حدودی گرم و مرطوب است. این حوزه، تابستانی معتدل دارد و زمستانی پر برف و بارش. ارتفاعات پایین تر از ۲۵۰۰ متر پوشیده از مرغزارهای سرسبز است. مراتع آذربایجان به سه نوع قشلاقی و ییلاقی و میان بند (آران) تقسیم می شود.

در آذربایجان شرقی طوایف متعددی مانند ایل ایلسون که ییلاق آنان در کوهپایه های سبلان و قوشه داغ در پیرامون اهر و مشگین شهر است و طوایف ارسباران (قره داغ) و طوایف خلخال (کوه های تالش) زندگی می کنند که کوچ آنان از نوع عمودی است. آنان در گرمای تابستان دام خود را در ارتفاعات سرسبز منطقه تعلیف می کنند و به تدریج با دگرگونی آب و هوایی به سوی قشلاق خود رهسپار می گردند. قشلاق ایل سون ها و طوایف ارسباران جلگه کم عمق مغان طوایف خلخال حاشیه رود قزل اوزون می باشد.

در منتهی الیه شمال غربی این حوزه کوچ نشینی، ایل ترک زبان میلان (ییلاق: حوالی سیه چشمه در مرز ترکیه، قشلاق: ساحل رود ارس) و ایل جلالی (کوه قره داغ در شهرستان ماکو) زندگی می کنند.

در امتداد این حاشیه غربی به جنوب و در غرب دریاچه ارومیه طوایف زاگرس نشین کرد، چون شکاک (بین سلماس و ارومیه) زرزا (پیرامون اشنویه) مامش (از طوایف مکرری، میان مهاباد و نقده) قره پاپاق (نقده و پیرانشهر) به سر می برند.

عشایر این حوزه کوچ نشینی با ۱۳۴۲۵ خانوار کوچکند ۷/۲٪ جمعیت عشایر کوچرو کشور را در بر می گیرند که ۱۹۵۵۹۹۲ راس گوسفند و بز (۸/۲٪ کل دام های عشایر کوچکند کشور) و ۴۹۳۱۸

راس گاو و گاو میش (۱۹/۶٪ کل کشور) را در اختیار دارند و سومین حوزه کوچ نشینی ایران را تشکیل می‌دهند.

۴) حوزه‌ی شمال شرقی

این حوزه سرزمین پهناور خراسان را در بر می‌گیرد که به دلیل وسعت زیاد و وجود نواحی پست و مرتفع دارای آب و هوای مختلف و نواحی گوناگون اقلیمی است. در نقاط کوهستانی آب و هوا معتدل است و در جنوب و جنوب غربی آب و هوای کویری و نیمه بیابانی دارد. وجود آب و هوای متنوع، معتدل و بیابانی و خاک‌های متنوع خطه‌ی خراسان را به رستگاه گیاهان متنوع بدل ساخته و شرایط توپولوژیک لازم را برای کوچ نشینی شبانی فراهم ساخته است.

سرزمین خراسان دارای ۱/۵ میلیون هکتار جنگل (در شمال غربی) و ۱۲/۵ میلیون هکتار مرتع می‌باشد که عموماً از نوع مراتع متوسط و فقیر است.

در شمال خراسان دنباله‌ی رشته کوه‌های البرز به صورت رشته‌های موازی از شمال غربی به درون منطقه کشیده می‌شود و تا شرق خراسان تداوم می‌یابد: جبال کپه داغ و کوران داغ در شمال (کوه هزار مسجد: ۳۰۴۰ متر) که دارای تپه ماهورهای خاکی خشک است و کوه‌های الاداغ و بینالود به طول ۳۶۰ کیلومتر و عرض ۱۰ تا ۶۰ کیلومتر از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارد (بینالود در شرق نیشابور: ۳۲۱۱ متر). در جنوب این ارتفاعات کویر نمک واقع است که کوهستان‌های شمالی را از کوهستان‌های جنوبی خراسان جدا می‌سازد.

در جنوب خراسان ارتفاعات طبرس در غرب (دیپوک: ۲۸۴۰ متر) و ارتفاعات بیرجند و قائنات در مرکز و شرق (قله میناباد: ۳۰۰۰ متر) چین خوردگی‌هایی می‌زاید که در حرکت خود به جنوب سلسله جبال شرقی سیستان و بلوچستان را پدید می‌سازد.

در گذشته عشایر خراسان، گاه تا ۷۴۰۰۰ خانوار تخمین زده می‌شدند (هنری فیلد در سال ۱۳۰۸ ش) ولی امروز اکثر آنان اسکان یافته‌اند. وجود شرایط مساعد اقتصاد زراعی و فقدان مراتع غنی عامل مهمی در این اسکان گسترده بوده است.

ایلات و طوایف خراسان نیز از تنوع قومی و نژادی برخوردارند. بخشی مانند ایلات زعفرانلو و شادلو و قراچورلو از ایل اکرادی هستند که در زمان شاه عباس اول صفوی به خراسان کوچانده شدند. ایل افشار که از دیر زمان در خراسان ساکن بوده از ایلات ترک است.

در شمال و شمال شرقی خراسان که کوهستانی و دارای شرایط اقلیمی مساعدتری برای کوچ نشینی است ایلات کرد زعفرانلو اقامت دارند. (اسفراین، بجنورد، درگز، شیروان، قوچان، نیشابور، مشهد) از منتهی الیه شمالی خراسان در گز و کوهپایه‌های کپه داغ تا الله‌اکبر تا هزار مسجد ایلات ترک افشار و قره قریونلو و... کوچ می‌کنند. از شرقی‌ترین شاخه‌های این جبال، که به افغانستان می‌پیوندد، در مناطق تربت جام و تایباد و خواف، ایلات تیموری، هزاره و طوایف بلوچ و سیستان زندگی می‌کنند. در حرکت به جنوب، با ایل بهلولی مواجه می‌شویم که ارتفاعات بیرجند و قائنات را بیلاق خود قرار داده است (همان منبع).

۵) حوزه‌ی مرکزی

این حوزه کوچ نشینی شامل استانهای زنجان، همدان، سمنان، مرکزی، تهران و بخشی از استان مازندران می‌باشد.

ویژگی عمده‌ی این حوزه نزدیکی به پایتخت می‌باشد که خصوصیات اجتماعی، اقتصادی و روانشناختی متمایزی را سبب شده است. بخش مهمی از کوچ نشینان این حوزه عشایری هستند که به ویژه در دوران قاجاریه، به دلایل سیاسی به حول و حوش و نزدیکی پایتخت انتقال یافته‌اند. لذا در کوچ نشینان این حوزه تنوع قومی و نژادی چشمگیر است:

۱. **عشایر زنجان و استان مرکزی:** استان زنجان از نظر شرایط اقلیمی و طبیعی کم و بیش مشابه آذربایجان شرقی است و ارتفاعات آن تداوم کوه‌های آذربایجان است. در شمال، رود قزل اوزون جریان دارد که ارتفاعات شمالی ماسوله داغ (۳۰۵۰ متر) و لاته برهنه (۲۸۶۷ متر) را از ارتفاعات جنوبی خیر مسجد (۲۸۴۷ متر) و شهبه دشت (۲۷۸۵ متر) جدا می‌سازد. در غرب زنجان کوه دمرلو (۲۸۵۰ متر) به سوی جنوب شرقی امتداد دارد و در منتهی الیه غربی زنجان کوه بلقیس (۳۳۳۲ متر) واقع است.

در استان زنجان طوایف لر چگینی و غیائوند، طایفه ترک شاهسون بغدادی و بقایائی از طایفه‌ی کلهر سکونت دارند.

همچنین در استان مرکزی در منطقه میان ساوه و استان زنجان بقایائی از طوایف مختلف مانند کل کوهی و میش مستی و... زندگی می‌کنند.

۲. **عشایر همدان:** استان همدان منطقه‌ی ای کوهستانی است و در دامنه‌ی رشته کوه الوند واقع است. مراتع سرسبز و دره‌های خرم این خطه جاذبه‌ی طبیعی برای رمه داری است. همدان از آب و

هوای سرد و زمستان طولانی برخوردار است و مجموعه‌ی شرایط اقلیمی عوامل مساعد کوچ نشینی را فراهم ساخته است. در استان همدان طوایف ترکاشوند، یارم طاقلو، جمیر و شاهسون می‌زییند و تعدادی از ایلات باختران، ایلام، لرستان و مرکزی نیز از این سامان به عنوان بیلاق استفاده می‌کنند.

۳. عشایر جنوب البرز: در دامنه‌های جنوبی جبال البرز در شمال استان سمنان و شمال و شمال غربی استان تهران، طوایف نیمه کوچ نشین، با تنوع فراوان نژادی و قومی، زندگی می‌کنند. این عشایر که گاه بیشتر به رمه گردان و شبان شباهت دارند تا عشایر مراتع مناسب و ارتفاعات خنک و دره‌های پر آب جبال البرز را منطقه مناسبی برای بیلاق خود و گریز از گرمای کویری تشخیص داده‌اند. مهمترین این طوایف، عشایر بومی و کهن سنگسری هستند که مراتع فیروز کوه و دامنه البرز را بیلاق (لار) قرار داده و سراسر خطه‌ی علف خیز از سمنان تا طبرستان و بیرجند و کویر لوت و بخشی از مراتع دشت گرگان قشلاق‌شان است. در این منطقه ۳۴ طایفه کوچک با ۳۷۹۴ خانوار کوچنده اقامت دارند.

تقسیم بندی ایلات ایران از لحاظ کمیت

از نظر کمیت ایلات به دو دسته: ایلات بزرگ و ایلات کوچک تقسیم می‌شوند:

۱) ایلات بزرگ: این گروه از ایلات شامل عشایر ترکمن، ایلسون یکی دو ایل از ایلات کردستان، لرهای لرستان، بختیاری‌ها، ایلات کهگیلویه و بویراحمد، قشقایی و چند ایل دیگر ایلات بزرگ یک منطقه از نظر ساخت اجتماعی، شیوه‌های تولید و در زمینه‌های فعالیت اقتصادی وضعیت مشابهی دارند. میان ایلات بزرگ از لحاظ کوچ و اسکان تفاوت‌های زیادی وجود دارد. می‌توان آنها را از این حیث به سه گروه تقسیم کرد:

الف- عشایری هستند که بیش از ۸۰ درصد جمعیت آن متحرک اند و در سراسر گرمسیر دارای مکان معین و «ایل راه» مشخص می‌باشند. مانند بختیاری‌ها

ب- عشایری هستند که بخش کوچکی از آنها در سردسیر و بخش نسبتاً بزرگی در گرمسیر سکونت دارند و بقیه که بیش از نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند، کوچ رو هستند که بار اقتصادی دو گروه دیگر را هم بر دوش دارند. ایل بویراحمد از جمله این ایلات است.

ج- عشایری که یکجانشین اند منتهی شیوه تولید عشایری دارند و تولید آنها مبتنی بر شیوه متحرک رمه داری است. مثل عشایر ترکمن و عشایر کردستان.

۲) ایلات کوچک: این گروه از ایلات ایران در گذشته به علت عدم امنیت و حالت تهاجمی که ایلات بزرگ برای آنها فراهم می کردند. اغلب به یکجانشینی روی آوردند ولی امروز تعداد زیادی از آنها بر اثر عوامل متعددی به کوچ می پردازند.

مبانی اکولوژیکی کوچ نشینی

ایران سرزمینی است پوشیده از کوههای مرتفع، تپه ها ماهورها و بیابان های وسیع با آب و هوای گوناگون و از این رو محیطی است مساعد برای زندگی کوچ نشینی. همان گونه که پیش از این گفتیم زندگی کوچ نشینی گونه ای از سازش با محیط است که در آن انسان با بهره گیری از دام، اراضی غیر قابل کشت را به صورت چراگاه مورد استفاده قرار می دهد (امان الهی، ۱۳۶۷). چنان که می دانیم بیشتر مناطق ایران قابل کشت نیست ولی در عوض با توجه به تنوع آب و هوا قسمت هایی از مناطق عمده قابل کشت برای چند ماهی به صورت چمنزارها و چراگاههای سبز و خرم در می آیند. از آنجایی که این چراگاهها فصلی و پراکنده اند تنها کوچ نشینان هستند که با جابجایی منظم خود می توانند از آنها استفاده کنند، زیرا در غیر این صورت میلیونها هکتار چراگاه طبیعی بدون استفاده باقی می ماند.

اصولاً کوچ نشینی گونه ای از زیست است که در آن انسان به علت تکنولوژی ساده نمی تواند دگرگونی لازم را در محیط خود به وجود آورد و ناچار از راه پرورش دام خود را با آن سازش می دهد. از این رو است که کوچ نشینان تا حد زیادی وابسته و مقهور طبیعت هستند. کوچ نشینان در هر منطقه از ایران خواه سیستان و بلوچستان، خواه لرستان و کردستان و یا آذربایجان تا حد زیادی وابسته به انواع مختلف دام هستند و دام ها به نوبه ی خود احتیاج به علوفه دارند که آن نیز وابسته به مقدار بارندگی و سایر عوامل اکولوژیکی است. وابستگی انسان- دام و عوامل اکولوژیکی را می توان به صورت فرمول زیر در آورد:

انسان ← دام ← چراگاه (مرتع) ← بارندگی ← عوامل جوی و غیره.

از آنجایی که مرتع به طور دائم در یک محل یافت نمی شود، کوچ نشینان ناگزیرند در پی آن ازمحلی به محل دیگر کوچ کنند. برای آنکه به رابطه بین عوامل اکولوژیکی و زندگی کوچ ارکان چهارگانه اکولوژی مناطق عشایری است عبارتند از:^۱

^۱ . جغرافیای کوچ نشینی (۱۳۷۰)، جزوه درسی، گروه جغرافیا، دانشگاه تربیت معلم یزد

۱) اقلیم

بررسی اینکه منطقه مورد نظر جزو مناطق خشک است یا نیمه خشک زیرا این دو عامل عمده‌ای اند که موجب می‌گردند تا دامداران کوچنده در فصل بهار و تابستان به علت نقصان رشد علوفه در پی چراگاههای طبیعی باشند و با استفاده از مراتع کوهستانی به دامداری متحرک بپردازند.

۲) خاک

وجود جنگل‌های طبیعی و رشد علوفه دامی در مراتع، مشخص‌کننده جنس خاک است که امکان بهره‌وری را برای دامداران کوچنده فراهم می‌سازد، این گونه زمینها در صورت داشتن شرایط حاصلخیزی مناسب جهت کشت و زرع به تدریج زمینه اسکان عشایر را فراهم می‌سازند. در غیر این صورت بستر خاک رویش مرتع را سبب می‌گردد.

۳) آب

شرایط اقلیمی و استعداد حاصلخیزی خاک در رشد مراتع بستگی به کمی یا فراوانی میزان آب دارد که از طرفی امکان بهره‌برداری از مراتع برای چرای دام‌ها را میسر می‌گرداند و از سوی دیگر آب آشامیدنی دام‌ها و ایلیاتی‌های کوچنده را در جریان کوچ فراهم می‌سازند.

۴) پوشش گیاهی (مراتع)

اقلیم، خاک و آب از عوامل رشد پوشش گیاهی و مراتع دامی هستند. مناطقی که دارای پوشش گیاهی متراکم از درختان آنهاست، ولی فضای اطراف و همجوار آن عموماً قلمرو علفزارهاست. این گونه قلمروها، دشت‌های چراگاهی و پای‌کوهی نیمه خشک و دره‌های پرعلوفه از زمان‌های بسیار دور تا به امروز همیشه عرصه بهره‌برداری متناوب بوده است. در شیوه معیشت و کیفیت گیاهی مراتع موثر و عامل عمده‌ای در استمرار و دوام نظام عشایری می‌باشد. هر چه پوشش گیاهی بیشتر باشد، گیاهان مرتعی تنوع بیشتری دارند.

علل پیدایش کوچ نشینی در ایران

پدیده کوچ نشینی هم در دنیا و هم در ایران سابقه ای بس دراز دارد، اما از لحاظ تاریخی بررسی علل و انگیزه کوچ نشینی در زمانها و مناطق مختلف وضع گوناگونی را نشان می دهد. در آغاز کوچ نشینی شکلی کاملاً ساده داشت و انسان های ابتدائی بطور ساده از طریق گردآوری دانه ها و ریشه های خوراکی گیاهان وحشی زندگی می کردند (نوری، نیک خلق، ۱۳۸۲).

در پیدایش کوچ نشینی در کشور ایران علل متعددی وجود دارد که ضمن طبقه بندی به شرح آنها می پردازیم:

۱) وحدت طبیعی ایران و نقش آن در شکل گیری زندگی عشایری

کوچ نشینی در ایران را نمی توان به طور جداگانه و بدون در نظر گرفتن موقعیت ایران در واحد جغرافیایی بزرگتری به نام آسیای جنوب غربی مطالعه کرد؛ زیرا وحدت طبیعی که در این ناحیه برقرار است و شامل سرزمین وسیع ایران نیز هست در پذیرش و شیوع این شیوه از زندگی انسانها موثر است.

۲) موقعیت و حدود جغرافیایی ایران و نقش آن در شکل گیری زندگی عشایر

ایران بین ۲۵ تا ۴۰ درجه عرض جغرافیایی شمالی و ۴۴ تا ۶۴ درجه طول جغرافیایی شرقی واقع شده و ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع مساحت دارد. با توجه به وسعت پراکندگی آن در طول و عرض جغرافیایی باید گفت که تنوع محیط طبیعی از خصوصیات بازر محیط این سرزمین است. ایران بخشی از سرزمین کوهستانی و مرتفع فلات ایران است. این فلات کوهستانی در جنوب غرب آسیا با توجه به جهت و ارتفاع کوههای آن خصوصیات بارزی را ارائه می دهد که این خصوصیات نه تنها در چشم انداز طبیعی بلکه در منظر معیشتی و زیستی آن نیز اثرات چشمگیری داشته است.

محدوده جغرافیایی ایران امروز فقط قسمتی از فلات ایران است که با مساحت ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع مساحت ۶۳/۴ درصد کل فلات را شامل می شود. حدود جغرافیایی که مرزهای سیاسی ایران امروز را مشخص می سازند خلیج فارس عمان در جنوب کشورهای عراق و ترکیه در مغرب، جمهوریهای ارمنستان، آذربایجان، ترکمنستان در شمال و کشورهای افغانستان و پاکستان در مشرق هستند (بدیهی، ۱۳۶۷).

موقعیت جغرافیایی ایران دارای دو ویژگی بارز است. نخستن ویژگی مهم این سرزمین کوهستانی بودن آن است که این موقعیت اثرات بسیار چشمگیری در سیمای طبیعی و معیشتی آن دارد. چین خوردگی البرز از گره کوهستانی ارمنستان- آذربایجان شروع شده و تا کوههای تالش در جهت شرقی- غربی و پس از آن تا جلگه گیلان در جهت شمالی- جنوبی به دره سفید رود می‌رسد و مجدداً جهت شرقی- غربی گرفته و با نام البرز مرکزی به البرز شرقی وصل شده و از آنجا از طریق کوههای خراسان شمالی به ارتفاعات هندوکش افغانستان می‌پیوندد.

رشته کوههای زاگرس نیز با جهت شمال غربی- جنوب شرقی که از نظر قرارگیری در مقابل توده هوای مدیترانه ارتباطی و امکانات معیشتی از اهمیت شایان توجهی برخوردار است در غرب و جنوب غربی ایران امتداد دارد و نهایتاً ارتفاعات مرکزی و شرقی ایران با توده کوهستانی، مرتفع و منفرد سیستمهای عمده کوهستانی ایران را تشکیل می‌دهند و به جهت گستردگی زیاد و پراکندگی جغرافیایی ارتفاعات و کوهستانها در ایران از آن به عنوان ویژگی بارز جغرافیای طبیعی ایران که در اقتصاد ساکنین آن بویژه اقتصاد کوچ نشینان تاثیر بسزایی دارد نام برده شود.

دومین خصیصه مهم جغرافیای طبیعی ایران قرار گرفتن آن در کمربند خشک است که این موضوع جغرافیایی همراه با عوامل طبیعی دیگر (زمین شناسی و توپوگرافی، اقلیم، آب و خاک و پوشش گیاهی) در پیدایش ویژگیهای بیابانی و نیمه بیابانی کشور اثرات زیادی داشته و تنوع اکولوژیکی موجود در محیط طبیعی و نهایتاً معیشتی (اقتصادی) این کشور عمدتاً ناشی از این دو خصلت مهم است.

در شکل‌گیری پیکره جغرافیایی ایران علاوه بر حدود و موقع جغرافیایی موقعیت نسبی این سرزمین نیز نقش برجسته ای دارد. موقعیت آن در فاصله مراکز تمدنی مهمی نظیر چین و جلگه رود سند در شرق و بین النهرین و نیل در غرب و ارتباطات حاصل از مناسبات این مراکز از طریق ایران، بدان جایگاهی ممتاز در طول تکوین و تحول تاریخی تمدن بشری داده است و با توجه به گستردگی پیکره جغرافیایی ایران از یک طرف و پیچیدگی پیکربندی ساختمانی آن از طرف دیگر محیط جغرافیایی این سرزمین چشم اندازهای طبیعی زیستی و معیشتی متفاوتی را داراست.

۱. **موقعیت ریاضی:** کشور ایران بین مدار ۲۵-۴۰ درجه شمالی واقع است و دارای اقلیمی خشک و نیمه خشک است که تحت تاثیر اوضاع محلی نظیر ارتفاع و جهت ارتفاع تا حدودی در بعضی مناطق، آب و هوای معتدلتر و مرطوبتری دارد که خود می‌تواند در حرکت‌های فصلی موثر باشد.

۲. **موقعیت نسبی:** ایران به سان پلی بین قاره ها و سرزمینهای دیگر است. از سویی، از طرف جنوب در مجاورت خلیج فارس و عربستان و از سمت شمال در مجاورت آسیای مرکزی و ارتفاعات قفقاز قرار دارد.

مجاورت با آسیای مرکزی قفقاز در پذیرفتن اقوام ترک و مغول و حتی آریایی در قبل از اسلام بسیار موثر بوده است. در دوره سلجوقیان، مغولان و تیموریان جمعیت عظیمی با فرهنگ چادرنشینی و به صورت مهاجر به سمت ایران آمده و در بخشهای مختلفی نظیر شرق، شمال شرقی، شمال غربی و در بخشهایی از رشته کوه زاگرس و کرمان استقرار یافتند و بر اهمیت معیشت کوچ نشینی افزودند.

مجاورت با عربستان و بین النهرین همیشه در نفوذ اقوام عرب و قبایل سامی و حامی نقش داشته است، بویژه بعد از حمله مسلمانان به کشور، راه ورود قبایل عرب به ایران بخصوص در خوزستان کاملا باز شد. در غرب و شمال غربی نیز مجاورت این سرزمین با کوهستانهای سلیمانیه توروس و آنتی تورس ترکیه، دامنه نفوذ کردها را در ایران گسترش داده است.

۳) شرایط توپوگرافی ایران و نقش آن در شکل گیری زندگی عشایر

در سیمای جغرافیای طبیعی ایران ناهمواریها اشکال ویژه ای دارند و سراسر کشور از تنوع خاصی برخوردارند که در زیر به اجمال به بررسی واحدهای ناهمواری ایران در ارتباط با کوچ و اقتصاد کوچ نشینی اشاره می شود. ناهمواری های کوهستانی ایران شامل کوههای البرز، زاگرس، ارتفاعات شرقی و مرکز ایران که سیستم ناهمواریهای البرز از نظر اورهیدروژئوگرافیکی از دو بخش آبریز فلات داخلی و آبریز دریای خزر تشکیل شده است. دامنه های جنوبی و دامنه هایی که متوجه بخشهای داخلی ایران هستند به دلیل کمبود بارش و تنک بودن پوشش گیاهی شدیداً تحت فرسایش قرار گرفته و بخشهای مرتفع و کم شیب این دامنه ها چراگاههای تابستانی (بیلاقی) کوچ نشینان را تشکیل می دهند (مشیری، ۱۳۷۲).

سیسم کوهستانی زاگرس که جبهه خارجی (غربی) آن در معرض بادهای بارانزای مدیترانه ای قرار دارد مرطوبتر از جبهه داخلی (شرقی) است و بخش غربی آن به دلیل دریافت بارش بیشتر از پوشش گیاهی غنی تری برخوردار است. با وجود خشکی بیشتر جبهه شرقی زاگرس به جهت ارتفاع زیاد و پوشیده بودن از برف منبع تغذیه آبهای سطحی و زیرزمینی بوده و دامنه های آن چراگاههای تابستانی (بیلاقی) قابل توجهی برای کوچ نشینان فراهم می آورند و به همین دلیل

زاگرس به عنوان مهمترین کانون معیشت کوچ نشینی در کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و استقرار ایلات و عشایر عمده ایران نظیر بختیاری‌ها و قشقایی‌ها گواه این مدعا است.

همچنین ارتفاعات شرقی ایران اگر چه در مقایسه با دو سیستم ناهمواری‌های البرز و زاگرس اهمیت محلی دارند ولی دامنه‌های این ارتفاعات نظیر: توده‌های تفتان و بزمان که مرتفع‌ترین نقاط آنها نیز هستند برای دامداران دارای ارزش مرتعی فراوان هستند.

نواحی مرکزی ایران از نظیر ناهمواریها توسط ارتفاعات منفردی از یکدیگر جدا شده و به حوضه‌های بسته‌ای تقسیم می‌شوند و هر چه از قسمتهای کناری ارتفاعات به سمت داخلی نزدیکتر می‌شویم بافت رسوبات ریزتر می‌شود و در مواردی نیز نمکهای محلول در آب به همراه رسوبات نرم به قسمتهای داخلی حمل شده و در حوضه‌های انتهایی بصورت رسوبات نمکی یا پدیده شورزدگی نمایان می‌شود و این نوع از تیپ ناهمواری‌ها قابلیت زراعی بسیاری از حوضه‌های بسته داخلی را کاهش داده و فعالیت‌های کشاورزی را فقط به دشتهای پایکوهی محدود می‌سازد. و با توجه به دیگر خصوصیات طبیعی حاکم در نواحی مرکزی ایران زندگی کوچ نشینی در چنین نواحی به عنوان قلمرو قشلاقی و حد فاصل مورد توجه بوده و اکثر ایلات و طوایف مستقل کشور در این نواحی (ارتفاعات شمالی البرز) غربی (زاگرس) و شرقی استقرار پیدا نموده‌اند. بر خلاف نواحی کوهپایه‌ای که با فراهم بودن آب و برخورداری از شیب مناسب زمینه فعالیت‌های اقتصادی را بصورت کشتزارهای وسیع در دامنه‌ها ممکن می‌سازد ارتفاعات به جهت مشکلات ارتباطی، نارسایی شرایط رویش، نبود خاک کافی و مناسب و شیب تند کمتر مورد توجه سکونتگاههای روستایی و شهری بوده و اکولوژی دامنه‌های کوهستانی بیشتر برای استفاده مرتع آن‌هم توسط کوچ نشینان بصورت قلمروهای بیلاقی قابلیت بهره برداری دارند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که دو عامل شرایط توپوگرافی و پیامدهای اکولوژیکی حاصل از آن ارتفاعات زاگرس، البرز، ارتفاعات شمال خراسان، کوههای شرقی، رشته کوههای مرکزی و قله‌های متعدد آتشفشانی نظیر سهند، سبلان، دماوند و تفتان و همچنین جلگه‌های مساعد ساحلی نظیر خزر، خوزستان، بندرعباس و برازجان که تحت تاثیر حوادث دوران سوم و چهارم بوده است؛ زمینه را برای زندگی کوچ‌نشینی فراهم نموده است.

چاله‌های داخلی نظیر مسیله، سیرجان، دشت کویر، اطراف دریاچه ارومیه و جلگه‌های حاشیه‌ای مثل خزر، مغان، خوزستان، مکران، سرخس و جنوب ایران در فارس و بوشهر برای قشلاق و ارتفاعات و قله‌ها و کوهپایه‌های کنار آنها برای بیلاق در نظر گرفته می‌شود.

عامل ژئومورفولوژی می تواند به صورتهای زیر در کوچ نشینی موثر باشد:

- ۱- در تشکیل خاک
- ۲- در پیدایش ناهمواریهای از نظر شیب و ارتفاع
- ۳- در پیدایش و تکامل جلگه های ساحلی و دشتهای داخلی
- ۴- در جنس سنگها و قابلیت نفوذ رطوبت به زمین و در نهایت رویش گیاه
- ۵- در طرز قرار گرفتن رشته کوهها، صحراها، دشتهای و جلگه ها در کنار ارتفاعات جوان
- ۶- در ایجاد صعوبت یا سهولت جابه جایی برای جامعه کوچ نشین
- ۷- در ایجاد و گسترش اقتصاد کوچ نشینی

۴) شرایط اقلیم (آب و هوا شناسی) و نقش آن در شکل گیری زندگی عشایر

در تفسیر کلی آب و هوای ایران عواملی نظیر: دوری و نزدیکی به دریا، ارتفاع و عرض جغرافیایی و دیگر ویژگیهای موقعیتی از یک طرف و عناصر اقلیمی مانند: دما، بارش، فشار و باد و... از طرف دیگر تعیین کننده اوضاع اقلیمی به شمار می روند. بنابراین ویژگیهای اقلیمی ایران نیز به تبعیت از شرایط ناهمواریها از جهت شمال غرب به جنوب شرقی و از غرب به شرق و نیز از شمال به جنوب تغییر می یابد. کاهش میزان بارش و افزایش دما در جهات فوق اثرات اکولوژیکی وسیعی در محیط جغرافیایی ایران بر جا می گذارد و نوسان میانگین دما بین ۱۴/۹ تا ۲۶/۱ درجه سانتی گراد و بارش از ۳۱۱/۸ تا ۸۱۶/۹ میلیمتر در جنوبی ترین و شمالی ترین نقطه ایران و تفاوت میزان های فوق در نواحی بین آن تحت تاثیر شرایط توپوگرافی اقلیمی ایران به شمار می رود. حاکمیت شرایط اقلیمی که در زیر به طور اجمالی به آنها اشاره می شود موجب گوناگونی و تنوع محیطی ایران شده و این تنوع منجر به جابه جایی کوچ نشینان و قلمرو ایلی خود بین ییلاق و قشلاق شده است.

تاثیر اقلیم و پوشش گیاهی موثر در کوچ نشینی عبارت است از:

- ۱- ترکیب آب و هوایی کشور شامل تغییرات حرارت، میزان بارشها، کیفیت بارشها، زمان بارشها
- ۲- نقش مهم اقلیمهای محلی و ناحیه ای در کشور
- ۳- پوشش گیاهی شامل نوع، تراکم، زمان رویش، ارتفاع رویش، زمان انهدام و ارزش غذایی آن
- ۴- صورتهای گوناگون منابع آب و استفادههای فصلی از آن برای شناسایی تاثیر عوامل طبیعی در

آن

۵) جغرافیای شرایط منابع آب و نقش آن در شکل‌گیری زندگی عشایر

آب از عوامل اصلی و موثر فعلیت بخشیدن عصر انسان در محیط است، دو عامل یعنی ناهمواریها و آب و هوا در تعیین ویژگی منابع آب کشور مورد توجه است و بارزترین ویژگی ناهمواری‌های ایران که در تامین منابع آبی کشور سهم بسزایی دارد، موقعیت ارتفاعی ایران و کوههای حاشیه‌ای آن نظیر: البرز و زاگرس است. توزیع نامتناسب بارش چه از نظر فصل و میزان آن در بسیاری از نقاط کشور از مشخصه‌های بارز منابع آبی ایران به شمار می‌رود و با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران که در سطور قبل بدانها اشاره شد در حدود ۷۰ درصد آبهای دریافتی قبل از وارد شدن در چرخه مصرف از طریق تبخیر و تعریق سریع از دست می‌رود که این امر نشان‌دهنده محدودیت منابع آب اعم از سطحی و زیرزمینی از یک طرف و استمرار فعالیت‌های دامداری توسط کوچ‌نشینان در این نواحی بخصوص در فصول سرد سال به عنوان قلمرو قشلاقی و مشکلات عمده آب در سطح ایران از طرف دیگر است (مشیری، ۱۳۷۲).

۶) جغرافیای منابع خاک و نقش آن در شکل‌گیری زندگی عشایر

بر اساس آمارهای موجود نزدیک به ۷۰ درصد از مساحت زمینهای ایران در ارتفاعی بیش از ۱۰۰۰ متر از سطح دریا قرار دارند. ارتفاع زیاد، کمبود بارش، عدم پوشش گیاهی مناسب، شیب زیاد و خشکی اغلب این نواحی موجب می‌گردد که فرایندهای هوازدگی فیزیکی و شیمیایی در خاکسازای روندی کند و بطئی داشته باشد. به همین خاطر زمینهای مستعد و وسیع قابل کشت در نواحی استقرار کوچ‌نشینان کمتر می‌توان یافت و کوچ‌نشینان به علت عدم دسترسی به اراضی مساعد و حاصلخیز از یک طرف و عادت به کوچ و اتکا به اقتصاد دامی از طرف دیگر به این شیوه از زندگی ادامه می‌دهند (همان منبع).

۷) جغرافیای زیستی (پوشش گیاهی و جانوری) و نقش آن در شکل‌گیری زندگی عشایر

مساحت جنگل و مراتع کشور نسبت به گذشته شدیداً کاهش یافته است. به طور کلی خصوصیات جغرافیایی ایران در مقیاس سرزمینی آن حاکی از فقر نسبتاً شدید پوشش گیاهی است. طبیعت کشور ما با ناسازگاریهای محیطی روبروست که خشکی هوا و ترکیب فیزیکی و شیمیایی خاک به جهت شرایط توپوگرافی و خصوصیات ناشی از مکانیسم تخلیه جریان آبهای سطحی حاکی از آنند که بیش از نیمی از کشور ما در قلمرو حیاتی و زیستی مراتع قرار دارند. حیوانات ایران نیز از تنوع

زیادی برخوردار هستند که این تنوع را باید معلول موقعیت مرکزی ایران بین کشورهای مدیترانه‌ای در غرب و جلگه سند در شرق از یکطرف و توده اوراسیا در شمال و بیابانهای عربستان در جنوب از طرف دیگر دانست و طبقه‌بندی ناحیه‌ای پستانداران از شرایط موقعیتی و تنوع اکولوژیکی مشابهی نظیر گیاهان تبعیت می‌کند. با توجه به مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که شرایط طبیعی هر کشوری تاثیر مستقیمی بر نحوه تحولات اقتصادی آن کشور دارد. البته نمی‌توان پیشرفتهای انسان در زمینه علوم و فنون (تکنولوژی) را بر کم و کیفیت این اثر گذاری نادیده گرفت (همان منبع)

مرتع جغرافیایی اعم از موقع ریاضی و موقع نسبی در چگونگی فعالیت های اقتصادی تاثیر مهمی دارد، بطوریکه گستردگی ایران در ۱۵ درجه عرض جغرافیایی شمال و قرار گیری در مدار خشک و ناهمواریهای حاشیه شمالی، غربی و شرقی کشور، ضمن اینکه امکاناتی را از نظر گسترش نواحی شهری و روستایی فراهم آورده اند، محدودیت‌های محیطی موجب حاکمیت اقتصاد کوچ‌نشینان بویژه در نواحی مرتفع غیر برخوردار از امکانات یکجانشنی شده است و مطالعه اقتصاد کوچ‌نشینان بدون شناخت دقیق توانهای محیطی کشور بویژه از دیدگاه جغرافیدان امکان پذیر نیست.

هر چند که بشر به کمک علوم و فنون (تکنولوژی) در زمینه کشاورزی به پیشرفتهای زیادی دست یافته است اما هنوز هم آب و هوای مساعد میزان بارش و آب کافی و برخوردار از اراضی حاصلخیز همچنان به عنوان بستر مناسب از عوامل مساعد رشد و توسعه با هزینه‌های کمتر محسوب می‌شود. به طوری که برخی از دانشمندان موقع جغرافیایی را تنها عامل تعیین‌کننده رشد و توسعه می‌دانند.

دامداری سنتی فعالیت‌های جنبی کشاورزی صنایع دستی و اتکای بخش عظیمی از فعالیتهای کوچ‌نشینان به محیط طبیعی بیانگر نقش کم تکنولوژی در میان کوچ‌نشینان است.

ایران بنا به موقعیت خاص جغرافیایی خود یکی از مهمترین مناطق کوچ‌نشینان در جهان است و علیرغم اینکه جمعیت کوچ‌نشینان کشور کمتر از ۲ درصد کل جمعیت کشور است ولی در ۲۶ استان از مجموع ۳۱ استان کشور پراکنده شده اند. مظاهر فرهنگی آنها در تمام شئون این کشور را از گذشته تا به حال نفوذ کرده است، بطوریکه حکومت‌های متعددی تا زمان پهلوی از به قدرت رسیدن کوچ‌نشینان شکل گرفته اند.

جغرافیای اقتصادی کوچ نشینان

برای اینکه تصویر روشنی از اقتصاد کوچ نشینان ارائه داده و حدود و مرز فعالیت جغرافیدانان را در قلمرو بحث روشن نمود، ابتدا باید تعریف جامعی از جغرافیای اقتصادی و موضوعات آن ارائه نمود تا قلمرو آن را در بطن علم جغرافیا شناخت.

اقتصاد به مفهوم امروزی آن دانشی است نوین که بیش از یکی دو قرن نیست که تکنیک و روش تولید به این مرحله رسیده چرا که در گذشته اقتصاد به مفهوم یا اجتماعی در درجه اول کشاورزی و سپس حرف و فعالیت های دیگر بوده است. ولی امروزه دستگامی است که بشر آن را به منزله وسیله ای برای تامین نیازمندیهای خود بکار برده است و غرض از فعالیت های اقتصادی به هر نوع فعالیت هایی گویند که موجب ازدیاد درآمد در کشور و در نتیجه ی آن نیازمندیهای مادی آن کشور یا ناحیه فراهم شود (مولائی هشتجین، ۱۳۷۴).

نیاز انسانها نتیجه و زاییده زندگی اجتماعی و مشترک اوست و این نیازها به میزان رشد و تحول اجتماعی بستگی دارد؛ به این معنی که هر قدر جامعه پیشرفته تر باشد نیازهای بشری افزونتر می شود و اگر جامعه در حال ابتدائی باشد نیازهای آن نیز مانند کوچ نشینان کمتر و محدودتر خواهد بود. با توجه به مطالب فوق برای آشنایی با اقتصاد و مفهوم آن به برخی از تعاریف اقتصاد اشاره می شود:

- اقتصاد مطالعه طُرق از منابع کمیاب برای تحصیل بیشترین ارضاء است.
- اقتصاد علمی است که رفتار بشر را به صورت رابطه ی بین منابع و عوامل تولید کمیاب که مورد استفاده های مختلف دارند و هدفهای مادی بشر که نامحدودند مطالعه می کند.
و نهایتاً اقتصاد بررسی روشهایی است که بشر به وسیله یا بدون وسیله پول برای بکار بردن منابع کمیاب تولید به منظور تولید کالاها و خدمات در طی زمان و نیز برای توزیع کالاها و خدمات بین افراد و گروهها در جامعه به منظور مصرف در حال و آینده انتخاب می کند.
بنابراین اقتصاد دانش مجاور جغرافیای اقتصادی است که در بیان مفاهیم آن نقشی دارد و مسائل جغرافیایی اقتصادی می تواند با همکاری کارشناسان در نظام علمی جغرافیا و اقتصاد مورد بررسی قرار گیرد و اگر جغرافیدانان با مقدمات علم اقتصاد و تکنیکهای ضروری آن آشنا باشند می توانند به تنهایی در پژوهشهای خود کمیاب گردد. شناخت فضای جغرافیایی که متأثر از کنشهای انسانی است عمدتاً از طریق مطالعه در جغرافیای اقتصادی انجام می پذیرد.

اقتصاد کوچ نشینی و اهمیت مطالعه آن

با توجه به مفهوم و تعریف اقتصاد و جغرافیای اقتصادی که در سطور قبل بدانها اشاره ای شد در اقتصاد کوچ نشینی سعی بر این است که مسائل و مشکلات مناطق و نواحی استقرار ایلات مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته و مسائل تخصصی عوامل تولید و توزیع درآمد واقعی در داخل و بین نواحی کوچ نشین بطور عملی توضیح داده شود. از آنجائیکه کوچ نشینان بخشی از مردم و اقتصاد ایران را به خود اختصاص داده اند و در جهت رسیدن به توسعه همه جانبه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور لازم است که نحوه تحول و سرنوشت اقتصادی این قشر تولید کننده کم توقع را مورد بررسی و شناسایی قرار داده و جایگاه اقتصاد این قشر را در سطح کشور و اقتصاد ملی و اثرات آن را مشخص نماییم.

با توجه به موضوعات مورد بحث در علم اقتصاد (تولید، توزیع و مصرف) به مجرد اینکه تولید ویژه تولید اضافه بر مصرف انجام پذیرد کالای به وجود آمده و هویتی اقتصادی می یابد. خلاصه اینکه به جهت دخالت کوچ نشینان در زندگی اقتصادی کشور هر گونه تغییر و تحولی در اقتصاد کوچ نشینان انعکاسهای مستقیمی بر زندگی اقتصادی جوامع یکجانشینی اعم از روستایی و شهری به دنبال خواهد داشت. (همان منبع) به عنوان نمونه توجه به بخش دامداری و مراتع کوچ نشینان و بهینه نمودن نژاد و کیفیت دامها موجبات تامین بخشی از نیاز یکجانشینان به دام و فرآورده های آن از یک طرف و افزایش درآمد کوچ نشینان از طرف دیگر را فراهم خواهد آورد، تا جائیکه با کاهش میزان واردات در این بخش دام و فرآورده های دامی از خروج ارز از کشور جلوگیری به عمل آمده و امکان سرمایه گذاری در بخشهای دیگر اقتصادی و توجه ویژه به این بخش (اقتصاد کوچ نشینان) را فراهم نموده و قدمهای بلندی در راه بررسی ساختار اقتصادی اجتماعی و فرهنگی کوچ نشینان برداشته خواهد شد. بنابراین شناخت و بررسی ساختار اقتصادی کوچ نشینان که با محیط جغرافیایی آنها پیوند دارد و یافتن راه حلهای عملی در جهت توسعه اقتصادی که منجر به توسعه اجتماعی و فرهنگی شود از اهمیت خاصی برخوردار می باشد.

برای مطالعه اقتصاد کوچ نشینان باید بررسیها را به آمارگیری ها متکی نمود تا بتوان با قطعیت و نبود آمار دقیق و عدم امکان مقایسه آمارهای موجود بحث در زمینه ساختار اقتصادی کوچ نشینان اظهار نمود اگرچه نبود آمار دقیق و عدم امکان مقایسه آماری موجود جهت تجزیه و تحلیل وضعیت اقتصادی کوچ نشینان یکی از مسائل مورد توجه به شمار می رود بطوریکه به استثنای

سرشماری سراسری عشایر کوچنده کشور که در تیرماه سال ۱۳۶۶ انجام گرفته هیچگونه آمار دقیق جهت مقایسه ساختار اقتصادی کوچ نشینان در دوره‌های مختلف وجود ندارد.

به طور کلی فعالیتهای کوچ نشینان ایران را می‌توان به ترتیب به چهار دسته تقسیم نمود:

الف- فعالیتهای دامداری و تولید محصولات دامی و فرآورده‌های لبنی

ب- تولید محصولات کشاورزی (به غیر از دامداری)

ج- تولید صنایع دستی

د- فعالیت‌های متفرقه و فرعی

برای شناخت ساختار اقتصادی کوچ نشینان کشور با توجه به تاثیر عوامل مختلف در پیدایش و تداوم کوچ نشینان که در فصل قبل بدانها اشاره شد، مطالعه و شناخت عوامل نظیر: موقعیت جغرافیایی، وضعیت طبیعی (مورفولوژی، توپوگرافی، اقلیم، آب، خاک، پوشش گیاهی و جانوری) و اثرات و رابطه هر کدام با فعالیت‌های اقتصادی ضروری است. چرا که کوچ نشینان در مقایسه با یکجانشینی به جهت خصوصیات منحصر به فرد خود تنها گروهی از جوامع بشری هستند که بهترین انطباق را با شرایط محیطی دارند تا جائیکه اثرات محیط در ساختار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی فرهنگی به خوبی قابل مشاهده است (همان منبع).

زندگی کوچ نشینی اساساً مبتنی بر نگه‌داری استفاده از دام در مقابل زندگی یکجانشینی بر محور زراعت، صنعت و تجارت و... استوار گردیده است.

حرکت و جابه‌جایی زمینه زندگی و دامپروری زیر بنای معیشت مردم کوچ نشین به شمار می‌رود، بطوریکه موجودیت هر خانوار و یا چادر با تعداد دامها و نهایتاً با قدرت اقتصادی آن در ارتباط است.

در زندگی کوچ نشینی قدرت اقتصادی و اجتماعی از آن افرادیست که تعداد دام زیاد و حق چرای بیشتر در اختیار داشته باشند که مسلماً چنین افرادی زمین‌دار بزرگ نیز هستند.

تخریب و انهدام مراتع کوچ نشینان ایران در نتیجه عواملی نظیر: چرای بی‌رویه، برهم خوردن قانونمندی اجتماعی ایلات و طوایف مستقل، ملی شدن جنگلها و مراتع، احداث راه، بوته‌کشی، شخم، مراتع جهت کشت دیم، مشکلات طبیعی، ازدیاد جمعیت، و... از مشکلات عمده مراتع کوچ نشینان ایران به شمار می‌رود.

کمبود علوفه برای تغذیه دام و برهم خوردن تعادل دام و مرتع، کمبود خدمات دامپزشکی، کمبود شدید آب و خاک حاصلخیز، بازده کم محصولات و مشکلات اقلیمی و جغرافیایی و ابتدائی بودن

ابزارها و کیفیت پایین صنایع دستی و عدم توجه به آن از مسائل دامداری، کشاورزی و صنایع دستی کوچ نشینان ایران به شمار می‌روند.

در کنار مشکلات دیگری در زمینه فعالیت‌های متفرقه و داد و ستد، اصلاح و احیای مراتع، ارتقاء سطح کیفی دامداری و صنایع دستی، توسعه و گسترش فعالیت‌های متفرقه در جهت جلوگیری از مهاجرت کوچ‌نشینان به نقاط روستایی و شهری و حل مشکلات کوچ‌نشینان در زمینه مبادله با واسطه گران و پبله وران و تقویت شرکت‌های تعاونی عشایری بویژه در امر خرید تولیدات کوچ نشینان از دامهای مختلف مورد تاکید می‌باشد.

فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی ایل

شناخت وضع فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی ایل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در اینجا بسیاری از مسائل اجتماعی نیز مطرح است و پیوستگی نهادی مختلف بخوبی مشخص می‌شود. در این مرحله باید کوشید که بررسیها را به آمار متکی کرد چراکه نمی‌توان پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی را بدون دانستن وضعیت اقتصادی درک کرد.

همچنین ضروری است که بدانیم جهان چگونه تحوّل می‌یابد و در آینده سرنوشت اقتصادی بشر چه خواهد بود. باید دید که کشور ما در مجموعه تحولات جهان چه نقشی دارد و تحولات دنیا بر وضع مملکت ما چه اثری می‌گذارد. باید دانست که زندگی اقتصادی، در زندگی اجتماعی و نیز نظام اجتماعی در زندگی اقتصادی چگونه موثر است (همان منبع).

احتیاجات افراد بشر با آنکه از نیازهای زیستی و حیات مادی او سرچشمه می‌گیرد نتیجه و زائیده زندگی اجتماعی و مشترک است. این احتیاجات به میزان رشد بشری افزونتر خواهد بود. در اینجا بحث درباره ایل است، نیروهای انسانی که می‌توانند نقش موثری در اوضاع اقتصادی کشور داشته باشند.

حرکت زمینه زندگی و دامپروری زیربنای معیشت کوچ نشینان است. جنبه اقتصادی این تولید عظیم در مقایسه ملی، همچنین نوع گیاه و حفاظت و حراست مراتع را از نظر نباید دور داشت. موجودیت اقتصادی هر خانواده یا چادر با قدرت اقتصادی آن با تعداد حیوان و حق چرای که به عنوان ارث به آن منتقل می‌شود یا جامعه‌ی ایل به آن می‌بخشد سنجیده می‌شود. هر فرد کوچ نشین علاوه بر دام ممکن است منبع ثروت دیگری نیز داشته باشد که معمولاً صنایع دستی یا کشت مختصر است. ایلها نه تنها خود دارای نیروی مهم اقتصاد دامی اند، با داد و ستدی که با مردم

روستاهاى واقع در مسیر حرکتشان دارند به طور غیرمستقیم نیز در اقتصاد تجارى روستاها موثرند (مطیعی لنگرودی، ۱۳۷۱).

آنان پارچه برای چادر، تسمه، طناب، مشک و ابزار فلزی یا چرمی مورد نیاز را قسمتی خود فراهم می‌کنند و قسمتی را مجبورند از محیط خارج تهیه نمایند. محصولات عمده آنان عبارت است از گوشت، شیر، پوست، پشم، مو و کرک.

آنان برای تهیه کالاهایی که به آن احتیاج دارند و خود قادر به تهیه آن نیستند، به شیوه‌هایی که ساده‌ترین آنان داد و ستد است می‌پردازند؛ مثلاً محصولات اضافی دامپروری را در بازار در برابر مواد واجناس کشاورزی یا صنعتی معاوضه می‌کنند و این موضوع به طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که دامپروری به شیوه چادرنشینی یک قسمت از فعالیت تخصصی را تشکیل داده و در اقتصاد محل مداخله می‌کند. عده‌ای که از نظر مالی سیرند درازای انجام کار فردی و به کار و داشتن دامهایشان احتیاجات کشاورزی خود را تهیه می‌کنند یا به صورت کارگر در برابر دریافت دستمزد چه به صورت پول و چه به صورت جنس، شخمهای زمستانی و کشتهای موسمی و... را بر عهده می‌گیرند. پس آنان در زندگی اقتصادی کاملاً دخالتی دارند و هرگونه تغییری در اقتصاد ایل اثر مستقیمی بر زندگی اقتصادی جوامع یکجانشینی و مسیر حرکتشان به دنبال خواهد داشت.

جغرافیای تاریخی

۳

عشایر ایران

مراحل پیدایش کوچ نشینی و تکامل نظام قبیله ای

بعداز اینکه شمه ای درباره تاریخچه‌ی تکامل سیستم‌های اقتصادی گفته شده شایسته است تاریخچه پرورش حیوانات در جهان سپس چگونگی پیدایش کوچ و کوچ نشینان به طور مختصر مورد بحث قرار گیرد. درباره چگونگی آغاز این فعالیت بزرگ انسان و شکلهای مختلف آن در ما قبل تاریخ مدارکی در دست نیست. فرضیه‌هایی که در این مورد وجود دارد بیشتر استنباط ما از زندگی انسانها یا اقوامی است که در مراحل تمدن در جهان زندگی می کردند.

اقوام نخست از شاخ و برگهای تازه درختان و گیاهان، حشرات، کرما و جانوران دیگر برای ارتزاق استفاده می کردند.

شکار حیوانات با توجه به ابزار ابتدایی شکار آن زمان بسیار مشکل و اصولاً ناممکن بود. در این مرحله از تمدن انسان برای ارتزاق بامشکلات بسیاری روبه رو بوده است. اما در دوره تمدن پارینه سنگی انسان توانست با صید کردن تا حدی بر آن مشکلات چیره شود. او بعد از آنکه از گیاهان خوراکی برای غذای خود استفاده کرد. چوب و شاخه و برگ آنها را نیز برای درست کردن کلبه و محل زندگی به کار برد. در همین زمان انسان به شکار حیوانات وحشی پرداخت و از گوشت و پوست آنها برای غذا و پوشاک استفاده کرد و کم کم به حیوانات دیگر از قبیل خوک وحشی، گوسفند و بز دسترسی پیدا کرده به اهلی کردن آنها اقدام نمود.

در آسیای غربی و مرکزی و افریقای شمالی این کار زودتر از نقاط دیگر آغاز شد. اقوام این مناطق پس از به دام انداختن حیوانات به صورت گله‌ای به پرورش و سپس به نوعی بهره‌وری ابتدایی از آنها پرداختند، به طوری که از گوشت و شیر آنها برای غذا و از پوستشان برای پوشاک استفاده کردند بعضی دیگر را برای سواری و بارکشی به کار بردند تا اینکه اکثر این حیوانات را رام کردند.

مراحل مطالعه در تاریخ شکل گیری زندگی کوچ نشینی

الف: مرحله‌ی اول (۱۹۰۰-۱۹۴۰)

در این مرحله تعدادی کتاب که نتیجه‌ی مشاهدات مستقیم مردم شناسان از زندگی کوچ نشینان بود نگاشته شد که مهمترین آنها به قرار زیر است: (مولائی هشتجین، ۱۳۶۷).

جونود: زندگی قبیله‌ی افریقای جنوبی

سلیگمن: بررسی اعراب کبپ از قبایل سودان

کنت: حقوق و عدالت در بین اعراب بادیه نشین

موصیل: آداب و رسوم اعراب رواله بادیه نشین

موری: فرزندان اسماعیل: بررسی زندگی بادیه نشینان مصر

فورد: محیط، اقتصاد و جامعه

بوشمن: رقابت بین دو قبیله کوه نشین موری

نوشته های فوق همگی حاوی مطالب جالب درباره کوچ نشینان است اما باز هم از نظر کیفیت در سطح پایین قرار دارند.

ب: مرحله ی دوم (۱۹۴۰-۱۹۵۰)

در این مرحله بررسی های مردم شناسی درباره ی کوچ نشینی نه تنها به نسبت افزایش یافت بلکه به کار گرفتن روش های تازه پژوهشی موجب گردید اطلاعات جمع آوری شده از نظر کیفیت در

سطح بالائی قرار گیرد. مهمترین نوشته های این دوره عبارتند از:

فوتس و ایوانس پریتچارد: نظام های سیاسی آفریقائیان

ایوانس پریتچارد: نوئر (قبیله آفریقائی)

دیکسن: عرب بادیه نشین

فیلبرگ: سیاه چادر

مایرز: کوچ نشینی

لیتمور: مرزهای چین در درون آسیا

هرمانز: کوچ نشینان تبت

ج: مرحله ی سوم (۱۹۵۰ تاکنون)

در این مرحله زندگی کوچ نشینی به نحو چشم گیری مورد توجه مردم شناسان قرار گرفته و پژوهشهای پرارزشی در این زمینه انجام گرفته است. این پژوهش ها باعث آگاهی بیشتر و همچنین ارائه تئوریهای مختلفی درباره ی زندگی کوچ نشینی گردیده است. دایسن هودسن به پژوهشهای مردم شناسان در این مرحله اشاره کرده و می نویسد:

مطالعات مردم شناسی جدید درباره کوچ نشینان در سال ۱۹۵۰ آغاز میگردد. در اوایل ۱۹۵۰

پیترز (Peters) مطالعاتش را درباره بادیه نشینان سیرینیکا (شمال آفریقا) و گولیور (Gulliver)

درباره قبیله ترکانا (در آفریقا) به پایان رسانده بودند، و در همین موقع پرسون (Pehrson) و

ویتکر (Wittaker) از طرف مطالعات بین المللی مشغول به بررسی قبیله کوچ نشین لاپ در شمال

اروپا که از راه پرورش گوزن امرار معاش می کنند پرداختند. همچنین دوپیر (Dupir) هاپن (Hopen) و استنینگ (Stening) در بین قبایل فولانی در غرب آفریقا مشغول پژوهش بودند و کنیسون (Cunnison) مطالعاتش را در بین قبیله عرب باگاره در سودان آغاز کرده بود. در اواسط ۱۹۵۰ پژوهشهای دیگری نظیر مطالعات لويس (Lewis) درباره کوچ نشینان سومالی و پژوهش پرسون (Pehrson) درباره قبیله ماری از قوم بلوچ و مطالعات طولانی ژاکوب (Jacob) درباره ماسائیه‌های شرق آفریقا و همچنین بررسی قبیله کاری ماجونگ های آفریقای شرقی به وسیله نگارنده و همسرش صورت می گرفت. همچنین از مطالعات اسپنسر (Spencer) درباره کوچ نشینان سامبورو و (کنیا) و مطالعات بعدی استنینگ درباره کوچ نشینان بهیما (اوگاندا) و مطالعات بارث درباره باصریها (ایران) باید نام برد. در نتیجه در فاصله بین نگارش دو کتاب «روابط اجتماعی در بین قبیله کوچ نشین لاپ» (۱۹۵۵) و «اعراب باگاره» (۱۹۶۶) که به ترتیب به وسیله ویتکر و کنیسون نوشته شده‌اند.

تاریخچه کوچ نشینی در ایران

عشایر در کشور ایران پیشینه ای بس غنی دارند و حتی به جرأت می توان گفت که همه جمعیت کشور ایران پیشینه ای عشایری دارند، زیرا ایرانیان از نژاد گروهی از اقوام کوچنده به نام آریایی بودند که ۲ هزار سال پیش از میلاد از نواحی ماوراءالنهر و قفقاز به منطقه کنونی ایران آورده و در طول تاریخ خود جلوه های زیستی و معیشتی خاصی را برای این کشور رقم زدند. در طول تاریخ غالب حکومت های ایرانی منشاء عشایری داشتند و عشایر منشا قدرت و فرهنگ جامعه‌ی ایرانی بوده اند، لیکن در حال حاضر سهم این جامعه از کل جمعیت کشور بسیار پایین است و به مرور زمان نیز رو به کاهش است. از آنجا که ریشه فرهنگی کشور و بسیاری از نمادهای باستانی ایران در قلمرو زندگی کوچ کنندگان قرار دارد.

با توجه به شرایط اقلیمی-جغرافیایی ایران، زندگی عشایری توأم با کوچندگی دارای پیشینه تاریخی بسیار طولانی در ایران بوده و علاوه بر اینکه تا حدود یک قرن پیش قسمت عمده ای از جمعیت کشور را عشایر تشکیل می دادند، در صحنه سیاسی نیز جمعیت و جوامع عشایری طی قرون متمادی از نقش اجتماعی - اقتصادی، قدرت و اقتدار سیاسی زیادی برخوردار بوده و در مراحلی از تاریخ حاکمیت سیاسی ایران و برخی از سرزمین‌های اطراف را نیز در اختیار داشته اند (مشیری، ۱۳۷۱).

ایران بنا به موقعیت جغرافیایی خاص خود و همجواری با اقوام کوچ نشین بویژه از سمت شمال و شمال شرقی پذیرای کوچ نشینان بوده و سرزمینی است که از همان ابتدا با این پدیده مواجه شده و از این رو یکی از مهمترین مناطق کوچ نشین در جهان محسوب می شود.

نخستین اشارات تاریخی مربوط است به هزاره اول قبل از میلاد که در این دوره سرزمین وسیعی که بعدها ایران نامیده شد مورد هجوم اقوامی که از شمال به حرکت درآمده بودند قرار گرفت و در اینکه این قبایل در آغاز ورود به این کشور دامدار (رمة دار) و به پرورش اسب می پرداختند قولی است که جملگی برآند.

بطور کلی سابقه کوچ نشینی در ایران به بیش از ۸ هزار سال پیش می رسد و آثار بدست آمده در جنوب غربی ایران موید این امر است ولی نباید فراموش نمود که قدمت کوچ نشینی در مناطق مختلف جهان متفاوت است.

زندگی کوچ نشینی در طول تاریخ بشر در مناطق نیمه خشک و حواشی مناطق خشک به وجود آمده است و با گذشت زمان و اهلی کردن حیوانات بویژه حیوانات بارکش و افزایش قدرت کوچ نشینان موجبات بسته شدن نطفه امپراطوریهای بزرگ از زمان مادها تا قبل از اسلام در کشور گردید و در بعد از اسلام نیز اغلب کوچ نشینان در این کشور سرنوشت حکومت ها را در دست داشتند و عامل براندازی یا تشکیل حکومت های جدید نظیر غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، افشاریه، زندیه و قاجاریه بوده اند. ولی در زمان پهلوی تحت تاثیر عوامل چندی نظیر ورود فرهنگ بیگانه و گسترش سرمایه داری نیاز به بازار مصرف برای ورود کالاهای مصرفی روی کار آمدن حکومتهای متکی یا دست نشانده به بیگانگان و ترس از عدم تسلط بر کوچ نشینان و... زمینه مناسبی را برای از هم پاشیدن زندگی کوچ نشینی در ایران فراهم نمود. بطوریکه امروزه سهم جمعیت کوچ نشین کشور در مقایسه با یکجانشینی کمتر از ۲ درصد است، همچنین نتیجه کاوش در جنوب غربی ایران نشان می دهد که انسان در حدود ۸۰۰۰ سال پیش در حالی که فقط به پرورش بز مشغول بود (کیاوند، ۱۳۶۸).

بنابراین علیرغم عدم امکان اظهار نظر صحیح درباره سابقه کوچ نشینی در ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی و خصوصیات طبیعی حاکم بر این سرزمین از گذشته تاکنون علیرغم کاهش تعداد آنها در مقایسه با جمعیت یکجانشینی، جامعه کوچ نشین بعنوان سومین جامعه پذیرفته شده ایران همراه با شهرنشینی و روستانشینی بشمار می روند و علیرغم ارتباط اقتصاد منحصر به خود و جدای از آنها را دارا هستند.

زندگی کوچ نشینی در ایران، سابقه ای کهن دارد و کوچ نشینان همیشه نقش مهمی در تاریخ این مملکت داشته‌اند، اما با این حال تاکنون آن‌گونه که باید و شاید شناخته نشده‌اند. چنان‌که هنوز نه آمار دقیقی از جمعیت، دام و مرتع داریم و نه شناخت درستی از فرهنگ و جامعه‌ی آنها. اصولاً بررسی و شناخت کوچ نشینان از چند جهت در خور اهمیت است: اول اینکه آنها فرهنگ و سنن کهن را پاسداری کرده و آداب و رسوم باستانی را نگه داشته‌اند. چنان‌که راه و روش زندگی کوچ نشینان کنونی با راه و روش زندگی نیاکان چند هزار سال پیش ما تفاوت چندانی ندارد. از این رو شناخت زندگی کوچ نشینان به شناخت فرهنگ و زندگی نیاکان ما کمک می‌کند. از این گذشته زندگی کوچ نشینان مورد توجه باستان شناسان، مورخان و مردم شناسان است. زیرا مطالعه زندگی آنها راه گشای برای پی بردن به چگونگی روند تکامل اجتماعی-فرهنگی انسان است.

در ایران این نوع زندگی از دیر باز وجود داشته است و هنوز هم شاهد آن هستیم. امروزه در مملکت ما اصطلاحات مختلفی نظیر عشایر، کوچ نشین، ایلیاتی، بیابانگرد، گله دار، گلونه، مالدار، چادر نشین و غیره به کار برده می‌شود که همگی دال بر زندگی کوچ نشینی است. در گذشته ظاهراً کوچ نشینان را «کرد» می‌نامیده‌اند، چنان‌که این اصطلاح در نوشته‌های اغلب نویسندگان بعد از اسلام آورده شده است.

ایل و ایلی گرای در ایران

تا اواسط قرن بیستم بخش‌هایی از جمعیت ایران بر اساس طبیعت آن ساختاری ایلی داشت، زیرا در مناطق مهمی از سرزمین ایران گروه‌های ایلی شناخته شده زندگی می‌کردند. در واقع مرزهای ایران و همسایگانش محل سکونت گروه‌های ایلی بود. آذری‌ها، کردها، لرها، بختیاری‌ها و عرب‌ها در غرب؛ آذری‌ها، کردها و ترکمن‌ها در شمال غربی، شمال و شمال شرقی و بلوچ‌ها در جنوب شرقی.

درباره‌ی میزان جمعیت گروه‌های ایلی ایران آمار دقیقی در دست نیست و منابع مختلف ارقام متفاوتی ارائه داده‌اند. محمدعلی جمال زاده می‌گوید: تقریباً $\frac{7}{5}$ میلیون جمعیت ایران در اواخر قرن نوزدهم ۳۰ درصد چادر نشینان وابسته به واحدهای ایلی بودند. (افشار سیستانی، ۱۳۶۸) مسعود کیهان جغرافی دان ایرانی، جمعیت ایلات چادر نشین ایران را در آغاز قرن بیستم، چهار میلیون یا ۳۲ درصد کل جمعیت ایران تخمین زده است. براساس آمار ارائه شده در منابع مختلف ایرانی، جمعیت ایلات

طبق سرشماری سال ۱۳۸۶ کل جمعیت گروه های ایلی و عشیره ای ایران ۲ درصد کل جمعیت ایران بوده است.^۱

آبراهامیان می نویسد در اواخر قرن نوزدهم جمعیت ایران در فلات مرکزی عمدتاً فارس زبان و آمیخته ای از چادر نشینان غیرفارس زبان یعنی قشقای ها، لر بختیاری، افشارها، عرب ها و له ممسنی بود. گویش روستاییان منطقه ی دریای خزر در شمال اغلب گیلکی، مازندرانی و تالشی بود. مناطق پراکنده ای نیز وجود داشت که در آن آذری ها و فارس زبانها و گروه های قبیله ای قاجار، ترکمن و کرد می زیستند. ساکنان شمال غربی اساساً آذری بودند و در برخی از روستاها کرد زبان ها، ارمنی ها و برخی چادر نشینان وابسته به ایلات شاهسون، افشار و قره داغی نیز سکونت داشتند. غرب و جنوب غرب ترکیبی از جمعیت اسکان یافته، نیمه اسکان یافته و غیر اسکان یافته ی کرد، بختیاری، لر و عرب داشت. در جنوب شرقی غالباً بلوچ ها، برخی از عرب ها، افشارها و افغان ها ساکن بودند و سرانجام جمعیت شمال شرقی، ترکیبی بود از فارس زبان ها، ترکمن ها، کردها، شاهسون ها، افشارها، تاجیک ها و تیموری ها.^۲

گروه های زبانی مهم نظیر کردها، آذری ها و بلوچ ها در قالب یک ایل واحد کرد، آذری یا بلوچ متحد نبودند، بلکه در درون گروه های ایلی مختلف سازمان یافته بودند. جمعیت کرد ایران وابسته به ایلات مهمی چون زنگنه، کلهر (که بخشی از آنها شیعه هستند)، مکرری، اردلان و شکاک در غرب کشور بودند. در برخی نواحی دیگر این منطقه، کردها با طوایف ترک زبان آمیخته و تحت نفوذ زبان و مذهب آنها قرار گرفته بودند که شادلوها، شقاقی ها، قراچورلوها، دنبلی ها از این گروه به شمار می رفتند. جمعیت آذری ایران تا حدی در قبایلی چون افشارها، قاجارها و شاهسون ها سازمان یافته بودند و جمعیت بلوچ به طایفه هایی چون یاراحمدزایی، اسماعیل زایی، مری، نارویی، مبارکی، ریگی و برکزیایی تعلق داشتند.^۳

۱. مرکز آمار ایران، سالنامه ی آماری کشور ۱۳۸۵

۲. Ervand Abrahamian, "Oriental Despotism: the Case of Qajar Iran," *International Journal of the Middle East Studies*, ۵, no. ۱ (۱۹۷۴): ۱۵.

۳. هاریسن به ۱۷ گروه عمده ی ایلی در بلوچستان (ایران و پاکستان) تحت ریاست یک سردار و ۴۰۰ گروه ایلی تحت ریاست رؤسای کوچک تر اشاره می کند. نگاه کنید به: Selig S. Harrison, *In Afghanistan's Shadow: Baluch Nationalism and Soviet Temptations*, (New York: Carnegie Endowment for International Peace, ۱۹۸۱), ۹

ذکر این نکته نیز اهمیت دارد که مناطقی نظیر کردستان، آذربایجان و بلوچستان به طور مطلق محل سکونت کردها، آذری ها و بلوچ ها نیست. مثلاً کردها در آذربایجان، خراسان و به میزان کم در بلوچستان نیز ساکن هستند همان گونه که در کردستان آذری ها و در میان قبایل ترکمن در شمال شرق نیز بلوچ ها سکونت دارند. با آنکه برنامه های نوین سازی ایران که با روی کار آمدن رضاشاه در نخستین دهه‌ی ۱۳۰۰ آغاز شد به گسترش شهرنشینی و اسکان اجباری قبایل چادرنشین منجر گردید، در اواسط قرن بیستم همچنان گروههای ایلی مهمی در آذربایجان، کردستان و بلوچستان وجود داشتند و طوایف بلوچستان هنوز هم سازمان‌های اجتماعی مهمی به شمار می‌روند.

به گفته‌ی ریچارد تاپر اگر قبایل را در خاورمیانه و آسیای مرکزی به عنوان گروه های دارای اجداد مشترک تعریف کنیم، اغلب گروه های قبیله‌ای در آناتولی، ایران (نظیر بلوچ های مری و باصری ها در جنوب و افغانستان که غالباً پیچیده و غیر منسجم هستند) خارج از این مقوله قرار می‌گیرند. در واقع ایلات جدیدتر ایران نظیر قزلباش (بنیان‌گذار سلسله‌ی صفوی) شاهسون و قشقایی ترکیب پیچیده‌ای از وابستگی های سیاسی و فرهنگی بودند و موفقیت و بقای خود را بیشتر مدیون این ترکیب ناروشن و انعطاف پذیر و نیز دلاوری نظامی رهبران خود بودند.^۱ تاپر در بررسی دیگری درباره‌ی قبایل در ایران و افغانستان، اشاره می‌کند که گروه های قبیله ای در یک منطقه قادرند در طول زمان با یکدیگر همبستگی پیدا کنند، هر چند مدعی باشند که اجداد و زبان های متفاوت دارند. در این راستا، ممکن است در چهارچوب وحدت سیاسی و جغرافیایی، یک ایدئولوژی مبتنی بر شجره‌ی مشترک نیز ساخته و پرداخته شود (Rudi Paul Lindner, ۱۹۸۸).

رودی لیندندر استدلالی مشابه دارد و با توجه به مطالعات انجام شده درباره‌ی باصری‌ها در جنوب ایران اشاره می‌کند که قبایل اساساً گروه های سیاسی هستند که به همان اندازه‌ی روابط خونی به منافع مشترک نیز فکر می‌کنند. لیندندر عنوان می‌کند که تبعیت قبایل از دولت ها در قرن بیستم قوم شناسان را واداشته است تا بر مسئله‌ی خویشاوندی بیش از حد تاکید ورزند و به سازمان قبیله ای که در میان قبایل چادرنشین گذشته وجود نداشته است. گرچه روابط

^۱ ریچارد تاپر تعریف کرون از قبیله به عنوان «یک گروه خویشاوند» را در مطالعات مربوط به خاورمیانه مورد انتقاد

قرار داده است. نگاه کنید به: ۵۹، ۶۳. Tapper, "Anthropologists, Historians and Tribespeople," ۶۵. Rudi Paul Lindner, "what was a Nomad Tribe?" , ۶۸۹-۷۱۱.

محلّی اهالی ایلات در ایران به طور داوطلبانه طبق اصول و فرایندهای خویشاوندی، ازدواج، وابستگی های اقتصادی و سیاسی و نیز تصادف و اتفاق پدید می آمد، اما این روابط محلّی لزوماً ایجاد کننده ایلات نبود. در عوض ایلات از طریق وابستگی سیاسی افراد و گروه ها به گروه ها و رهبران محلّی و در برخی موارد گروه ها و رهبران بالاتر از سطح محلّی شکل می گرفتند. بدین ترتیب «اغلب گروه های ایلی ایران، و نیز گروه های بزرگتر، فاقد عنصر شجره‌ی مشترک برای اعضای خود بودند و هیچ گونه سیستم خویشاوندی برای مجموعه های ایلی بزرگتر وجود نداشت که همه‌ی اعضا را در بر بگیرد» (Lois Beck, ۱۹۹۰).

عدم وجود معیار خویشاوندی برای ایلات ایران حتی در سال های اولیه‌ی شکل گیری قبایل ترک-مغول در ایران قرن یازدهم نیز آشکار بوده است. جیمز رید می نویسد که روابط اقتدار در قبایل ترک-مغول با روابط قدرت تعیین می شده بر اساس ساختار خویشاوندی. پرداختن به روابط خویشاوندی آن گونه که در مورد نمونه های مغولی ذکر می شود، بیشتر حاصل نظرات انسان شناسان است و گویای چیزی نیست جز یک آرمان فرهنگی. قبایل ترک زبان فاصله‌ی قرون یازدهم و هجدهم ایران نظیر قزلباش، بنیان گذار امپراتوری صفوی، افشار و قاجار بیشتر بر اساس روابط قدرت شکل گرفتند تا اصول خویشاوندی. جین کوزنیر در اثر معروف خود راجع به قبایل مغول و ترک تاکید می کند که حتی گروه اردویی در ایلات، پیش از آنکه یک جامعه متکی بر اصول خویشاوندی باشد مجموعه‌ای از خانواده‌ها و گروه‌های اردویی کوچک تر بود که حول مجموعه‌ی واحدی گرد آمده بودند و با آن هیچ گونه رابطه خونی نداشتند (James J, Reid, ۱۶۲۹).

چنانچه زندگی و سوابق رهبران ایلات را بررسی کنیم افسانه‌ی خویشاوندی در شکل دادن به گروه های ایلی ایران خود را می نمایاند. این رهبران گاه چهره های قدرتمندی هستند که با اتباع خود هیچ گونه رابطه‌ی خویشاوندی ندارند. به گفته‌ی لوئیس بک رهبران بلند پایه‌ی مجموعه ها بزرگتر ایلی در ایران همیشه از نظر اجتماعی و سمبولیک و نیز اقتصادی متمایز از افراد تحت فرمان خود بودند. آنها غالباً از گروه‌هایی ریشه می گرفتند که مردم ایل هیچ گونه وابستگی خویشاوندی واقعی یا ذهنی به آنها نداشتند. این رهبران شجره نامه‌هایی جدا از شجره های مردم قبیله برای خود می ساختند تا تمایز خود را از آنها ثابت کنند. رابطه‌ی خویشاوندی در آنها بیشتر ناشی از ازدواج های درون قبیله ای بود، مثلاً یک نخبه‌ی ایلی که ادعا می کرد، کرد است بر بلوچ های بلوچستان حکم می راند. سایر رهبران بلند پایه‌ی ایلی در ایران نیز افسانه های مشابهی در مورد شجره‌ی خود داشتند.

عشایر ایران در گذر تاریخ

هر چند که تاریخ مدونی راجع به عشایر ایران در دست نداریم ولی منابع تاریخی اطلاعات فراوانی از عشایر به دست می دهند که بیشتر جنبه‌ی سیاسی نظامی دارند. اگر این منابع را از قرون اولیه هجری مورد مطالعه قرار دهیم به واقعیت های قابل توجهی دست خواهیم یافت. عشایر ایران در نبرد با دشمنان بیگانه در بسیاری موارد نقش موثری داشته اند (ames J. Reid Iran, ۱۶۲۹). در سال ۲۳ هجری در جنگ بین ایران و اعراب، عشایر و قبایل ایران آماده جنگ بودند، لشکریان عرب متوجه فضا شدند و سپاه ایران را محاصره کردند. محاصره طولانی شد، عشایر پاس با نظامیان همراهی کردند و کار سخت شد. در قرن سوم سپاهیان یعقوب لیث را عشایر و طبقات دیگر تشکیل می دادند.

غزان طوایف چادرنشینی بودند که در سرزمین آنها «ده» دیده نمی شد. از حدود دریای خزر تا اورال سکونت داشتند اینان در روزگار امارت سامانیان در قرن چهارم در خراسان دست نشانده سامانیان بودند.

بنا به نوشته‌های تاریخی زمان سلجوقیان در اوایل قرن پنجم هجری عده‌ای از غزان سلجوقی از جیحون گذشتند و به خراسان آمدند، حرکتشان از نوع کوچ ایلات و عشایر بود و با گله و خانواده خود به خراسان آمدند بدون شک نیروی انسانی در این سپاه به علت وجود عصیبت قومی و عشیره‌ای موثرترین عامل جابجایی و در همان آغاز قوای عشایری قسمت اعظم قدرت نظامی را تشکیل می داد.

در قرن هفتم سپاه اتابکان فارسی از «کرد» و «لر» و «شول» بودند و شبانکاره‌ها که در صحرای «رون» به پرورش اسب اشتغال داشتند پیش از ظهور اسلام از اسپهبدان فارسی به شمار می رفتند در آن ایام صحرای رون که در منطقه سردسیری کهگیلویه قرار دارد به واسطه وفور علف بهترین ناحیه جهت پرورش اسب بود. آق قویونلوها و قراقویونلوها در قرن نهم از عشایر آذربایجان بودند.

در اواخر قرن نهم سپاه افشار کهگیلویه با لشکری جرار و سپاهی بی شمار از دلبران شیرکار برای سان در بند امیر فارس پیدا شدند.

در قرن دهم شاه اسماعیل صفوی از هفت ایل بزرگ، قزلباش‌ها را به وجود آورد و در اوایل قرن یازدهم هجری شاه عباس طوایف قاجار را به سه دسته تقسیم کرد: طایفه‌ای را برای دفع لژگی‌ها

به گنجه گرجستان، طایفه دوم را در سر حد خراسان (مرو) برای رفع و دفع ازبک ها و طایفه سوم را به استرآباد آوردند تا حمله ترکمانان را دفع نمایند.

شاه عباس در اوایل اقتدار خود به منظور کاهش نفوذ اقوام محلی و بومی تیره هایی از ایل افشار را که در جنوب اترک پراکنده بودند به مناطق غربی به آذربایجان کوچ داد که در منطقه وسیعی بین بیجار تا زنجان پراکنده شدند و به «افشار قاسملو» شهرت یافتند. عادت صفویان این بود که هر ایلی را در ولایتی اسکان می دادند و حکمرانی آنجا را نیز بدان ایل واگذار می کردند (شهبازی، ۱۳۶۹).

بررسی های تاریخی نشان می دهد که ایل افشار از قبایل معروف و بزرگ ایران است. در سال ۱۰۳۶ قمری شاه عباس به پاس خدمات کلبعلی خان افشار و دیگر امرای این طایفه فرمان داد که آنان هر نقطه کشور را که خود انتخاب کنند به عنوان اقطاع در دست گیرند و مسکن سازند و بر آنان مسلم باشد به دنبال این فرمان به انتخاب کلبعلی خان ۸۰۰۰ خانوار از طوایف افشار که در عراق (غرب ایران مرکزی) فارس، کرمان، و خراسان مسکن داشتند در اندک روزگار اوطان کرده رو به سوی ارومیه نهادند و در آنجا اقامت گزیدند و به همین جهت افشار ارومی نام گرفتند.

در سال ۱۱۲۸ هجری که یک سرشماری از ایلات ایران به عمل آمده که میرزا محمد حسین مستوفی رساله تفصیلی آن را درباره ارتش شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵ قمری) صفوی نگاشته است، در این رساله سپاه ایلیاتی ایران که در سال مذکور حقوق نمی گرفتند و در مواقع جنگ احضار می شدند ۱۱۰۰۰ نفر بودند که ۵۷۰۰۰ نفر آن سواره و ۵۳۰۰۰ نفر بقیه پیاده و در مجموع به «ایل جاری» معروف بودند. در زمان فتحعلیشاه قاجار هم ۳۶۰۰۰ سوار و پیاده ی عشایری در سپاه مملکتی خدمت می کردند که حدود ۶۰ درصد آن پیاده و بقیه سوار بودند و حدود یک سوم پیاده ها را عشایر بختیاری و ایلات تابعه تشکیل می دادند. بی شبهه وجود روحیه عصیبت در میان عشایر ایران موجب می شد که آنها در مواقع لزوم و در شرایطی که حکومت ها رو به ضعف می نهادند، قدرت سیاسی - نظامی را در دست گیرند از این رو بسیاری از سلسله های شاهنشاهی ایران از عشایر کوچنده بوده اند.

مشخصات عمده کوچ نشینان ایران

موقعیت جغرافیایی ایران که در کمربند خشکی و بیابانی نیمکره ی شمالی قرار دارد باعث ایجاد اوضاع فصلی متضاد بین جلگه، دشت و کوه می شود و همچنین موقعیت نسبی این کشور یعنی

مجاورت با آسیای مرکزی، عربستان، اروپا و هند در پیدایش زندگی کوچ نشینان در ایران مؤثر بوده است.

از مشخصات بارز کوچ نشینان ایران نفوذ مظاهر و فرهنگ آنها در تمام شئون این کشور بوده است بطوری که فرهنگ ایران مجموعه‌ای از عملکرد فرهنگ‌های عشایری منطقه است. کلیه حکومت‌های سلجوقیان، مغولان، تیموریان، صفویه، افشاریه و قاجاریه از به قدرت رسیدن کوچ نشینان بوجود آمده است (کیاوند، ۱۳۶۸).

در کشور ما حتی در دوره برتری شهرنشینان نظیر حکومت‌های هخامنشیان، سامانیان، آل بویه و... کوچ نشینان علاوه بر تأثیرگذاری بر فرهنگ شهرنشینی از نظر نژاد زبان و فرهنگ مسکن و سایر موارد نیز تأثیر زیادی گذاشته اند. در بین کوچ نشینان ایران برخی از آنان نظیر ایل بختیاری، کهکیلیه و بویراحمد فرهنگ ایرانی را تا حدی حفظ کرده و به زبان سلیس فارسی گفتگو می کنند و نهایتاً فرهنگ کوچ نشینان در طول تاریخ مقایسه با سایر فرهنگ‌ها صدمه کمتری متحمل شده است. مهمترین ویژگی خاص زندگی عشایر عبارتند از:

۱. تبعیت از محیط طبیعی

بطوریکه عامل عمده در زندگی کوچ نشینی و جابه جایی در قلمرو جغرافیایی بیلاق، حد فاصل و قشلاق، تنوع شرایط طبیعی بویژه اقلیم است لذا کوچ نشینان در قلمرو اقلیمی ویژه ای پراکنده شده اند.

فعالیت اصلی و غالب دامداری است که به صورت جابه جایی مداوم و منظم سالیانه از آن بهره برداری می شود و منابع دیگری برای معاش کوچ نشینان وجود داشته است. نظیر: فعالیت‌های زراعی، باغداری، صنایع دستی و...

۲. وابستگی شیوه زندگی کوچ نشینان و اقتصاد آنها به دام و مرتع

وابستگی شیوه زندگی کوچ نشینان و اقتصاد آنها به دام و مرتع به عنوان دو رکن عمده اقتصاد کوچ نشینان که می بایست دام را در مرتع طبیعی تعریف کنند و با تغییر فصل از مکانی به مکانی و از ناحیه ای به ناحیه ی دیگر به عنوان قلمرو و کوچ حرکت می نمایند. بطوریکه فصل سرد سال را در قشلاق و فصل گرم سال را در بیلاق و بهار و پاییز را در میان بند (حد فاصل) بسر می برند که فاصله ی آنها ممکن است از چند کیلومتر تا بیش از پانصد کیلومتر باشد و به همین خاطر زمان شروع و مدت آن بر حسب شرایط محیطی در نواحی مختلف ایران بین کوچ نشینان متفاوت است.

برخلاف روستائیان که فعالیت های کشاورزی آنها در یک مکان خاص متمرکز است کوچ نشینان بر حسب امکانات محیطی در دو منطقه بیلاقی و قشلاقی به فعالیت های زراعی می پردازند.

مازاد تولید عمده دامداری با تجربه در امور دامی به جهت تسلط این شیوه اقتصادی در بین کوچ نشینان که عموماً موقع مراجعت از بیلاق به قشلاق به فروش دامهای خود مبادرت می ورزند از دیگر خصوصیات کوچ نشینان ایران به شمار می رود.

تکنیک ابتدایی کشاورزی نداشتن نظام خاص آبیاری، کشت دیم با بازده کم، نداشتن مهارت لازم در تولیدات صنایع دستی و خود مصرفی بودن اکثر تولیدات به استثنای فعالیت دامداری در بین کوچ نشینان به وضوح دیده می شود.

۳. ساخت اجتماعی قلیبه ای

ساخت اجتماعی قلیبه ای که هر فرد جامعه عشایری خود و خانواده اش را متعلق و وابسته به یک گروه اجتماعی بزرگتر و معمولاً خویشاوندی می داند که این گروه بزرگتر طایفه و نهایتاً ایل است (کریمی، ۱۳۶۹).

شهرهای عشایری

گفتیم که عشایر در سراسر ایران در مناطق شناخته شده ای متمرکزند و هر ایل و طایفه ای در قلمرو خود دارای مرکز و یا مراکز مبادله ای است که نهایتاً به شهرهای عشایری ختم می شوند. این مراکز مبادله عشایری را می توان به دو دسته تقسیم نمود:

الف: شهرک های عشایری

شهرکهای عشایری مراکز مبادله ای سنتی عشایری است که دسترسی عشایر بدان به سهولت انجام می پذیرد. مثلاً در عشایر شاهسون «شهر گرمی» دارای چنین نقشی است. گرمی که شهرکی است واقع در شرق مغان مرکز مبادله ای سنتی بوده که در سالهای اخیر با رشد «پارس آباد» اهمیت اولیه خود را از دست داده است (امان اللهی، ۱۳۶۷).

«دشت لالی» نزدیک مسجد سلیمان چنین نقشی را برای بختیاری ها در گرمسیر دارد و «چلگرد» نزدیک شهر کرد همین نقش را در سردسیر بختیاری ها ایفا می نماید. شهرک های «دهدشت» و «سوق» دارای همین نقش در بویراحمد سفلی و طیبی گرمسیری هستند که مبادلات اولیه عشایری

در آنها انجام می پذیرد و در بازارهای آن فرآورده های غالب عشایری فراوان وجود دارد و نیازهای آنان نیز به وفور به چشم می خورد.

ب) شهرهای عشایری

شهرهای عشایری اقمارهای اطراف شهرهای عشایری هستند، شهرهای مذکور تأمین کننده ی نیازهای کالایی شهرکها نیز می باشند و از این مناطق دسترسی به عشایر خیلی آسان صورت می پذیرد و افراد عشایری فراوانی به خاطر نیازهای ایلی و منطقه ای خود در این نقاط در ترددند. «مشکین شهر» برای شاهسونها، شهرکرد برای بختیاریها، فیروزآباد و کازرون برای قشقائیها، و شهرضا (قمشه)، بهمان، دو گنبدان برای عشایری مرکزی ایران و نورآباد برای ممسنیها دارای چنین حالتی است که در مجموع شهرهایی می باشند مبادله ای.

به مناسبت موقعیت جغرافیایی مناطق مختلف هر ایل یا طایفه ای به خاطر دسترسی به چنین شهری و یا در کنار ایل راه قرار گرفتن هر کدام طرف معامله ای در این شهرها دارند که فرآورده های مازاد خود را در اختیار آنها گذارده و نیازهای خود را بر اساسی دریافت می دارد و در اصطلاح محلی طرف معامله عشایر را «پيله و ران» می نامند و به هنگام لزوم نماینده هر پيله و ر چه در سردسیر و چه در گرمسیر نیازهای عشایری را بدانها رسانیده و محصولات مازاد آنها را به شهر می برند و معمولاً عشایر سالی دوبار به تسویه حساب خود با این پيله و ران می پردازند، یکی زمانی که از سردسیر به گرمسیر می روند و دیگر زمانی که از گرمسیر به سردسیر حرکت می نمایند. سر راه خود در منزلی نزدیک شهر چند روز توقف نموده به حساب و کتاب نیازها و مازاد فرآورده های خود با طرف معامله می پردازند. این گونه شهرها خود در کنار شهرهای بزرگتری نظیر شیراز، اردبیل، سنندج و ایلام قرار دارند (همان منبع).

جغرافیای سیاسی

۴

عشایر ایران

مقدمه

تاریخ عشایر ایران با تاریخ پرفراز و نشیب ایران آغاز شده است و سرگذشت آنان با عمق زندگی و فرهنگ پر بار مردم این ملک عجین گشته است. فرهنگ عشایر ریشه‌ی عمیقی در نگرش زلال دین اسلامی دارد، بطوریکه ارادت و علاقه قلبی و التزام عملی عموم آنها به اسلام سبب تعالی روح مقاومت در مقابل سختی‌ها بوده است. با توجه به اهمیت سیاسی اقتصادی جامعه عشایری اداره امور و سیاست گذاری مربوط به آن همیشه مد نظر دولتها بوده است، بطوریکه در سال ۱۳۲۵ شورای عشایر ایران بوجود آمد اما بدلیل ناکامی آن در سال ۱۳۴۵ کمیته ای به منظور تدوین برنامه های عمرانی عشایر در برنامه چهارم تشکیل شد.

در سال ۱۳۴۷ مسئولیت به دفتر آبادانی مناطق عشایری در وزارت مسکن و آبادانی سپرده شد و در سال ۱۳۵۱ طرح مذکور تغییر نام یافت و تحت عنوان دامداران متحرک ایران، اجرای آن به وزارت کشاورزی و منابع طبیعی واگذار گردید.

در اسفند ۱۳۵۳ سازمان دامداران متحرک با پشتوانه قانونی تشکیل شد. پس از انقلاب اسلامی سازمان دامداران متحرک با حفظ مقررات قبلی به مرکز عشایری ایران و سپس به سازمان امور عشایر تغییر نام یافت که به دنبال تصویب اساسنامه جهاد سازندگی از سوی مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۲ سازمان امور عشایر ایران از وزرات کشاورزی منتزع و به وزارت جهاد سازندگی ملحق شد.

در نهم مهرماه ۱۳۶۵ تشکیلات شورای عالی عشایر به ریاست نخست وزیر و عضویت تعدادی از وزراء و خبرگان عشایری تشکیل و ارکان آن مانند دبیرخانه شورا، شوراهای عشایر ۲۰ استان عشایر نشین و کلیه شهرستان‌های عشایر نشین با زیرمجموعه‌هایی مثل کمیسیون‌های سیاسی- اجتماعی و اقتصادی- عمرانی مشغول به کار شدند. با تشکیل واحدهای اداری استانها و نیز پس از ادغام وزارتخانه های جهاد سازندگی و کشاورزی، سازمان امور عشایر با حفظ شکل قبلی به کار خود ادامه داد.

دلایل تاریخی و سیاسی شکل‌گیری زندگی عشایری

هرچند تنوع قومی و فرهنگی برای کشوری مانند ایران می‌تواند فرصت‌های مناسبی برای توسعه کشور فراهم کند، درعین حال می‌تواند یکی از بسترهای مهم ناامنی و تهدیدات امنیتی بشمار رود؛ به ویژه اینکه جغرافیای سیاسی قومیت‌های ایرانی مانند مرزنشینی اکثر اقلیت‌های نژادی، مذهبی و شکاف‌های فرهنگی میان آنها می‌تواند سبب طمع‌ورزی و تحریک کشورهای استعمارگر و حضور فتنه‌انگیز بیگانگان در آشوب‌های قومی و اختلافات مذهبی و... شود.

ایران کشوری چندفرهنگی است و تنوع قومی و زبانی یکی از ویژگی‌های شاخص آن است. الگوی ملت در این کشور ترکیبی و نامتوازن است؛ بدین صورت که بخش بزرگی از ملت که در یک یا چند ویژگی و خصیصه ترکیبی مشترک اکثریت دارند، هیئت کلی ملت ایران را تشکیل می‌دهد و بخش کوچک‌تری از ملت نیز به علت دارا بودن یک یا چند ویژگی با بخش اکثریت ملت تجانس کامل ندارند و در جایگاه اقلیت اجزا و پاره‌های کوچک‌تر ملت ایران قلمداد می‌شوند. تحولات تاریخی و سیاسی جغرافیای سیاسی ایران همواره با توجه به کارکرد چند وجهی اقوام در سیر معادلات قدرت تحلیل و ارزیابی می‌گردد، به طوری که تصویر موزاییکی اقوام در این جغرافیای سیاسی طی تاریخ چرخه‌ای از فرصت-تهدید را در مقابل منافع ملی ایران نمایش می‌دهد. از سوی دیگر در عصر موسوم به جهانی شدن که جهان به تعبیر مارشال مک لوهان به سبک دهکده جهانی نمایش داده می‌شود، کشورهایی با مختصات نظام سیاسی ایران به دلیل تنوع قومی با مشکل‌ها و بحران‌های قومیتی روبه‌رو می‌شوند. (کیاوند، ۱۳۶۸).

حال با توجه به آنچه مطرح شد و درکنار پرسش‌های جانبی همچون چگونگی الگوی ترکیبی ملت در ایران و نیز جایگاه اقوام در ساختار اجتماعی- فضایی این ملت اصلی‌ترین پرسشی که این پژوهش در پی پاسخ به آن است عبارت است از اینکه با استفاده از کدام راهکارها می‌توان تهدیدات ناشی از تنوع قومیت‌ها را در ایران به فرصت تبدیل نمود؟

در پاسخ به این پرسش، بر این نکته باید تأکید کرد که سوای تلاش دولت مرکزی در احقاق حقوق همه اقوام ایرانی، آن‌چنان‌که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آن صحه گذاشته شده است، اقوام متنوع در جامعه ایرانی نیز باید با حذف ناسیونالیسم قومی و نهادسازی سازمانی، بستری برای مشارکت نظام‌مند در متن نظام سیاسی فراهم سازند. قطعاً با عملیاتی‌سازی این مهم از جانب نخبگان ابزاری و فکری در سطوح ملی و قومی، ضریب امنیت ملی از یکسو افزایش و تهدیدات ناشی از آن، از سوی دیگر کاهش می‌یابد.

عشایر و هویت ملی

اوراق تاریخ ایران مشحون از تحرکات ایلی و عشایری است که وفاداری آنها را به ایران نشان می‌دهد. بدون تردید، تاریخ هر کدام از ایلات و قبایل عشایری ایران را ورق بزنیم، حکایات بسیاری از فداکاریهای آنها را در راه وطن مشاهده می‌کنیم و این بدان معناست که عشایری بودن نه تنها یک شیوه زیست است که به اقتضای شرایط اقلیمی و زیست محیطی برای تأمین معاش برگزیده شده است بلکه عنوان عشایر و زندگی سیار کوچ‌نشینی هیچگاه آنان را از علایق ملی و تمرکز حواس و ثبات عزم نسبت به مام وطن غافل نساخته است (همان منبع).

یکی از مواردی که نشان آشکاری از پیوند عشایر با ایران و هویت ملی ایرانی است، نفوذ عمیق فرهنگ و ادب ایرانی است. بدیهی است که زبان و ادبیات به عنوان ارکان مهم فرهنگ جامعه، محتوای هویت یک جامعه را تشکیل می‌دهند و متون ادبی بعنوان نماد فرهنگ محسوب می‌شود. در مکتب‌خانه‌ها، ملأهای عشایری کتابهای بوستان و گلستان سعدی و شاهنامه فردوسی را بعنوان متن درس مورد استفاده قرار داده و به فرزندان عشایر می‌آموختند در این میان شاهنامه در میان عشایر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. محقق و عشایر پژوه ارجمند، دکتر جواد صفی نژاد، در اثر ارزشمند خود، «عشایر مرکزی ایران» شرح مبسوطی از پیوند ماهوی و عاشقانه عشایر بویراحمد و بختیاری و قشقایی و لرستان با شاهنامه را آورده و مواردی را که خود شاهد آن بود، ذکر کرده است. ایشان نقل می‌کنند:

در تیرماه ۱۳۶۲ که در منطقه سفیدار در طایفه قاید گیویها بودم به مناسبتی جوانی ابیاتی از شاهنامه را قرائت کرد. نگارنده هم در همان زمینه به جواب پرداخت، کار شاهنامه خوانی بالا گرفت، ناگهان جوان شاهنامه خوان از مجلس که حدود ۱۰ تا ۱۲ نفر در آن حضور داشتند بیرون رفته و داخل یکی از چادرها شد، پس از زمان کوتاهی به مجلس بازگشت، مشاهده گردید که نامبرده چقه جنگ پوشیده و تفنگ برنو لوله بلندی به دوش انداخته در مقابل ما نشست، تفنگ را در کنار خود ستون نمود، با یک دست تفنگ را نگه داشته، دست دیگری را روی گوش خود گذارده با صدای بلند و سوزناکی خواندن مجدد شاهنامه را آغاز نمود و از این خواندن همه حاضرین متأثر شده بودند (صفی نژاد، ۱۳۶۸).

سر اوستن هنری لایارد دیپلمات انگلیسی که در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۲ میلادی به ایران مسافرت کرد، پس از شرکت در یکی از مراسم شعرخوانی در ایل بختیاری، تحت تأثیر قرار گرفته و مشاهدات خود را این گونه ذکر کرده است:

من بارها در قرارگاه محمدتقی خان شاهد و ناظر مراسم شعرخوانی بودم و متوجه شدم که خواندن اشعار و سرودهای رزمی چه تأثیر عمیقی بر روی مردم کوه نشین بختیاری به جای می‌گذارد. آنان تا پاسی از شب در اطراف محمدتقی خان که بر روی فرشی در کنار شعله‌های آتش نشسته بود جمع می‌شدند و به آواز شفیع خان که با صدای بلند مشغول خواندن شاهنامه یا داستان خسرو شیرین و سایر شعرای ایرانی مانند حافظ و سعدی بود گوش می‌دادند. محمدتقی خان نیز مانند دیگران تحت تأثیر این گونه صحنه‌ها قرار می‌گرفت.

من یک شب در اندرون شاهد بودم، هنگامی که یکی از داستانهای مورد علاقه‌اش خوانده می‌شد مانند یک طفل شروع به گریه نمود. وقتی من در نهایت تعجب به او گفتم شما در جنگهای بسیار شرکت جستید و دشمنان فراوانی را به دست خود به قتل رساندید، چگونه از شنیدن چند بیت شعر این چنین منقلب می‌شوید؟ در پاسخ گفت: صاحب، نمی‌توانم جلو اشکهایم را بگیرم، این اشعار قلب مرا می‌سوزاند.

این پیوند با هویت ایرانی است که عشایر را با ایران پیوند می‌دهد و آنان برای حفظ تمامیت آن یا خود دولت تشکیل می‌دهند یا در مواقع نیاز دولتهای مرکزی را یاری می‌کنند. بر پایه چنین یگانگی میان عشایر و دولت مرکزی و ایران است که حکیم الهی در هشتم ذی‌قعدة ۱۳۱۴ به میرزا علی خان امین الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه، توصیه می‌کند. (سراوستین هنری لایارد، ۱۳۶۷)

تاریخ به ما آموخته است که بهترین مدافعین درهمه دوران عشایر کوچ رو ایران بوده‌اند. از زمان مادها و فتح اسکندر تا زمان صفویه، عشایر برای کشور ایران نیروی قوی، مخلص و وفادار بوده‌اند که می‌توان روی آنان حساب کرد. در گذشته شاهان همیشه به دنبال این بودند که عشایر را نسبت به سرنوشت کشور حساس کنند. آنان اغلب با ایجاد پیوندهای زناشویی بین دختران خوانین و رؤسا، همبستگی و اتحاد میان خود و ایلخانان را بیشتر و محکم تر می‌کردند. بدین وسیله شاهان می‌توانستند به هنگام گرفتاری از پشتیبانی مطمئن و محکم آنان بهره‌مند گردند. در گذشته به هنگام جنگ شاهان از این قدرت استفاده می‌کردند و تنها با همین قدرت بود که حدود ۶۰۰ سال تاج و تخت هخامنشیان در امان ماند. داریوش کبیر رؤسای ایلات را در گارد مخصوص خود ثبت نام کرده بود. گارد شاهنشاهی به عنوان گروهی مطیع و مغلوب نشدنی در نظر گرفته می‌شد. به حدی خوانین ایلات از خود شجاعت و خلوص نشان می‌دادند که شاهان اغلب به دنبال عشایر بودند و از هیچ فرصت مناسبی برای نزدیکتر کردن خود به آنان و برقراری اتحاد مستقیم فروگذاری نمی‌کردند؛ زیرا عشایر ارتش مهمی برای دفاع از مملکت به شمار می‌رفت. به لطف

همکاری عشایر بود که صفویه توانست به قدرت برسد. کریم خان زند از ایل زند برخاسته بود و اغلب از ایلات دیگر هم استمداد می‌جست. آغامحمد خان بنیانگذار سلسله قاجار از ایلات ترک بود و همیشه سعی می‌کرد همه ایلات ایران را باهم متحد نماید. نباید فراموش کرد که ایران در مجموع مانند ارگانیسمی است که عشایر حکم استخوان بندی آن را دارند و این اسکلت باعث حفظ گوشت و قلبی شود (ژدو مورینی، ۱۳۷۵).

جایگاه اقوام در ساختار اجتماعی - فضایی ملت ایران

به اعتقاد صاحب‌نظران بحث جغرافیای سیاسی، جایگاه اقوام در الگوی ترکیبی ملت در ایران را می‌توان از دو بعد جامعه‌شناختی و فضایی-جغرافیایی مطالعه و بررسی کرد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۱)

الف: الگوی ترکیبی ملت از منظر جامعه‌شناختی

از این منظر کلیت ترکیبی ملت ایران را می‌توان براساس شاخصه‌هایی چون قومیت، دین، مذهب، ملیت و طبقه اجتماعی بررسی کرد:

الف: قومیت: بخش اعظم ملت ایران اقوام فارس هستند. از نتایج سرشماری سال ۱۳۸۵ درباره ترکیب قومی ملت ایران این برآوردها حاصل می‌شود: جمعیت فارس‌ها حدود ۷۳ الی ۷۵ درصد جمعیت ایران است. آمار سرشماری سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد که ۸۲ الی ۸۳ درصد مردم فارسی صحبت می‌کنند و ۲/۸۶ درصد از آنها فقط فارسی را می‌فهمند، همچنین ۱۴/۳۲ درصد از ملت ایران فارسی نمی‌دانند که بخش عمده‌ای از آنها در مناطق عشایری و روستایی اقوام غیر فارس زندگی می‌کنند. بدیهی است که چون زبان رسمی کشور فارسی است، بخشی از فارسی‌زبانان از اقوام و دارندگان لهجه‌های دیگر باشند.^۱ پس از فارس‌ها، قوم آذری فراوانی بیشتری دارد. جمعیت آذری‌ها حدود ۱۵ الی ۱۷ درصد و جمعیت ترکمن‌ها حدود ۱/۲ درصد جمعیت ایران است. حدود ۳/۵ الی ۵ درصد از جمعیت به سومین گروه قومی، یعنی کردهای سنی و شیعه غرب کشور اختصاص دارد. پس از آنها به ترتیب قوم عرب در جنوب غربی کشور با حدود ۳ درصد و قوم بلوچ در جنوب شرقی کشور با حدود ۲ درصد از کل جمعیت قرار دارند. درباره کمیّت و نسبت اقوام ایرانی آمار مشخصی وجود ندارد و مرکز آمار ایران نیز که مسئول تهیه آمارهای صحیح و رسمی است، به

^۱ سرشماری عمومی نفوس و مسکن (۱۳۸۵)

دلایل نامعلوم، آمارهای واضحی در این باره ارائه نمی‌کند، بنابراین آمار و ارقام بیان شده در منابع مختلف عمدتاً جنبه تخمین و برآورد دارند و نمی‌توان به طور قاطع آنها را پذیرفت.

ب) **دین و مذهب:** براساس سرشماری‌های انجام‌شده، بخش اعظم ملت ایران - بیش از ۹۹ درصد مسلمان هستند، پس از مسلمانان، پیروان مسیحیت با ۰/۱۳ درصد بیشترین فراوانی را دارند و در مرتبه‌های بعدی، به ترتیب: زرتشتیان، یهودیان و پیروان دیگر ادیان با نسبت‌های بسیار ناچیز کمتر از ۰/۰۵ درصد قرار دارند. ۱. همچنین حدود ۹۵ درصد از مسلمانان، شیعه اثناعشری و بقیه اهل سنت هستند. اهل سنت نیز خود به دو شاخه حنفی، که عمدتاً در شرق و جنوب شرقی ایران استقرار دارند، و شافعی، که در غرب و منطقه کردستان ساکن هستند، تقسیم می‌شوند.

ج. **طبقه اجتماعی:** اگر ما نیز همچون ماکس وبر جامعه‌شناس شهیر آلمانی نوع فعالیت و پایگاه شغلی را شاخصی برای طبقه‌بندی اجتماعی افراد در نظر بگیریم، مطابق آمار سال ۱۳۸۵ کشور، حدود ۲/۲ درصد از افراد ملت در طبقه بالا و ممتاز جامعه، شامل مقامات بلندپایه، قانون‌گذاران و مدیران، جای می‌گیرند که قدرت سیاسی، تکنولوژیک و اقتصادی را در اختیار دارند و سرنوشت کشور را رقم می‌زنند. طبقه میانی یا متوسط جامعه، اعم از قدیم و جدید، صاحبان سرمایه در بازار سنتی و بازار جدید، صنعت، تجارت و خدمات، و بوروکرات‌ها، تکنسین‌ها و متخصصان در بخش دولتی را شامل می‌شود و حدود ۴۶/۲ درصد جمعیت جامعه است (برزین، ۱۳۷۳).
طبقه سوم یا پایین جامعه به کارگران و مزدبگیران شاغل در بخش‌های کشاورزی، صنعت، خدمات و کارگران ساده اطلاق می‌شود و حدود ۴۳/۲ درصد جمعیت را به خود اختصاص می‌دهد. ۲. بدین ترتیب، طبقه متوسط جامعه ایران، سهم بیشتری در ترکیب طبقاتی ملت دارد.

ب: الگوی ترکیبی ملت از منظر فضایی و جغرافیایی

ساختار فضایی - جغرافیایی ملت ایران از دو بخش به هم پیوسته مرکزی و حاشیه‌ای پدید آمده است. بخش مرکزی که نسبت به پیرامون خود، فضای گسترده‌تری از جغرافیای ایران را اشغال می‌کند و میان اجزای آن پیوند و تجانس نسبی برقرار است. همچنین میان تجانس کالبدی و توپوگرافیک فضا در بخش مرکزی ایران با تجانس انسانی آن ارتباط وجود دارد. مردم از حیث

۱. سرشماری عمومی نفوس و مسکن (۱۳۸۵)

۲. سالنامه آماری (۱۳۷۷)، تهران: مرکز آمار ایران

ویژگی‌ها و خصلت‌های قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی و فضایی منسجم و همسان‌اند و در پیکره ملت بدنه اصلی و عمده به شمار می‌روند؛ بدین معنا که با وجود خرده فرهنگ‌های محلی در این بخش، افراد آن همگی از نظر دینی مسلمان از نظر مذهبی شیعه اثناعشری، از نظر زبانی فارسی، و از نظر فرهنگ عمومی ایرانی‌اند و در عین حال در فضایی به هم پیوسته در داخل فلات و ارتفاعات مجاور آن ساکن هستند. نوع ترکیب این لایه‌ها و خصلت‌های چندگانه و اساسی در بخش مرکزی همه سبب تراکم و یکدستی مردم ساکن در این ناحیه شده است (کیهان، ۱۳۱۱).

بر خلاف بخش متراکم و متجانس مرکزی، بخش حاشیه‌ای که مردمان آن در دشت‌ها و نواحی مرتفع حاشیه جغرافیای ایران ساکن هستند، به گسیختگی و غیرمتجانس بودن دچار است و مجموعه‌ای متنوع از گروه‌های فرهنگی و قومی را در بر می‌گیرد. مردمان بخش حاشیه‌ای یا پیرامونی کشور در بعضی از شاخه‌ها و به طور مشخص زبان و لهجه، قومیت، مذهب و خرده فرهنگ محلی با بخش مرکزی و با یکدیگر تفاوت دارند. در عین حال هر یک از این گروه‌ها در برخی از این صفات با بخش مرکزی همسان‌اند و این همسانی سبب پیوند موزاییکی گروه‌های حاشیه‌ای با بخش مرکزی ملت شده و در تعامل بخش مرکزی و حاشیه‌ای به جز در دوره‌های فترت نهایتاً همبستگی ملی بر گسیختگی ملی غلبه کرده؛ هرچند دولت مرکزی گاهی برای حفظ پیوستگی مرکز و پیرامون به تدابیر خاص متوسل شده است. در بخش حاشیه گروه‌های قومی آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن به ترتیب در شمال غربی، غرب و جنوب غربی، جنوب شرقی و شمال شرقی ساکن‌اند. نواحی استقرار این اقوام به جز ناحیه آذری نشین و کرد نشین، فاقد پیوستگی فضایی-جغرافیایی است، به طوری که موزائیک گسیخته با فضاهای امتداد یافته بخش مرکزی به هم می‌پیوندند، بدین معنا که بازوها و زبان‌های بخش مرکزی به ویژه در ضلع شرقی، شمالی، جنوبی و غربی کشور تا مرزهای سیاسی و حتی در بعضی جهات تا ماورای مرزها گسترش می‌یابد و فضاهای میان گروه‌های قومی را پر می‌کند (همان منبع).

اقلیت مذهبی اهل سنت با دو شاخه حنفی و شافعی در فضاهای حاشیه‌ای کشور پراکنده‌اند. منطقه حنفی نشین، از نوار باریکی از شرق خراسان آغاز می‌شود و همراه انقباض و انبساط جغرافیایی در کنار مرز شرقی، به سمت جنوب تا بلوچستان امتداد می‌یابد. ادامه آن در جنوب کشور، مناطقی از استان هرمزگان و بعضی از جزایر و قسمت‌هایی از سواحل خلیج فارس را تا بندر لنگه در بر می‌گیرد. در حاشیه شمالی ایران از شرق دریای مازندران نوار سنتی نشین حنفی مذهب ترکمن آغاز

می‌شود و امتداد آن همراه انقباض و انبساط جغرافیایی، در گوشه شمال غربی خراسان (جرگلان بجنورد) پایان می‌پذیرد.

در حاشیه غربی ایران قملرو اهل سنت شافعی‌مذهب در استان کردستان و بخش جنوبی استان آذربایجان غربی قرار دارد و به ناحیه کردنشین شیعه مذهب در ضلع جنوبی آن (استان کرمانشاه) و ناحیه شیعه‌نشین آذربایجان در غرب و شمال آن محدود می‌شود. مناطق حاشیه‌ای سنتی‌نشین کشور نیز فاقد پیوستگی فضایی است و فواصل جغرافیایی میان آنها با بازوها و زبان‌های جغرافیایی بخش شیعه‌نشین مرکزی پر می‌شود.

مسیحیان ارمنی یکی از اقلیت‌های دینی به شمار می‌آیند که جمعیت بسیار اندکی دارند. این اقلیت در مناطقی چون اصفهان، تهران و آذربایجان غربی به صورت اجتماعات منفرد در میان گروه‌های اکثریت پراکنده‌اند و فاقد فضای جغرافیایی پیوسته اختصاصی هستند. اقلیت دینی زردشتی نیز در تهران و منطقه یزد به صورت اجتماعات منفرد پراکنده‌اند. این دو اقلیت دارای مکان مذهبی و زیارتگاه عمومی در ایران هستند و پیروان آن دو از سراسر جهان برای زیارت این اماکن به ایران می‌آیند. کلیسای ارمنیان در بخش شمالی آذربایجان غربی و معبد زردشتیان در یزد قرار دارد. سایر اقلیت‌های دینی نظیر کلیمیان که جمعیت بسیار اندکی دارند، به صورت انفرادی در بین جمعیت ایران پراکنده‌اند.

شایان ذکر است که اقلیتها در ماورای مرزهای سیاسی ایران نیز گسترش جغرافیایی دارند. بخش سنتی مذهب شرق ایران با ناحیه سنتی‌نشین پاکستان و افغانستان، و بخش سنتی‌نشین شمال شرقی ایران با ناحیه سنتی مذهب آسیای مرکزی پیوستگی دارند. در جنوب کشور اهل سنت ساکن در جزایر و سواحل خلیج فارس با اهل سنت شبه‌جزیره عربستان که در آن سوی آبهای خلیج فارس واقع است تجانس دارند. در غرب ایران نیز بخش سنتی‌نشین کردستان با ناحیه سنتی شمال عراق دارای پیوند جغرافیایی‌اند (روم آراء، ۱۳۲۵).

از نظر الگوی استقرار گروه‌های قومی نیز گروه قومی بلوچ در جنوب شرقی ایران با نیمه دیگر هسته بلوچ‌نشین در پاکستان پیوستگی فضایی پیدا می‌کند. هرچند این قوم در آن سوی مرز فاقد دولت ملی مستقل است، بلوچستان پاکستان در چهارچوب ساختار سیاسی فدرال آن کشور تا سطح یک ایالت ارتقا یافته است. گروه ترکمن در شمال شرقی ایران با ترکمنستان در آسیای مرکزی که دولت مستقل ملی آن را اداره می‌کند پیوند جغرافیایی دارد. قرار گرفتن زادگاه و آرامگاه محتومقلی شاعر معروف ترکمن که الهام‌بخش قوم ترکمن بوده است.

تیب شناسی اقوام در ایران

۱) اقوام آذری

این گروه که پس از فارس‌ها بزرگ‌ترین قوم در ترکیب ملی ایران است، عمدتاً در بخش شمال غربی ایران، در استان‌های آذربایجان غربی و شرقی، اردبیل، زنجان و قزوین استقرار دارد و ادامه آن به استان همدان و غرب گیلان گسترش یافته است. علاوه بر این در شهرهای تهران، قم و اراک نیز به صورت ادغام اجتماعی جمعیت بسیاری را شامل می‌شود. آذری‌ها موقعیت اجتماعی بالایی در میان ملت ایران دارند و نخبگان سیاسی، فکری، مذهبی، علمی و فرهنگی آنها از جایگاه اجتماعی شاخصی در سطوح ملی و محلی برخوردارند.^۱

آذری‌ها در متغیرهای لهجه و احساس قومیت با اکثریت ملت ایران یعنی فارس‌ها تفاوت دارند، اما در متغیر دین و مذهب (شعبه) و نیز تکلم به زبان رسمی کشور، یعنی فارسی، با اکثریت ملت مشترک‌اند و عده‌ای از نخبگان آنها رهبری فکری و مذهبی شیعیان را در ایران و خارج از کشور، بر عهده داشته‌اند. منطقه آذری‌نشین ایران با آذری‌های قفقاز در سه متغیر زبان، قومیت و مذهب همسان‌اند؛ زیرا قبل از معاهدات گلستان و ترکمنچای، آنها به صورت یکپارچه بخشی از ایران تاریخی و باستانی بودند. نکته اینجاست که هرچند آذری‌های ایران کنونی وجوه مشترک بیشتری با آذری‌های قفقاز و ساکن در آن سوی مرزها دارند، گرایش شدیدی به ملت ایران نشان می‌دهند و خود را جزء لاینفک آن می‌دانند. شاخص‌های اتحاد و پیوند آذری‌ها با ملت ایران را می‌توان در موارد ذیل جستجو کرد: (فوران، ۱۳۲۸).

۱. وجود نظریه‌های ایرانی بودن قوم آذری در ادوار گذشته و انتساب آنها به قلمرو جغرافیایی

کنونی موسوم به اراک

۲. تضاد تاریخی آذری‌ها با عثمانی‌ها و ترک‌های آسیای صغیر

۳. مهم‌ترین اقدام سیاسی آذری‌ها را باید تأسیس دولت صفویه دانست که پس از دوره‌ای طولانی هرج و مرج در کشور توانستند دولتی فراگیر و یکپارچه و به تعبیر امروزی «دولت ملی» در ایران به وجود آورند. همچنین در دوره قاجار، تبریز مقر ولیعهد ایران بود و شاه جدید از تبریز رهسپار پایتخت می‌شد.^۲

۱. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مقاله آذربایجان به قلم محمدحسن گنجی

۲. دانشنامه جهان اسلام، ذیل مقاله تبریز به قلم مصطفی مومنی

۴. حضور فعال و مؤثر در تبدیل مذهب رسمی کشور به تشیع در دوره صفویه که از مهم‌ترین اجزای سازنده هویت دینی و ملی ایرانیان به شمار می‌آید
۵. انتشار جغرافیایی آذری‌ها از کانون اصلی بسوی بخش مرکزی و قلمرو فارس‌نشین ایران
۶. پرچمداری جنبش‌های سیاسی-ملی ایران، بویژه در انقلاب مشروطیت، آذری‌ها مهم‌ترین اقدام سیاسی خود را در اوایل قرن بیستم در سازماندهی نهضت مشروطه و تداوم مقاومت مسلحانه به رهبری سرداران معروف، ستارخان و باقرخان که به تصرف تهران انجامید انجام دادند. این اقدام ملی به دنبال سوابق سیاسی پیشین بر گرایش وطن‌خواهانه و ملی‌گرایی آنها دلالت دارد. این جنبش را می‌توان سرآغاز تأسیس دولت ملی در ایران دانست؛ به عبارت دیگر انقلاب مشروطه، دولت ایران را که تا آن زمان «دولت سرزمینی» بود به «دولت ملی» تبدیل کرد.
۷. مشارکت در مبارزات سیاسی منتهی به انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)
۸. ایثارگری و فداکاری به خاطر منافع ملی و دفاع از سرزمین به ویژه در جنگ ایران و عراق
۹. مشارکت فعال و جدی آذری‌ها در امور سیاسی، اجتماعی، علمی، اقتصادی و نظامی کشور.
- با بررسی رفتار سیاسی قوم آذری این نتیجه حاصل می‌شود که این ناحیه جغرافیایی عملکرد سیاسی پویایی از خود نشان داده و با اقدامات سیاسی سرنوشت‌ساز خود، عملاً وفاداری دولت ملی ایران و عضویت خود را در آن اعلام کرده است.

۲) اقوام کرد

کردها پس از فارس‌ها و آذری‌ها سومین گروه از ملت ایران به‌شمار می‌آیند. عقیده عمومی این است که کردها از اقوام ایرانی و نژاد هند و اروپایی هستند که از حدود چهارهزار سال پیش در منطقه کردستان استقرار یافته‌اند. این قوم دسته‌ای از قوم آریایی هستند که ابتدا در اطراف دریاچه وان، منطقه قفقاز و رود دجله پراکنده بودند و به تدریج که انسجام قومی و فضایی پیدا کردند، در منطقه کردستان کنونی مستقر شدند (قاسمی، ۱۳۶۳).

این قوم در حال حاضر در غرب کشور در استان‌های کردستان، جنوب آذربایجان غربی و بخش‌هایی از استان‌های کرمانشاه و ایلام مستقر هستند. این ناحیه بخشی از منطقه کردنشین مشتمل بر نواحی شمالی عراق، جنوب شرقی ترکیه و شمال شرقی سوریه است. گروهی از این قوم در شمال خراسان و گروهی نیز در کشور ارمنستان به صورت اقلیت قومی به‌سر می‌برند (فوران، ۱۳۲۸).

زبان کردی در قالب لهجه‌های خاصی چون «کرمانجی»، «سورانی»، «زرزا»، «گورانی» و «کلهر» از حیث ساختار و ریشه از شاخه‌های ایرانی زبان‌های هند و اروپایی است که در عین داشتن زیرساخت مشترک با زبان‌های ایرانی، نظیر بلوچی، پشتو و فارسی، گونه‌ی خاصی از زبان است که اقوام و گروه‌های کرد را به هم پیوند می‌دهد و از عوامل یکپارچگی و تجانس این قوم به شمار می‌آید.

از حیث مذهبی کردها به دو گروه سنی شافعی و شیعه تقسیم می‌شوند. برخلاف کردهای کردستان که اغلب اهل سنت و شافعی مذهب‌اند، کردهای منطقه کرمانشاه و ایلام عمدتاً شیعه‌اند. با این وصف، رفتار سیاسی کردها، جمعیتی ناآرام و در تکاپو برای یافتن هویت مستقل فرهنگی و سیاسی را به تصویر می‌کشد که همه‌ی پاره‌های فضایی آن، چه در قالب حرکتی عمومی و چه در قالب حرکات انفرادی برای کسب خودمختاری طی یک قرن اخیر تلاشی مستمر داشته و از پای نشسته‌اند و فقط زمانی آرامش ظاهری در منطقه حاکم شده است که دولتهای ایران، عراق و ترکیه توانایی کنترل آنها را یافته‌اند.

رفتار سیاسی کردها در اوایل قرن بیستم تجلی دیگری یافت و جنبش‌های سیاسی را در مراحل گذار تاریخ سیاسی معاصر ایران (مقاطع پایانی دو جنگ جهانی اول و دوم و نیز مقطع پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی دوم) شکل داد. پس از جنگ جهانی اول یعنی در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۵ اسماعیل آقا سمیتقو علیه مناطق ترک‌نشین آذربایجان به تهاجم دست زد و با استفاده از اوضاع حاکم بر ایران پس از جنگ به منظور اتحاد قبایل و تأسیس کشور کردستان مستقل اقدامات و تعرضات خود را آغاز کرد. این شورش بعدها از نیروهای اعزامی دولت مرکزی در زمان رضاشاه شکست خورد و طرح کردستان مستقل عقیم ماند.^۱

این تلاش‌ها با شعار «جمهوری خودمختار مهاباد» پس از جنگ جهانی دوم، طی سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۶ هماهنگ با تلاش منطقه آذربایجان برای کسب خودمختاری تکرار شد. این بار تحركات سیاسی و نظامی کردها را جنبش حزب دموکرات به جای جنبش مخفی کومله و به رهبری قاضی محمد در مهاباد سروسامان می‌داد. سرانجام دولت خودمختار کرد تحت سیطره و حمایت نیروهای نظامی متفقین به‌ویژه روس‌ها در کردستان تشکیل شد. (۱۹۶۴ م.) قاضی محمد پس از تأسیس جمهوری خودمختار کردستان به مرکزیت مهاباد برای تحقق رویای کردستان بزرگ از خلیج

^۱ برای توضیح بیشتر در این زمینه رک: نظام دهنوی، اسنادی از روابط ایران و ترکیه: ۱۹۳۷-۱۹۲۲، تهران: وزارت امور

اسکندرون تا خلیج فارس همچنان تلاش می‌کرد، اما در کمتر از یک سال و در پی عقب‌نشینی نیروهای شوروی و پیشروی نیروهای دولت مرکزی ایران، جمهوری دموکرات خودمختار کردستان همانند جمهوری خودمختار پیشه‌وری در آذربایجان فرو ریخت (۱۷ دسامبر ۱۹۴۶) و قاضی محمد محاکمه و در ۳۱ مارس ۱۹۴۷ در مهاباد به دار آویخته شد.^۱

آخرین تلاش سیاسی کردها برای کسب خودمختاری، پس از فروپاشی رژیم پهلوی دوم و پیروزی انقلاب اسلامی که خود در قالب اقدامی ملی و ایرانی، در تحقق آن مشارکت داشتند. در سال ۱۹۷۹/۱۳۵۸ با همان آرمان‌ها، اهداف و شعارهای سیاسی گذشته به وقوع پیوست. در نهضت مردمی کردها و مشارکت ملی آنها برای سرنگونی رژیم شاه و تأسیس جمهوری اسلامی، نیروهای سیاسی کهنه‌کار و شکست‌خورده و عمدتاً چپ‌گرای کردستان فوری به بازسازی تشکیلات خود دست زدند. احزاب دموکرات، کومله و فدائیان خلق به سرعت سازمان یافتند و شعارها و آرمان‌های گذشته را از نو احیا کردند و فرایند تقابل فزاینده کردستان با دولت مرکزی ایران را به وجود آوردند. این بحران با وجود گستردگی و جلب حمایت‌های خارجی به‌ویژه از طرف عراق در جنگ تحمیلی با مجموعه‌ای از تدابیر سیاسی، اجتماعی، نظامی، امنیتی، عمرانی و اقتصادی دولت مرکزی فرو نشانده شد و پس از مدت زمانی نسبتاً طولانی، اوضاع پایدار سیاسی و امنیتی در پرتو اقتدار دولت مرکزی پدید آمد. همچنین موفقیت دولت مرکزی در عملیات مرصاد حس و آگرایی را در کردستان تضعیف کرد و به دنبال آن، مشارکت دادن کردها در تصمیم‌گیری‌های ملی، طی سه دهه پس از انقلاب، هم‌گرایی آنان را با دولت مرکزی قوت بخشید. البته این وضعیت و آرامش را نمی‌توان به معنای حل اساسی و اصولی بحران کردستان دانست.

در مجموع فعالیت جنبش‌های سیاسی انفرادی یا عمومی قوم کرد در منطقه کردنشین غرب کشور تابعی از درجه اعتبار و اقتدار سیاسی - نظامی دولت مرکزی بوده است؛ یعنی با کاهش اقتدار دولت، به‌ویژه در دوره‌های گسل و گذار سیاسی - اجتماعی، این جنبش‌ها قوت گرفته و فعال شده‌اند. این جنبش‌ها گاهی اوقات متأثر از نیروهای سیاسی مداخله‌گر و قدرت‌های روسیه، انگلیس، آمریکا و عثمانی بوده و در مواردی نیز وجه المصلحه‌ی سیاسی نیروهای پشتیبانی‌کننده قرار گرفته‌اند و بی‌حامی رها شده‌اند.

^۱ برای توضیح بیشتر در این زمینه رک: چپ در ایران به روایت اسناد ساواک؛ حزب دموکرات کردستان، ج ۱، تهران:

۳) اقوام عرب

عربهای ایران در بخش مرکزی و جنوبغربی استان خوزستان استقرار دارند. خوزستان به لحاظ توپوگرافی ساختار قومی و فرهنگی به دو بخش خوزستان مرتفع و خوزستان کم ارتفاع تقسیم می‌شود:

خوزستان مرتفع بین دشت کم ارتفاع خوزستان و دامنه‌های غربی رشته کوه زاگرس واقع است؛ این بخش از نظر انسانی و فرهنگی در واقع امتداد گستره جغرافیایی بخش مرکزی است و اساساً قشلاق عشایر و ایلات لر و بختیاری ناحیه زاگرس به شمار می‌رود (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵).

مردم این منطقه عمدتاً شیعه مذهب‌اند و همچون آذری‌ها با بخش مرکزی ایران همگونی دارند. قلمرو ناحیه عرب‌نشین شیعه مذهب به مناطق جنوبی عراق گسترش پیدا می‌کند. تجانس مذهبی منطقه عرب‌نشین خوزستان و دنباله برون‌مرزی آن، نوعی گرایش رفتاری در مردم این منطقه نسبت به بخش مرکزی ایران به وجود آورده و سبب شده است که این اقلیت نیز همچون آذری‌ها خود را وابسته به هویت ملی ایرانی بدانند؛ لذا این اقلیت، حیات و بقای خود را در سایه اتصال و همراهی با ملت ایران ممکن می‌داند. (آنجلومیکله پیه مونته، ۱۹۹۰) ویژگی رفتاری در کردار سیاسی این قوم در قرن اخیر جلوه‌گر شده است، به طوریکه جنبش‌های سیاسی واگرایی که در پناه حمایت‌های بین‌المللی و فرامنطقه‌ای و با منشأ خارجی در منطقه پدید آمدند با استقبال مردم بومی روبه‌رو نشدند و به سرعت از میان رفتند.

بررسی رفتار سیاسی نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز طی یکصد سال گذشته و مجادله بین آنها، که سرانجام به غلبه‌ی نیروهای مرکزگرا انجامیده است، به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد؛ چنانکه غائله‌ی شیخ خزعل طی سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۵ م، که با تحریک انگلیسی‌ها و مقارن با پایان جنگ جهانی اول و دوره گذار بود به دلیل پشتیبانی نکردن توده‌های مردم منطقه با مقاومت محدود دولت مرکزی شکست خورد و از پای درآمد.^۱ نکته جالب این است که خوزستان در دوره گذار سیاسی پس از جنگ جهانی دوم نظیر مناطق کردستان و آذربایجان دچار بحران نیروهای مرکزگریز نشدولی در دوره گذار سیاسی از رژیم شاه به جمهوری اسلامی گروه‌های قومیت‌گرا در این منطقه

^۱ برای توضیح بیشتر در این زمینه رک: مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان ۱۸۷۸ - ۱۹۲۵ دوره خاندان کعب و شیخ خزعل، ترجمه محمدجواد جواهرکلام، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷

تحركات و فعاليت‌هایی انجام دادند. فعاليت اين گروه‌ها بعد از انقلاب را می‌توان در دو مقطع زمانی از ابتدای انقلاب تا جنگ تحمیلی و دوران بعد از جنگ تقسیم نمود.^۱ با آغاز جنگ تحمیلی مسائل قومی خوزستان تحت‌الشعاع وضعیت جنگی منطقه و حضور رزمندگان اسلام قرار گرفت و میزان فعاليت آنها کاهش یافت و به صورت پنهانی و مخفی درآمد. بعد از پایان یافتن جنگ تحمیلی در نتیجه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و عادی شدن وضعیت استان خوزستان، بازگشت جنگ‌زدگان از سراسر کشور به مناطق خود و احیای احساسات و هیجان‌های قومی عشیره‌ای در بعضی حوزه‌ها، زمینه فعاليت گروه‌های قومیت‌گرا میان توده‌های محروم استان در شرایط خاص دوره بازسازی و سازندگی مناطق جنگی و توقعات فزاینده مردم مهاجری که به استان برگشته بودند فراهم گردید؛ لذا دو گروه «عرب‌گرای تجزیه‌طلب» و «عرب‌گرای هوادار فدرالیسم» (کشور چندملیتی) فعال شدند.

گروه عرب‌گرای هوادار فدرالیسم فرقی بین عملکرد نظام سیاسی انقلابی با نظام سیاسی پهلوی قائل نیست، ولی برخلاف گروه «عرب‌گرای تجزیه‌طلب» مخالف جدایی‌طلبی است و راه احقاق حقوق خود را خودمختاری منطقه‌ای تحت حاکمیت کشور واحد ایران می‌داند. این گروه در دو بعد بین‌المللی و داخلی فعاليت‌هایی را انجام داده است.

بنابراین می‌توان گفت که خوزستان دارای نیروهای سیاسی مرکزگرا و مرکزگریز است، ولی نیروهای مرکزگرا به دلیل تجانس مذهبی و تاریخی خوزستان با بخش مرکزی و گسترش زبانه‌های بخش مرکزی در آن همچنین تداوم تاریخی اتصال جغرافیایی آن به ایران از قدرت بسیاری برخوردارند؛ به طوری که می‌توانند بر نیروهای مرکزگریز غلبه کنند.

۴) اقوام بلوچ

قوم بلوچ در ناحیه‌ای جغرافیایی جنوب شرقی ایران، جنوب غربی افغانستان و شرق پاکستان مستقر است. بلوچستان ایران منطقه‌ای از کشور است که با ایالت بلوچستان در جمهوری فدرال پاکستان و ناحیه بلوچ‌نشین افغانستان پیوند فضایی و جغرافیایی دارد. سرزمین بلوچستان با مساحتی حدود ۱۷۵۰۰۰ کیلومتر مربع در جنوب شرقی ایران واقع است. برای بیان ملموس‌تر وسعت

^۱ برای توضیح بیشتر در این زمینه رک: گزارش پژوهشی قومیت عرب خوزستان و هویت ملی ایران، تهران: موسسه مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸

بلوچستان، باید گفت که فاصله شهر زاهدان در شمال آن، تا چابهار در جنوب آن ۷۰۵ کیلومتر و عرض آن از کوهک تا افق‌های شرقی جازموریان ۵۹۰ کیلومتر است.

از نظر قومیت و نژاد درباره بلوچ‌ها مطالعات عمیقی نشده است؛ عده‌ای آنها را حبشی و گروهی عرب یا از نژاد دراویدی و عده‌ای دیگر نیز آنها را قومی مرکب از نژادهای مختلف می‌دانند. درباره ریشه بلوچ‌ها اجماع نظر وجود ندارد. بیشتر بحث‌ها در این زمینه بر دو نظریه استوار است؛ یکی داشتن ریشه ایرانی (آریایی) و دیگری داشتن ریشه عربی (نرجس خاتون، ۱۳۷۸).

نظریه دوم معتقد است که ریشه بلوچ‌ها از اعراب و اعقاب حمزه، عموی پیامبر اسلام (ص) است، ولی نظریه اول برای قوم بلوچ ریشه ایرانی قائل است و نظریه دوم را فاقد مستندات تاریخی می‌داند. آنچه اکثر نویسندگان و جامعه‌شناسان بر آن توافق دارند، نژاد آریایی مردم بلوچ است. به سبب موقعیت جغرافیایی منطقه، قوم بلوچ نژاد خود را به خوبی حفظ کرده است. کمسیون ملی یونسکو درباره نژاد بلوچ گفته است: «بدون شک قوم بلوچ از همین اقوام آریایی جدا شده و پس از گذشتن از مناطق شمالی به جنوب آمده‌اند و قرابت زبان بلوچی با زبان باستانی مؤید این تصور است». از نظر مذهبی اقلیت بلوچ ایران، اهل سنت هستند و از این جهت با بلوچ‌ها و قلمرو اهل سنت پاکستان و شبه‌قاره هند مجانست دارند ولی با بخش مرکزی ایران متفاوت‌اند. از نظر ریشه زبان و لهجه، زبان بلوچی را همانند پشتو، تاجیکی و کردی عضو خانواده زبان‌های ایرانی می‌دانند، اما لهجه‌های بلوچی در مناطق بلوچ‌نشین ایران و پاکستان به مراتب به هم نزدیک‌ترند تا به زبان فارسی. بنابراین بلوچستان ایران و پاکستان در سه متغیر مذهب، زبان و قومیت با یکدیگر تجانس دارند.

ترکیب این سه متغیر همسو بر هم‌گرایی دو بخش بلوچ‌نشین پاکستان و ایران تأثیر گذاشته و آرمان سیاسی بلوچستان بزرگ را در قالب تلاش عده‌ای از گروه‌های بلوچ برای کسب هویت مستقل سیاسی «بلوچستان آزاد» پدید آورده است (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵).

جنبش سیاسی ناسیونالیسم بلوچ در پرتو رقابت‌های دوران جنگ سرد شکل گرفت و مدتی دچار فراز و نشیب بود. این حرکت پس از پایان جنگ سرد با تظاهرات درون‌منطقه‌ای به‌ویژه در پاکستان، همراه بود.

^۱ دانشنامه جهان اسلام، ذیل مقاله بلوچ و بلوچستان به قلم خسرو خسروی

از دیگر عوامل عمده‌ای که بلوچستان را از بخش مرکزی ایران جدا نگاه می‌دارد، وضعیت جغرافیایی است. دو عامل جغرافیایی دوری از مرکز و فضای کویری عاری از حیات فعال، تأثیر عمده‌ای در جدایی این منطقه داشته‌اند.

در قرن اخیر منطقه بلوچستان همانند دیگر مناطق حاشیه‌ای بحران‌خیز ایران، گاهی عرصه فعالیت‌های سیاسی برای کسب خودمختاری بوده است و بعضی از نخبگان بلوچ برای نیل به مقصود از قدرت‌های مخالف دولت مرکزی، طی دوره‌های گذار بهره‌برداری کرده‌اند.

یکی از تحرکاتی که به دست نخبگان این منطقه رهبری شد، قیام دوست محمدخان در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۲۸ م. بود. این جنبش جدایی طلب و خودمختار که درست مقارن انقلاب و تحولات ناشی از جنگ جهانی اول پای گرفت؛ برای مدتی در سایه حمایت بریتانیا دولت محلی مستقل تشکیل داد (امیراحمدی، ۱۳۷۷). اما با اقتدار یافتن دولت مرکزی ایران از پای درآمد. همچنین در زمان پیروزی انقلاب اسلامی حرکت‌های سیاسی ضعیفی در جهت کسب خودمختاری و بازسازی اندیشه‌های ناسیونالیستی بلوچ شکل گرفت که به دلیل حمایت نشدن از جانب توده‌ی مردم به موفقیتی دست نیافت. علت عمده‌ی این وضعیت را باید در عوامل مختلفی چون: جمعیت نسبتاً کم و شدیداً متفرق و پراکنده و دشواری گردآوری جمعیت لازم برای ایجاد تحرکات مؤثر سیاسی؛ پایین بودن سطح سواد و گرفتاری‌های زیست‌محیطی، دغدغه‌های معیشتی، توانایی دولت مرکزی در کنترل فضا به دلیل ویژگی‌های توپوگرافی و کالبدی سرزمین، همکاری مشترک دولت‌های ایران و پاکستان و داشتن اتفاق نظر درباره کنترل چنین تحرکات منطقه‌گرایی جستجو کرد.

۵) اقوام ترکمن

ترکمن‌ها در قلمروهای متعددی پراکنده‌اند. آنها غیر از کشور ترکمنستان، که زیستگاه اصلی‌شان به شمار می‌آید، در کشورهای ایران، چین، افغانستان، ترکیه و عراق ساکن‌اند.

ترکمن‌های ایران در استان گلستان در سرزمینی واقع بین دو رود اترک و قره‌سو، و در استان خراسان شمالی، در بخش‌های قوچان، بجنورد و سرخس زندگی می‌کنند. قلمرو فضایی قوم ترکمن از این منطقه واقع در شرق دریای مازندران آغاز می‌شود و به سمت آسیای مرکزی گسترش و امتداد پیدا می‌کند. اکثر ترکمن‌های ایران در استان گلستان، یعنی شهرهای گنبد، بندر ترکمن، و مراوه‌تپه ساکن‌اند.

نواحی ترکمن‌نشین آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در قالب دولت مستقل ترکمنستان هویت ملی جدیدی یافت و قوم ترکمن صاحب دولت ملی خاص شد. ترکمنها که نسبت به دیگر اقوام حاشیه‌ای ایرانی قلمرو فضایی محدودتری دارند همانند اقوام کرد و بلوچ در سه خصیصه و متغیر زبان، قومیت و مذهب از بخش مرکزی ایران متمایزند و بالعکس باکشور ترکمنستان در این سه ویژگی اشتراک و تجانس دارند. ترکمن‌ها مسلمان اهل سنت و حنفی مذهب‌اند. تأثیر اسلام بر این قوم چنان بود که حتی در مورد پیدایش کلمه ترکمن گفته شده که این واژه به دنبال مسلمان شدن آنها در اواخر قرن دهم میلادی ظاهر شده است.

از لحاظ قومی ترکمن‌ها خود را از نیای مشترک «آغوز» می‌دانند و احتمالاً یکی از مبانی هم‌گرایی میان ترکمنستان و ترکیه در روابط خارجی، همین انگاره مشترک نژادی - قومی است. ترکمن‌ها خود به طوایف و گروه‌های مختلفی (یموت، گوگلان و...) تقسیم می‌شوند (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵). به دنبال تعرضات اقوام ترکمن به شهرهای خراسان و ناکامی دولت قاجار در رفع این معضل، طی قرارداد آخال که در سال ۱۸۸۱ م. میان ایران و روس منعقد گردید، منطقه آسیای مرکزی به روس‌ها واگذار شد و مرزهای شمال شرقی کشور در حدود کنونی تعیین و تثبیت شد. (گلی، ۱۳۷۵)

با جابه‌جایی خطوط مرزی، قلمرو قوم ترکمن نیز به دو قطعه فضایی تقسیم شد و مرزهای سیاسی، میان قبایل و عشایر ترکمن جدایی انداخت و بی‌بلاق و قشلاق آنها را با بحران مواجه ساخت. از سوی دیگر عملیات تخته‌قاپو کردن (اسکان اجباری) عشایر ترکمن توسط رضاشاه و تصرف تدریجی اراضی منطقه و تبدیل آنها به اراضی خالصه‌های دولتی عرصه را بر ترکمن‌ها تنگ کرد و ساختار اقتصادی و اجتماعی عشایری آنها را با آسیب کلی مواجه ساخت.

تقسیم فضایی ترکمن‌ها و حایل شدن مرزهای آهنین میان آنها که سبب قطع ارتباط اقوام دو سوی مرز می‌شد، نیروی بالقوه اعتراض و عصیان ترکمن‌ها را خنثی ساخت. با پدید آمدن دوره گذار سیاسی در سال ۱۹۷۹ م. (پیروزی انقلاب اسلامی) زخم‌های کهنه و خشمهای فروخورده دوباره سرباز کرد و در پرتو القائنات قدرت‌های سیاسی فرامنطقه‌ای، جنبش سیاسی خلق ترکمن در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰ م. شکل گرفت.

این جنبش تقاضای خودمختاری نداشت و فقط بر اصلاحات ارضی و کسب برخی خودگردانی‌ها و اعاده حقوق از دست‌رفته تأکید می‌کرد، ولی تبدیل آن به خشونت مسلحانه به رهبری گروه‌های چپ سبب شد پس از مدت کوتاهی با مداخله دولت مرکزی بحران پایان پذیرد

تجربه‌ی جدید طرح خواسته‌ها که به روش ناصحیحی پایه‌گذاری شد بار دیگر قوم ترکمن را با مشکل جدیدی روبه‌رو کرد؛ آنها همچنان در کمین فرصت دیگری بودند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پیدایش دولت مستقل ملی ترکمنستان را در پی داشت که این خود سبب شد بخشی از آرزوهای دیرینه ترکمن‌ها تحقق یابد. از سوی دیگر موقعیت ضعیف ژئوپلیتیک ترکمنستان نسبت به ایران، سبب شد این کشور سیاست مسالمت‌جویانه و محتاطانه‌ای در قبال ایران در پیش بگیرد؛ از سویی دیگر دولت جمهوری اسلامی ایران، با درک این مسئله و نیز احساسات و عواطف مردم ترکمن و بر پایه احترام متقابل، بر گسترش روابط مسالمت‌آمیز خود با دولت تازه تأسیس ترکمنستان اهتمام ورزید. همین امر به افت نیروی بالقوه نارضایتی در ترکمنها و تحلیل رفتن انرژی متراکم‌شده انتقام‌جویی انجامید، به طوری که نه تنها بحران جدیدی پیش نیامد، بلکه موجبات رضایت خاطر آنها نیز فراهم شد.

۶) اقوام لر

لرنام قومی ایرانی است که در غرب و جنوب غربی کشور ایران زندگی می‌کنند. این قوم دارای تقسیم‌بندی‌های زیادی است که در مهم‌ترین و کلی‌ترین تقسیم‌بندی به دو شاخه لر بزرگ و لر کوچک تقسیم می‌شود. لر بزرگ بیشتر در استان کهگیلویه و بویراحمد و فارس، بوشهر، چهارمحال و بختیاری، اصفهان، خوزستان و قسمت کوچکی از لرستان زندگی می‌کنند، اما لر کوچک در لرستان و پشت‌کوه (ایلام) بخشی از جنوب کرمانشاه و نیز استان همدان و شهرستان اندیمشک استان خوزستان مستقرند.

لرستان کوچک به دو منطقه پیشکوه (استان لرستان) امروزی و پشت‌کوه (استان ایلام) امروزی تقسیم می‌شود. لر بزرگ به دو شاخه «بختیاری و لرهای کهگیلویه و بویراحمد» یا بطور کلی لرهای «سربند» و «لرستان جنوبی» یا لرهای «زیربند» تقسیم می‌شود. لر بزرگ که بخش عمده قوم لر هستند تقسیم‌بندی‌های گوناگونی دارند، ولی مهم‌ترین و کلی‌ترین تقسیم‌بندی این قوم به نام ایل‌های آن است؛ از جمله ایل‌های بختیاری، بویراحمد، ممسنی، طیبی، چرام و لیراوی.^۱

زبان این قوم لری است. زبان لری مانند فارسی از شاخه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است و از نزدیکترین زبان‌ها به فارسی به شمار می‌آید.

^۱ برای توضیح بیشتر در این زمینه رک: سکندر امان‌اللهی بهاروند، قوم لر، تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۰، و نیز ابراهیم خدایی و عیسی قائد رحمتی، باز تعریف لر؛ با گذاری بر جغرافیای انسانی و زبانی مردم لرستان

تنوع قومی و تهدیدات امنیتی

موضوع تنوع در متن ژئوپلیتیک ایران در عین حال که فرصتهای توسعه کشور را فراهم می‌سازد، می‌تواند منبعی برای تهدید امنیت ملی کشور باشد. در این بخش منابع تهدید از سوی اقوام علیه امنیت ملی کشور در سه حوزه بررسی شده است:

الف) مرزنشینی

جایگاه جغرافیایی اقوام معادله‌ی امنیت ملی را پیچیده‌تر کرده است. اقوام گوناگون و اقلیت‌های مذهبی در مهم‌ترین حوزه‌های راهبردی کشور و جداره‌های مرزی اسکان شده‌اند که عقبه‌ی آنها در ورای مرزها و خارج از حوزه نفوذ و اثرگذاری حاکمیت ملی قرار دارد. از این منظر به لحاظ ارتباط و پیوند این حوزه‌ها با خارج از مرزها، هرگونه بحران بیرونی به‌سادگی به داخل مرزها گسترش می‌یابد و امکان نظارت حاکمیت ملی بر حوزه‌ها به شدت کاهش پیدا می‌کند. از طرفی تحولات مربوط به به جهانی شدن (Globalism) با طرح موضوعات فشرده‌ی زمان و مکان، مرزهای جغرافیای را در نوردیده است.

در وضع جدید بخشی از اقوام کرد، ترک، بلوچ و عرب در ایران و بخشی از آنها در مناطق همجوار دیگر کشورها اسکان یافته‌اند. وجود این اقوام در همسایگی ایران، هرچند می‌تواند سبب نفوذ فرهنگی ایران شود. در چرخه‌ای معیوب می‌تواند به مداخله بیگانگان در حوزه داخلی ایران منجر شود. معمولاً افکار ناسیونالیستی و تجزیه‌طلبی از همین مناطق وارد می‌شود. برای نمونه می‌توان به محل استقرار گروه‌های تجزیه‌طلب، مثل حزب منحل دموکرات در مناطق کردنشین شمال عراق، جنبش ملی بلوچستان معروف به جمبا در بلوچستان پاکستان، جنبش خلق عرب در عراق و پان‌ترکیست‌ها در جمهوری آذربایجان و ترکیه اشاره کرد. از سوی دیگر وجود گسلهای فعال منازعه‌ی قومی و مذهبی در همسایگان ایران نظیر هندوستان، گرجستان، روسیه، فلسطین اشغالی و دیگر نقاط خاورمیانه، امکان بروز تهدیدات قومی را فعال می‌سازد.

ب) مداخله بیگانگان

مسئله‌ی تنوع و تکثر قومی و مذهبی کشور زمانی که با اهداف استعماری بیگانگان همراه می‌شود به منبعی برای تهدید امنیت ملی کشور تبدیل می‌گردد. ورود عوامل بیگانه به ساخت سیاسی کشور با ابزار ناهمگونی اقوام و اقلیت‌های قومی و مذهبی به سادگی انجام می‌شود. در تاریخ معاصر ایران

نمونه‌هایی از ردپای حضور فتنه‌انگیزانه ی بیگانگان را در آشوب‌های قومی نظیر بحران آذربایجان، کردستان، غائله ی شیخ خزعل و... به خوبی می‌توان مشاهده نمود.

چارچوب نظری مطالعه شکافهای قومی و مذهبی

تعارضات متنوع موجود میان گروه‌های قومی یا موازی شدن شکاف‌های قومی با شکاف‌های مذهبی و زبانی تأثیر بسزایی در میزان ثبات یا بی‌ثباتی کشور دارد. این تراکم شکاف‌های قومی-مذهبی ممکن است متقاطع یا متوازی باشند و به بازتولید ناامنی و تهدیدزایی اقوام علیه امنیت ملی کشور منجر گردند، ضمن اینکه نیروی بالقوه‌ی تهدیدات ناشی از شکاف تراکم قومی در اکثر مناطق قومی‌نشین کشور با ترکیبی از تضادهای قومی، نژادی، زبانی و مذهبی همراه است که در صورت فعال شدن این تضادها و تراکم شکاف‌ها، ناامنی و بی‌ثباتی وسیعی امنیت کشور را تهدید خواهد کرد (رزم آرا، ۱۳۲۵).

نظریه تحمیل فرهنگی در امعه ناهمگن و غیرمتجانس که اقوام و ملیتهای گوناگون با فرهنگهای خاص و متفاوتی زندگی می‌کنند، پایبندی و وفاداری افراد به فرهنگ قومی و خاص، در لایه های متفاوتی از شدت و ضعف، انکار ناپذیر خواهد بود. در چنین وضعیتی زمانی که قوم فرادست و دارندگان قدرت در صدد تحمیل فرهنگ قوم حاکم بر اقوام دیگر برآیند، زمینه های بسیج قومی و تعارضات قومی و مذهبی فراهم خواهد شد، هر چند این سیاست در شکل افراطی خود در جوامع چند قومیتی مدرن امروزی نادر است، اما اشکال گوناگون و کم رنگ آن در بعضی جوامع که انفکاک قومی در آنجا بیشتر بر پایه نژاد صورت می‌گیرد تا تمایزات فرهنگی، به وضوح دیده می‌شود. نظریه رقابت قومی بر اساس این نظریه، هویت قومی برای یک جمعیت، زمانی شکل می‌گیرد که امتیازات آشکاری وجود داشته باشد که با تکیه بر اختلافات نژادی، زبانی و مذهبی و بسیج توده های مردم با عناوین مذکور بتوان بدان دست یافت. چنین پدیده ای به شکل قومی و افزایش هویت‌های قومی و مذهبی در جامعه می‌انجامد. به گفته برخی از پژوهشگران، کشمکش و اقدام جمعی نژادی و قومی، زمانی روی می‌دهد که دو یا چند گروه قومی بر سر منابع محدود به رقابت بپردازند. در این حال اگر در درون نظام سیاسی، امکان رقابت وجود داشته باشد تعارض قومی پدیدار خواهد شد.

اگرچه نظریات دیگری نیز در رابطه با شکافهای اجتماعی به طور عام و شکافهای قومی مذهبی به طور خاص وجود دارد اما به نظر می‌رسد که تلفیقی از این دو نظریه یعنی "نظریه تحمیل فرهنگی"

و "نظریه رقابت قومی" بتواند تا حدودی در مورد چرایی یورش پی در پی کوچیها به منطقه هزاره ها و عدم احراز واکنش جدی دولت در قبال این مسأله را روشن سازد.

در یک تقسیم بندی شکافها را به شکافهای ساختاری و تاریخی تقسیم کرده اند. شکافهای ساختاری شکافهایی هستند که به مقتضی برخی ویژگیهای دگرگون ناپذیر و پایدار در جامعه‌ی انسانی پدید آمده اند و همواره وجود دارند. مانند شکافهای سنی و جنسی در برخی جوامع. اما شکافهای تاریخی شکافهایی هستند که در تحولات و تصادفات تاریخی بوجود آمده اند. مانند شکافهای قومی، زبانی و نژادی. در یک طبقه بندی دیگر از شکافها، آنها را به شکافهای متقاطع و شکافهای متراکم تقسیم کرده اند. شکافهای اجتماعی که ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و یا بر روی هم بار شوند "شکافهای متراکم" خوانده می شوند و شکافهایی که یکدیگر را تضعیف کنند. "شکافهای متقاطع" نامیده می شوند. اگر شکافهای اجتماعی متراکم باشد زمینه کشمکشهای اجتماعی افزایش می یابد و برعکس اگر شکافهای اجتماعی متقاطع باشند با توجه به افزایش نقاط اشتراک گروه بندیهای اجتماعی زمینه منازعه اجتماعی کاهش می یابد.

شکاف سیاسی و شکل گیری ناسیونالیسم قومی

شکاف عبارت است از تقابلی که گذرا نیست و برخاسته از متن جامعه است و به قول استین روکان تمایل به انجماد دارند و برای سالیان متمادی در یک جامعه رحل اقامت خواهند افکند و منشأ آن غالباً حوادث مهم و تاریخی یک جامعه چون انقلاب یا نوسازی و امثال آن است.

عوامل مؤثر بر شکل گیری یا تشدید ناسیونالیسم قومی در جوامع چند قومی به اقتضای خاص هر جامعه متعدد است از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد (فوران، ۱۳۷۷).

۱. چگونگی ساختار توزیع منابع قدرت (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی) در جامعه
۲. وضعیت خود جنبش ناسیونالیسم با توجه به سه محور ایدئولوژی، ساز و کارها و شیوه‌های پیگیری مطالبات و پایگاه اجتماعی
۳. تجربه تاریخی تعاملات و روابط اقوام که آیا سلطه‌گر و سلطه‌پذیر یا فدرالی یا خودمختاری بوده است

۴. واکنش و حساسیت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی به موضوع اقوام در یک کشور خاص
۵. شرایط ژئواستراتژیک یا جغرافیای ترکیب قومی هر جامعه، نسبت جمعیت و سرزمین و همسانی قومی با کشورهای همسایه و نوع شکافهای موجود در جامعه

۶. روند ملت‌سازی و دولت‌سازی در کشور که آیا دوران بحران را طی کرده یا خیر و در چه مرحله‌ای است

۷. نوع نگرش و میزان گرایش اقوام به هویت ملی، منافع ملی، امنیت ملی و دولت ملی، که آیا با دولت مرکزی موافقت یا با قوم مرکزی

۸. تبعیض که یکی از عوامل بروز مسائل قومی است

اگرهمنوایی و همزیستی مسالمت‌آمیز و برادرانه را قاعده کلی حاکم بر مناسبات اقوام ایرانی بدانیم، در برهه‌هایی نیز بر این روابط سطوح مختلفی از تنش، منازعه و بحران حاکم شده است. وقوع منازعات قومی در کردستان، آذربایجان، ترکمن صحرا، بلوچستان و خوزستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مهم‌ترین چالش‌های نظام جمهوری اسلامی در دهه اول بوده است که آثار و عواقب زبانباری را بر این مناطق و بر ساخت سیاسی کشور و نیز بر روابط و مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام وارد کرده است.

اقوام از نظر زبان و گویش علاوه بر قومیت اصلی فارسی‌زبانان که حدود ۶۰٪ از جمعیت کشور را شامل می‌شود، حدود ده قوم دیگر با زبان‌ها و گویش‌های متفاوت وجود دارد از جمله: ترک‌ها، کردها، لرها، عرب‌ها، ترکمن‌ها و تالشی‌ها. ناهمگونی دینی - مذهبی دین نیز مایه گوناگونی قومی و نیز عامل همبستگی بوده است. وجود اقلیتهای دینی مثل ارامنه، آسوری، یهودی، زرتشتی و در بین مسلمانان مذاهب مختلفی چون اسماعیلی

مسأله امنیت و کوچ نشینی

مهاجرت فصلی کوچ نشینان و تبعات زبانبار آن از جمله تهدیدات جدی برای امنیت ملی محسوب می‌شود و این امری است که همواره مورد غفلت دولت قرار گرفته است و این وظیفه ماست تا به هر طریقی دولت را ملتفت کنیم که ملتی دارد که از ادغام تعدادی گروه قومی تشکیل شده است و حیات ملی هر یک از آنها تاریخچه ای جداگانه و قابل بسیج دارد. از این رو عدم توجه به امنیت اجتماعی، اقتصادی و... آنان از طرف دولت ممکن است به گسترش عمومی ملت‌گرایی و اندیشه خودگردانی منجر شود و این برای دولت مرگبار خواهد بود. علاوه بر این کشاندن موضوع به سازمانهای بین‌المللی و غیر دولتی راه دیگر تبدیل مسأله کوچیها از یک مسأله صرفاً سیاسی به یک مسأله امنیتی است.

کوچ نشینی در جهان امروز به عنوان یکی از شیوه های زندگی منسوخ و رو به تحلیل رفته و کم کم می رود تا به تاریخ سپرده شود. اما در ایران نه تنها زیستن به این روش مرسوم است بلکه به نوعی با نظم و امنیت ملی گره خورده است.

کوچ از دیدگاه اجتماعی - سیاسی

کوچ نشینی جمعیت ایلات و عشایر ایران با عوامل بوم شناسی (ECOLOGIE) ارتباط مستقیم دارد. اما با وجود این در پاره ای موارد عوامل مختلف اجتماعی و سیاسی نیز در ایجاد این پدیده مؤثر بوده است.

سابقاً بسیاری از سرزمین ها که برای زراعت هم مساعد بود، به علت وجود ناامنی های اجتماعی گروه های زیادی از انسانها از یکجانشینی دست برداشته، زندگی کوچ نشینی را آغاز می کردند، بیشتر ترکمن های ایران برای اینکه از فشار و زورگویی حکام قاجار در امان باشند به زندگی کوچ نشینی می پرداختند. جابجا کردن اجباری و همگانی قبایل که بازدارنده روندهای وحدت سیاسی و قومی گروههای به هم پیوسته بود، جای مهمی در سیاست سلاطین در مورد قبایل داشت کوچ دادن قبایل بخش جدائی ناپذیر سیاست مرکز مداری شاهان بود که بر پایه اصل: «تفرقه بینداز و حکومت کن» قرار داشت و سیاستی بود برای دامن زدن بر تفاوت های قبیله ای برای واکنش در برابر وحدت گروههای قبیله ای. جابجائی در روزگار قاجار اغلب متوجه قبایل مرزنشین بود که بر حسب میزان ستم حکومت مرکزی تابعیت ایران، روسیه یا ترکیه را تغییر می دادند (گلی، ۱۳۷۵).

در منطقه لرستان نیز بر اثر عوامل اجتماعی سیاسی زندگی کوچ نشینی رواج داشته است، زیرا زارعان بر اثر عدم امنیت به پا می خواستند و زندگی کوچ نشینی آغاز می کردند یا به شهرها مهاجرت کرده در آن سکونت می کردند مطالعات تاریخی نشان می دهد که پس از هجوم اقوام صحرائین و چپاول گر به ایران گروه زیادی از مردم یکجانشین، زندگی کوچ نشینی آغاز کرده اند. مارکوپولو ضمن ارائه اطلاعات گرانمایی درباره وضع اقتصادی روستاها و شهرهای ایران پس از حمله مغول می گوید: رعایای روستاهای جنوب کرمان از دهات خود فرار کرده و به زندگی شبانی پرداخته بودند. در دوره مغول زندگی کوچ نشینی در لرستان نیز گسترش یافت. بی شبهه این وضعیت معلول آشفته گی اوضاع، هرج و مرج و ناایمنی اجتماعی ناشی از حمله مغولان به ایران بوده است که مردم از آبادی ها گریخته و در کوهستانها و نقاط مرتفع که راههای دشوار داشته

است به زندگی متحرک شبانی می پرداختند. فتوحات تیمور در ایران، قتل و غارتها و ویرانیهای بسیار بار آورد و موجب گسترش زندگی چادرنشینی گردید. همچنین ورود ترکان به این سرزمین نیز با کشتار و غارت مردم زندگی یکجانشینی را به نیمه کوچ نشینی تبدیل کرد. در برابر این وضعیت در بسیاری موارد عوامل اجتماعی سیاسی سبب اسکان عشایر و ایلات گردیده است، این پدیده به ویژه طی نیم قرن اخیر در ایران بسیار زیاد بوده است. اعمال سیاستهای اسکان عشایر مبتنی بر زور به منظور یکجانشین نمودن عشایر سبب تضعیف دامداری سنتی گردیده و ضربه مهلکی به اقتصاد ایران وارد آورده است و این عامل به نوبه خود موجب فقر و بیکاری و مهاجرت ایلات و عشایر به شهرها گردیده است. وقایع تاریخی و اجتماعی ایران و سرزمینهای مجاور، موجب پذیرش خانوارهای کوچ نشین با معیشت دامداری شده است.

در این زمینه ما دوران تاریخی کشور را به دو بخش تقسیم می کنیم: دوره باستان و دوره بعد از اسلام. درباره تشکیلات ایل‌های دوره باستان (مادها، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان) اطلاعات موثقی در دست نیست. اما این مطلب پذیرفتنی است که ورود اقوام آریایی از مرزهای شمالی و شرقی کشور، خود انگیزه های معیشتی داشته است و آنان به امید دستیابی به آب و علوفه و اقلیم مناسب به این سرزمین مهاجرت کردند، زیرا پس از ورد ابتدا به نواحی معتدل کوهستانی بویژه زاگرس وارد شده و از مراتع غنی و سرسبز همراه با آرامش حاکم بر منطقه برخوردار گردیدند.

قوم پارس در جنوب، ماد در غرب و شمال غربی و پارت در خراسان مهمترین گروههای آریایی کوچ نشین بوده اند، که پس از استقرار در منطقه، تشکیل حکومت دادند. اما در دوره بعد از اسلام گسترش زندگی کوچ نشینی و تحویل و تکامل آن در ایران به مراتب از دوره ی قبل چشمگیر تر است؛ زیرا در این دوره باز شدن مرزهای کشور به روی اقوام مختلف و برقراری ارتباط قوی بین این اقوام و مردم بومی، خود در توسعه کوچ نشینی در بخشهای مختلف کشور نقش داشته است. گاهی قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بعضی از اقوام آنچنان بالا می گرفت که به حاکمیت سیاسی و تشکیل حکومت منجر می شد؛ مانند صفویه، قاجاریه، مغولان، تیموریان و... ایل‌هایی قوی و پرجمعیت نظیر قشقایی، بختیاری، شاهسون و افشار، طوایف و گروههای کوچکتر را در خود جذب کرده و اتحادیه های بزرگ ایلی تشکیل می دادند و با یکدیگر به رقابت می پرداختند (یکهارت لارنس، ت، ۱۳۶۸).

در زمان فتح اسلام ورود طوایف عرب از سمت خوزستان و فارس تا مرزهای ترکستان و خراسان حایز اهمیت است، بویژه در سده های ششم و هفتم هجری که چادرنشینان مغول بنا به انگیزه های سیاسی و نظامی وارد بخشهای مختلف کشور شده و موجب استقرار ترکمنها، شاهسونها، قشقاییها، قاجارها، ذوالقدرها و تکه لوها در بخشهای گوناگون گردیدند. امروزه این طوایف در پیدایش و شکل گیری تشکیلات جمعیتی، عوامل فرهنگی و نیروهای اقتصادی هر ناحیه نقش بسزایی ایفا می کنند.

در چهل سال اخیر مسائل ایلها و عشایر جز مسائل عمده مملکتی و گاه از مهمترین مسائل روز بوده است. با دگرگونیهایی که در وضع سیاسی کشور به وجود آمد دولت مرکزی اقتدار یافت و تمام امور مملکت در حوال محور دستگاه دولت اداره و قدرتهای محلی از میان برداشته شد. زیرا هر یک از ایلها با به دست آوردن قدرت خواهان گسترش سلطه خود و در اختیار گرفتن حکومت مرکزی بودند. در ابتدا این کار با مقاومت شدید از طرف ایلها روبه رو شد، ولی سرانجام دولت توانست ایلها را به اطلاعات از تشکیلات و سازمانهای اداری مملکت وادارد (مستوفی الممالکی، ۱۳۷۷).

در بین سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۶ ه.ش سازمان ایلات و عشایر وابسته به نخست وزیری در ایران تشکیل شد و با برنامه ریزی وسیع در ابقا و تشویق عشایر برای ادامه اقتصاد دامداری سعی شد. از دیر باز ایلها خود را برای حفظ موقعیت و منافع خویش و گاه برای تجاوز به گروههای دیگر مجهز می ساختند و اسلحه جز جدایی ناپذیر هر فرد عشایری است و آن را چون ناموس خویش می شمارد و از آن موقعیت مراقبت می کند. از آنجا که فرد ایلی محافظ نیرومندی است خود را موظف می داند تا همیشه مجهز و آماده باشد. این حس آمادگی همیشگی و ترس از تجاوز و همچنین زندگی سخت و پرمشقت کوچ سالانه در رویحه او اثر گذاشته و او را به صورت فردی بسیار جنگجو بار آورده است. این آمادگی برای نبرد تا آنجا قوت نگرفته است که اغلب برسر امور کوچک و گاه بر سر جاننشینی خان یا یک کلانتر بین خود افراد ایل نیز نبرد و کشتارهای خونین در می گیرد.

در طول قرنهای گذشته، امر سربازگیری به صورت امروزی متداول نبود و در زمان جنگ هر منطقه و در نتیجه ایلهای آن موظف به فرستادن قوا برای کمک به دولت مرکزی بودند. بعد از صفویه در زمان حکومت افشاریه و قارچاریه چون اغلب ایلها قصد سرکشی داشتند و مزاحمت‌هایی پیش

می آوردند، قرار بر این شد که همیشه تعدادی سوار از ایلها به مرکز حکومت فرستاده شوند تا به صورت گروگان در رکاب شاه یا ولیعهد باشند (همان منبع).

همانطور که گروهی سوار در اختیار دولت وقت قرار می گرفت، در خود ایل نیز گروهی تفنگچی و سوار کار به عنوان نیروی دفاعی ایل وجود داشتند. شناخت ترکیب این گروهها و اینکه چه تعدادی از آنان به خانواده های مشخصی وابسته بوده و چه تعداد به امر جنگ و نبرد پرداختند و چه تعدادی از آنان در حین اشتغال به دامداری و سایر کارها در مواقع ضروری مجهز گشته و آماده نبرد می شدند مهم است. نحوه برخورد با مأموران اداره نظام و نظر افراد ایل درباره نظام وظیفه و خدمت سربازی نیز جای مطالعه دارد.

یادآوری می شود که بعد پیروزی انقلاب اسلامی ایران تغییرات عمده ای در کادر رهبری و سازمانهای ایلی در مملکت به وجود آمد که به موجب آن نقش اداری و نفوذ خانها و کلانتران در اداره ایلها از بین رفت و کلیه مسائل حقوقی و داخلی عشایر با قوانین مدنی و شرعی کشور مطابق شد و شوراهای عشایری اداره امور رسیدگی به مسائل عشایر را بر عهده گرفتند.

نظام سیاسی کوچ نشینان

الف) مبانی اکولوژیکی و اجتماعی نظام سیاسی کوچ نشینان

علی رغم نقش و اهمیت کمی و کیفی ایلات و عشایر در تاریخ، سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعهی ایران، متأسفانه باید اذعان کرد که این «جامعهی سوم» بس ناشناخته مانده است و پژوهشهای مردم شناسی و مردم نگاری در این عرصه بسیار اندک است که از این میان نیز سهم عمده از آن پژوهشگران «بی غرض» یا «با غرض» خارجی است.

بررسی و شناخت ایلات و عشایر و تبیین پدیدهی «کوچ نشینی شبانی» در ایران در دوران معاصر توسط پژوهشگران خارجی آغاز شد و نخستین تحلیلهای مردم شناسی توسط آنان صورت گرفت.

تحلیلهای و مونوگرافیهای مردم شناسان خارجی را می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: گروه نخست، پژوهشگرانی هستند که بر مبنای بینش مارکسیستی به تبیین پدیدهی ایلات و عشایر در جامعه ایران پرداخته اند.

گروه دوم، پژوهشگران غربی (آمریکایی) می باشند که به ویژه در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۳ با اشتیاقی حیرت انگیز به تک نگاری و تحلیلهای تطبیقی جماعات عشایری ایران دست یازیدند.

پژوهشگران مارکسیست بر مبنای الگوی ماتریالیسم تاریخی که گذار جامعه بشری را از پنج فورماسیون کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم عام و مطلق می انگارد وارد این پهنه شدند، ولی وجود قالب نظری واحد سبب وحدت برداشتهای آنان نشد و در میان این گروه از محققین اختلاف نظر فراوان است.

محققین متقدم مارکسیست، ایلات و عشایر ایران را بقایای فورماسیون کمون اولیه می انگاشتند و در این دآوری به ساختهای عشیره ای و پدر سالاری نظر داشتند. به طور مثال، تاردوف ایران شناس شوروی پنج ویژگی مشترک زیرین را برای جماعات عشایری ایران قائل بود:

۱. در جامعه قبیله‌ای تولید غله مقام دوم را داراست.

۲. مرتع و گله از نقش تعیین کننده‌ای برخوردار است.

۳. تقسیم کار، مناسبات تولیدی و بهره کشی بر مبنای استفاده مشترک از مراتع قرار دارد.

۴. بقایا و آثار نظام کمون اولیه دوران متمادی به حیات خود ادامه داده است.

۵. بر مبنای شیوه زیست کوچ نشینی جنگی، حاکمیت رهبران و آریستوکراسی طایفه‌ای مدت مدیدی تداوم یافته است.

ولی به تدریج با توجه به وجود ساختارها و مناسبات طبقاتی و اشرافی و حتی کاستی در برخی ایلات در میان محققین متأخر مارکسیست این نظر شکل گرفت که پدیده ایلات و عشایر ایران گونه‌ای از فئودالیسم است؛ با همان ویژگیهای عام نظری.

ب) روانشناسی اجتماعی کوچ نشینان

ابن خلدون به پدیده‌ای بنام «روان اجتماعی» «روان جمعی» و «روانشناسی قومی» باور دارد و در تبیین روانشناسی اجتماعی، جماعات شهرنشین و بادیه نشین بحث جالبی را ارائه می‌دهد.

دیدگاه ابن خلدون اولاً تطبیقی است و او به مقایسه خلق و خوی بادیه نشینان و شهر نشینان می پردازد و ثانیاً دیدگاه ارزشی است. زیرا ابن خلدون جانبدارانه برخورد کرده و به نحو بارزی خلق و خوی بادیه نشینان را بر شهرنشینان ترجیح می‌دهد و آن را «اصیل»، «فطری» و «طبیعی» می‌شمرد. رئوس نظریات او در باب روانشناسی اجتماعی ایلات و عشایر چنین است (شهبازی، ۱۳۶۹).

۱. بادیه نشینان به خیر و نیکی نزدیکترند تا شهرنشینان: این حکم روانشناختی دارای دو مبنای طبیعی و اجتماعی است.

مبنای طبیعی این است که کوچ نشینان به «فطرت نخستین نزدیکترند و از ملکات بدی که در نتیجه فزونی عادات ناپسند و زشت در نفوس نقشی می بندد دورتر می باشند و بنابراین بطور وضوح معلوم است که چاره جویی و درمان آن نسبت به شهرنشینان آسانتر است.»

مبنای اجتماعی این است که کوچ نشینان بنا به شیوه زیست و شیوه معیشت خود به سختی و قناعت خو گرفته و معیشت آنها در حد نیازهای اولیه شان است و لذا آلوده به خوی های ناپسندی که بر خاسته از تجمل و رفاه و فزون خواهی است نشده اند. در حالی که شهرنشینان «پیوسته در انواع لذتها و عادات تجمل پرستی و ناز و نعمت غوطه ورنند و به دنیا روی می آورند و شهوات دنیوی را پیشه می گیرند. نهاد آنان به بسیاری از خوبیهای نکوهیده و بدیها آلوده شده است و به همان اندازه که خوبیهای ناپسند و عادات زشت در نهاد آنان رسوخ یافته از شیوه ها و رفتارهای نیک و نیکوئی دور شده اند، به حدی که از میان آنان شیوه های شرمندگی و سنگینی هم رخت بر بسته است.»

۲. بادیه نشینان از شهر نشینان دلیرترند: علت آن است که شهرنشینان امر دفاع از خویش را به حکومت و دستگاههای اجرایی واگذار کرده و در پناه برجها و باروها غنوده اند و لذا غریزه دفاع و صیانت نفس در آنها فروکش کرده و نسلهای متمادی بر این سرشت تربیت شده اند. در مقابل در کوچ نشینان کارکردی غریزی دفاع و صیانت نفس محفوظ مانده و پرورش یافته و به «غیر» واگذار نشده و آنها همواره مسلح و مجهزند.

۳. گردنفرای کوچ نشینان: شهرنشینان از آنجا که تابع احکام عرفی هستند، ممارست در این تبعیت روح سرسختی و دلاوری آنها را در هم شکسته و آنان را بر خلق و خوی تمکین گری و استکبارپذیری پرورش داده است. در حالی که کوچ نشینان به طور فطری تابع احکام شرعی هستند و بر مبنای فطرت خود مراعی آداب اجتماعی می باشند. از این رو سرسختی و دلیری و نیرومندی ایشان مانند پیش همچنان استوار و پایدار بوده و چهره شهامت و دلیری ایشان را ناخن تادیب و فرمانبری نمی خراشید.

۴. «عصبیت» کوچ نشینان: از دیدگاه ابن خلدون ویژگی «روان اجتماعی» بادیه نشینان چیزی است که او آنرا «عصبیت» می نامید. این «عصبیت» بر «پیوند نسبی و وابستگی خاندانها به یکدیگر» مبتنی است. این «عصبیت» فراتر از یک پدیده روانشناختی صرف بوده و دارای کارکرد اجتماعی است و صیانتگر حیات قبیله ای و انسجام و خود بودگی عشیره ای می باشد. کارکرد دفاع و صیانت نفس

که در شهرنشینان به حکومت سپرده شده، در کوچ نشینان به عهده آحاد مردم است و این کارکرد تنها بر اساس «عصیبت» خویشاوندی می تواند اعمال شود.

۵. استوار در پیمان و سوگند: همپیمانی (ولا) و همسوگندی (حلف) نیز برخاسته از خویشاوندی جماعات کوچ نشین است و از این رو است که در ایلات و عشایر مسئله پیمان، میثاق و سوگند از استواری و ارزش خاصی برخوردار است.

ج) سازمان اجتماعی کوچ نشینان

از دیدگاه ابن خلدون سازمان اجتماعی ایلات و عشایر، بر خلاف شهرنشینان که بر «تعلیمات عرفی» و حکومت از بالا مبتنی است: از فطرت بر جوشیده و از این رو او سازمان اجتماعی این جماعات را «نظام طبیعی» می داند. سازمان اجتماعی ایلات و عشایر بر «عصیبت» خویشاوندی مبتنی است و لذا «بادیه نشینی جز برای قبائلی که دارای عصیبت اند، میسر نیست.» زیرا «دفاع و حمایت از قبیله مصداق پیدا نمی کند مگر هنگامی که در میان آنها عصیبت باشد و همه از یک خاندان و یک پشت باشند، چه از این رو شکوه و قدرت ایشان نیرو می یابد و بیم آنان در دل دیگران جای می گیرد، زیرا غرور قومی هر یک از افراد قبیله نسبت به خاندان و عصیبت خود از هر چیز مهم تر است» (همان منبع).

بر مبنای این سازمان اجتماعی مبتنی بر نظام عشیره‌ای ابن خلدون فلسفه سیاسی خود را پی می ریزد. او سازمان سیاسی ایلات و عشایر را خاستگاه «دولت» می داند و تشکیل حکومتها و کشورداری و فرمانروائی را غایتی می شمرد که سازمان سیاسی قبیله ای به سوی آن رهسپار شد. بر پایه مقدمات فوق، ابن خلدون قوانین عامی را ارائه می دهد که در جوامع گذشته چه شرق و چه غرب مصداق داشته و آن تشکیل امپراطوریهای عرفی (Nations) از درون اقوام «طبیعی» انجامیده است. عصیبت قبیله‌ای فی نفسه به سوی فرمانروائی و کشورداری متمایل است و به گفته ابن خلدون دومی غایتی است که اولی به سوی آن رهسپار است، زیرا «غلبه و قدرت و مدافعه بیگمان از راه عصیبت پدید می آید چون غرور قومی و حس حمایت و دفاع مشترک و جانسپاری هر یک از افراد در راه یاران خویش از نتایج عصیبت است».

این نخستین گام در تشکیل «دولت» است، ولی ابن خلدون معتقد است که پس از تشکیل و تحکیم «دولت» و اعمال سلطه و اقتدار خویش از راه عصیبت، آنگاه که فراخنای قدرت وی حیطه

پهناوری را در برگیرد و اهرم های سلطه و تامین «نظام اجتماعی» فراهم شود، از عصیت قبيله ای بی نیاز می گردد و حاکم می تواند با اهرم های جدید دیوانسالاری سلطه خویش را تامین کند.

این فرایندی است که در حکومت های خاستگاه قبيله ای در ایران مشاهده می شود. بطور مثال می توان به حکومت های سلجوقی، ایلخانان مغول، صفویه و قاجاریه اشاره کرد. در نمونه صفویه می بینیم که این دودمان بر پایه اقتدار مذهبی خویش، نخست بر مبنای ائتلاف ایلات قزلباش (روملو، شاملو، استاجلو، تکلو، قره مانلو، قاجار، ذوالقدر، افشار) در آغاز قرن دهم هجری به قدرت سیاسی دست یافت، ولی با تحکیم سلطه خویش در عهد شاه عباس اول او باتشکیل دیوانسالاری نظامی و حکومت عرفی و ملی قدرت طوایف قزلباش را زیرکن ساخت.

در ایلات و عشایر ریاست معمولاً در دودمان یا عشیره خاصی برقرار است. این پدیده ای است که در اکثر جماعات عشایری مشاهده می شود و توجه مردم شناسان را به خود جلب کرده است. ابن خلدون این پدیده را چنین تحلیل می کند:

باید دانست که هر تیره ای از قبائل هر چند از لحاظ خاندان عمومی خویش از یک گروه جمعیت باشند باز هم در میان ایشان عصیت های دیگر در خاندان های خاص وجود دارد که پیوند و وابستگی آنان نسبت به خاندان و نسب عمومی مستحکم تر و نزدیکتر است، مانند یک عشیره یا اعضای یک خانوار و یا برادرانی از یک پدر، نه پسر عموهای نزدیک یا دور. چنین گروهی از یکسو به نیای نزدیک خودشان و سرسلسله قبيله نزدیکترند و از سوی دیگر با کلیه عشایری که در دودمان عمومی با آنها شرکت دارند وابسته می باشند و در نتیجه هم مشمول غرور قومی خاندان مخصوص خود می باشند و هم کلیه اعضاء دودمان عمومی غرور قومی خویش را نسبت به آنان نشان می دهند.

بر مبنای همین «اصل عصیت» بعنوان اصل بنیادین سازمان اجتماعی ایلات و عشایر، است که در جماعات عشایری ریاست بیگانه قابل پذیرش نیست.

نظام سیاسی چه در جوامع ابتدایی و چه در جوامع نوین دارای دو هدف اصلی است که عبارتند از: الف: برقراری نظم در داخل جامعه ب: دفاع از تمامیت ارضی و حقوق افراد در مقابل بیگانگان. تشکیلات سیاسی کوچ نشینان ایران با توجه به دو جنبه فوق و با توجه به عوامل اکولوژیکی و اجتماعی شکل می گیرد. فردریک بارث مردم شناس بلژیکی که تجزیه و تحلیل جالبی درباره ی تشکیلات سیاسی کوچ نشینان جنوب غربی آسیا از جمله ایران به عمل آورده است، به عواملی که

در تشکیلات سیاسی کوچ نشینان این منطقه از جهان دخالت دارند، اشاره نموده و می نویسد: (همان منبع).

با این وصف در تمام منطقه مورد بحث در اصل و پایه تشکیلات سیاسی آنها وجود برخی منافع دسته جمعی و مشترک اساسی را باز می یابیم. این منافی است که تمام اعضاء جوامع چادرنشین که در قلب سازمانها مجتمع گشته اند در آن سهم می باشند. این منافع مشترک شامل دفاع از خود جامعه، حقوق مربوط به چراگاههای مشترک و ترتیباتی است که برای ایجاد سهولت و همکاری در موقع کوچ های بزرگ صورت می پذیرد. با وجود آنکه این منافع، همگی دارای همان اهمیت نسبی در مناطق مختلف نیستند، می توان آنها را به صورت یک منبع که سبب پیدایش سازمانهای ایلی گردیده اند مورد نظر قرار داد (کیاوند، ۱۳۶۸).

گاه نیز پیش می آید که ایلی در طی مسیر خود از بعضی محیط هایی که ناامنی به نحو مخصوصی در آنجا خطرناک جلوه گر می شود عبور نماید و این امری است که آنها را مجبور می کند به طور موقت به بعضی فرمهای مخصوص تشکیلاتی و سازمانی متوسل شوند، نظیر کاروانهای بزرگی که چادر نشینان در موقع عبور از نواحی ایلیاتی پاکستان غربی، که فاقد سازمانهای دولتی هستند تشکیل می دهند.

علاوه بر این طبیعت دارایی و اموال چادرنشینان چنان است که منحصراً تشکیل اموال و اشیاء منقول را می دهد و به راحتی قابل دزدیدن و ربودن می باشد در حالی که به عکس زمینهای مربوط به کشت کاران و محصولات کشاورزی برداشت نشده ایشان در معرض چنین خطری نیست، در نتیجه طبیعت اموال چادرنشینان چنان است که آنها را در برابر دزدی آسیب پذیر می سازد و بالاخره جابجا شدنهای همیشگی که مشخص چادرنشینی است، آنها را ملزم می سازد که منحصراً سیستم دفاعی مربوط به گروه را متکی بر سازمان سیاسی و نظامی خویش سازند.

چادرنشینان بر خلاف یکجانشینان نقاط حاشیه ای آسیای جنوب غربی نمی توانند به استحکامات دفاعی دائمی تکیه نمایند، بلکه با تامین و ذخیره مهمات، برای افزایش قدرت دفاعی، قدرتی که به طور کامل متکی بر روی تعداد نفراتی است که آنها می توانند به کمک تشکیلات سیاسی ایل در اختیار داشته باشند، وضع دفاعی خود را تامین می نمایند.

از طرف دیگر چادرنشینان دارای منافع مشترکی بر روی مسیرهای مشاعی هستند که شامل منطقه مخصوص یک ایل یا تیره ای از آن می باشد. وجود این منافع مشترک سبب می شود که آنها به صورت یک واحد متشکل در سراسر محیط زندگی خویش ظاهر شوند. مبنای این حقوق دسته

جمعی هر چه می خواهد باشد، اهمیتش در این است که کسب کنندگان آن قادر هستند از تجاوز و تخطی دیگران بر روی قلمرو مربوط به خود جلوگیری نمایند. به عبارت دیگر آنها دارای و ثروت خویش را توسط یک تشکیلات مناسب حفظ می نمایند.

از طرف دیگر ایجاب می نماید که حتی در داخله خود گروه نیز برای اطمینان در امر تقسیم چراگاههای فصلی و از میان بردن مرافعه ها و کشمکش هایی که میان اعضای گروه بر سر استفاده از چراگاه ها پیش می آید. توقعات و امیال افراد را در اختیار گرفت و کنترل نمود. چنان که تشکیلات ایل نقش مزبور را نیز به عهده دارد.

همانطوری که پیداست فردریک بارث نظام سیاسی کوچ نشینان را وابسته به عوامل اکولوژیکی و نحوه‌ی امرار معاش آنان می داند. شکی نیست که عوامل اکولوژیکی در چگونگی نظام سیاسی کوچ نشینان دخالت دارد، اما از طرفی نباید عوامل اجتماعی را در این میان نادیده گرفت. در گذشته یعنی پیش از آنکه تکنولوژی پیشرفته موجب برتری جامعه یکجانشین (شهر و روستا) بر کوچ نشینان گردد، روابط بین این دو کاملاً متفاوت بود. چنان که کوچ نشینان مناطق مختلف ایران دارای قدرت بودند و حکومت مرکزی بر خلاف امروز چندان در زندگی روزمره‌ی آنها دخالت نمی کرد. از آنجایی که حکومت مرکزی اغلب قادر به تامین امنیت در بین کوچ نشینان نبود. آنها ناگزیر بودند برای دفاع از منافع خود به همان شیوه‌ی سنتی یعنی نظام قبیله ای که متجاوز از چند هزار سال سابقه داشت، متکی باشند. نظام قبیله ای حتی پیش از آغاز کشاورزی و کوچ نشینی وجود داشته و متجاوز از ده ها هزار سال سابقه دارد. این نظام ساخته و پرداخته دورانی است که هنوز دولت به مفهوم واقعی به وجود نیامده بود و قبیله بزرگترین واحد اجتماعی به شمار می رفت. به عبارت دیگر بر خلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند کوچ نشینی و نظام سیاسی قبیله‌ای یا ایلی لازم و ملزوم یکدیگر نیستند. یعنی در صورتی که امنیت اجتماعی وجود داشته باشد گروهها می توانند کوچ نشین باشند بدون آنکه دارای نظام ایلی یا قبیله ای باشند. همچنین بر عکس جوامع مختلفی یافت می شوند که کوچ نشین نیستند اما نظام قبیله ای دارند (همان منبع).

به هر حال آنچه مسلم است نیاکان ما یعنی اقوام ایرانی که بین ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. مردمی دامدار و کوچ نشین بوده و از نقاط قبیله ای برخوردار بوده‌اند. به طوری که از اوستا، کتاب مقدس باستانی ایرانیان و همچنین سایر نوشته ها برمی آید. در زمان باستان اصطلاح «زنتو» (zantu) که معادل طایفه - قبیله و یا ایل بوده به کار برده می شده است. هر

زنتو شامل تعدادی «ویس» (Vis) یعنی تیره بوده و بالاخره هرویس از تعدادی «نمانه» (Nmana) یا به اصطلاح پارسی باستان «توما» (Tauma) یعنی خانوار تشکیل می شده است. بنا به گفته‌ی دیاکونوف نمانه به معنی خانه و مسکن و همچنین «خاندان و خانواده» می باشد که شامل خانواده پدر شاهی یا متعلقات خانوار منجمله بردگان بوده است و در راس آن پیر یا (پدر شاه) و یا «خانه خدا» قرار داشته است. علاوه بر این به طوری که پروفیسور فرای می نویسد: ظاهراً در راس هر قبیله یا زنتو یک رهبر قرار داشته (احتمالاً مانند خانهای معاصر) و نیز هرویس دارای سرپرستی بوده است. این نوع نظام قبیله ای همان طوری که خواهیم دید، تا زمان ما باقی مانده است. به طوری که کوچ نشینان امروزی دارای نظامی مشابه می باشند.

نظام سیاسی کوچ نشینان تا حد زیادی براساس روابط خویشاوندی است و حکومت به عنوان پدیده ای جدا از این روابط وجود ندارد. همانطوری که پیش تر سخن به میان آمد، ساخت اجتماعی کوچ نشینان به ترتیب از کوچکترین واحد یعنی خانوار شروع و به ایل که بزرگترین واحد است ختم می شود. برای آنکه برداشت درستی از وضع سیاسی کوچ نشینان ایران داشته باشیم، ابتدا نظام سیاسی سنتی آنها را بررسی نموده و سپس به دگرگونی ها و نظام سیاسی کنونی آنها اشاره می کنیم.

تشکیلات سیاسی سنتی طوایف و ایلات ایران

تشکیلات سیاسی کوچ نشینان از نیم قرن پیش به این سو به تدریج دچار دگرگونی شدیدی شده است. در گذشته کوچ نشینان به صورت طایفه، ایل و کنفدراسیون ایلی سازمان یافته بودند و ما هم به همین ترتیب ابتدا بحث را از طایفه شروع می کنیم:

۱) طایفه

طایفه کلمه‌ای است عربی و عبارت است از یک واحد سیاسی در بین کوچ نشینان که از اجزاء کوچکتری به نام تیره، اولاد یا دودمان و بالاخره خانوار تشکیل می شود. رکن اساسی طایفه تیره است که افراد آن به صورت یک واحد سیاسی - اجتماعی و در محدوده معینی به سر می‌برند. همانطوری که پیش تر گفته شد هر تیره دارای یک هسته مرکزی است که از تعدادی افراد که دارای نیای مشترکی هستند تشکیل شده و از این رو روابط خویشاوندی نقش اساسی را در این میان بازی می کند.

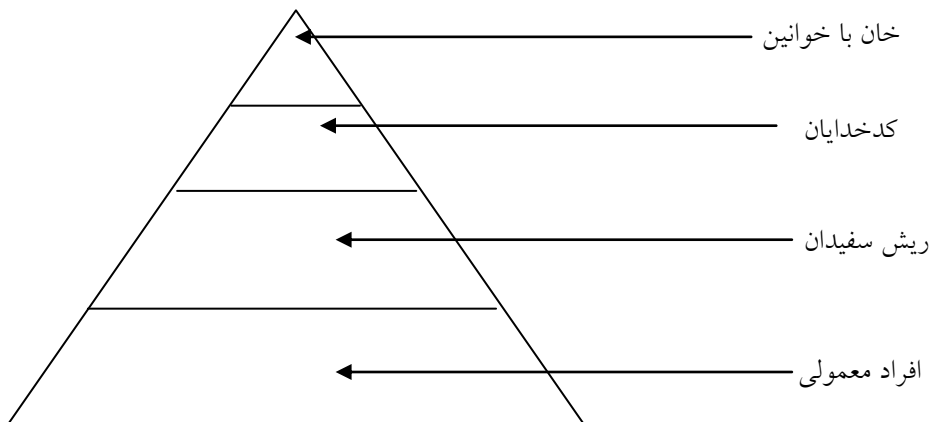
روابط بین تیره‌ها براساس ضوابطی است که در آن حقوق هر تیره و سرزمین آن تعیین شده است. معمولاً در بین تیره‌ها یک تیره بنا به علل مختلف، مانند داشتن نیروی انسانی بیشتر و یا عوامل تاریخی سایر تیره‌ها را تحت نفوذ خود در می‌آورد. اما با این وجود تیره‌ها از راه بیعت و دسته‌بندی سعی می‌کنند از قدرت تیره یا تیره‌های نیرومند بکاهند (مستوفی الممالکی، ۱۳۷۷).

رهبری در داخل طایفه به این صورت بود که اولاً در راس هر اولاد یا دودمان ریش سفیدی که به نحوی مورد قبول اعضا بود قرار داشت. وی قدرت اجرایی نداشت ولی شرایط زندگی کوچ‌نشینی، آن‌هم در زمانی که نامنی بر منطقه حکمفرما بود ایجاب می‌کرد که اعضاء به حرف او گوش دهند. از طرفی چون اعضاء اولاد یا دودمان با هم خویشاوند بودند، روابط بین آنها و ریش سفید را که با یکدیگر منافع مشترک داشتند مستحکم می‌کرد. قدرت ریش سفید در درجه اول به شخصیت و لیاقت خود او و همچنین پسران، برادران و برادر زادگانش بستگی داشت، در غیر این صورت وی کاری از پیش نمی‌برد. مهمترین وظیفه ریش سفیدان عبارت بود از جلوگیری از اختلافات داخلی و دفاع از حقوق افراد در رابطه با سایر گروه‌ها و همچنین مسائل کوچ و غیره با مشارکت وی انجام می‌گرفت.

۲) ایل

ایل یک واحد سیاسی مستقل و از جهاتی مانند طایفه بود با این تفاوت که:

۱. جمعیت ایل بزرگتر از طایفه است.
۲. دارای سرزمین بزرگتری است.
۳. رهبر یا رهبران از قدرت بیشتری برخوردار بودند.
۴. هر ایل بستگی به بزرگی و یا کوچکی آن از تعدادی طایفه و هر طایفه شامل تعدادی تیره، و هر تیره از تعدادی اولاد، هر اولاد از تعدادی خانوار تشکیل می‌شد.



نمودار بالا نمایانگر سلسله مراتب رهبری در نظام سنتی ایل می باشند و چنان که ملاحظه می گردد در راس ایل یک یا چند خان قرار داشت. در اغلب ایلات یک رهبر قدرتمند به نام ایلخان و یا سردار (در بین بلوچها) بر تمام ایل حکومت می کرد. در موارد دیگر که قدرت متمرکز نبود به جای ایلخان یا سردار چند خان رهبری ایل را به عهده داشتند. مثلاً در بین باصری های فارس تنها یک خان بر قبیله حکمرانی می کرد و حال آنکه در بین طایفه پاپی در لرستان چندخان رهبری ایل را عهده دار بودند. رهبران ایل (از خان یا ایلخان گرفته تا کدخدا و ریش سفید) کاملاً همان وظایفی را که در مورد رهبران طایفه بیان کردیم بر عهده داشتند. تنها تفاوت در این بود که ایلخان یا خوانین در اینجا از نفوذ بیشتری برخوردار بودند و قدرت اجرایی آنها به مراتب بیشتر بود، مخصوصاً در مواردی که ایل فقط یک رهبر داشت. رهبر ایل دارای منشی و تشکیلاتی بود که اوامر او را اجرا می کردند.

۳) بزرگ ایل (کنفدراسیون ایلی)

بزرگ ایل از تعدادی ایل تشکیل شده است که به صورت کنفدراسیون و زیر نظر یک رهبر قدرتمند اداره می شد. کوچ نشینان که به نحوی تشکیل چنین کنفدراسیونی داده اند از قدرت خاصی برخوردار بوده و در سطح مملکتی نیز در امور سیاست دخالت می کردند و در اغلب موارد رهبران آنها در راس مملکت قرار می گرفتند. همانطوری که پیش تر سخن به میان آمد، بزرگ ایل از نظر جمعیت، وسعت سرزمین و دستگاه رهبری در حد یک دولت کوچک بود. (همان منبع)

بررسی نظام سیاسی بزرگ ایل حاکی از آن است که در گذشته خوانین یا کلانتران یک طایفه یا ایل در نتیجه شجاعت، لیاقت و همچنین با توجه به موقعیت زمانی و مکانی بخصوص عدم امنیت در منطقه، توانسته اند با اعمال زور و سیاست، دیگر طوایف و ایلات را زیر نفوذ خود در آورده و تشکیلات سیاسی بزرگی را به وجود آورند. مثلاً ایلات بختیاری که به دو شعبه بزرگ چهار لنگ و هفت لنگ تقسیم می شوند. در زمان ناصر الدین شاه همگی تحت کنترل یکی از خوانین مقتدر به نام حسینقلی خان از ایل دورکی (شعبه هفت لنگ) درآمدند. نامبرده با پشتیبانی دولت و پس از جنگهای خونین با رقیبان خود موفق شد، ابتدا ایلات هفت لنگ و سپس چهار لنگ را زیر سلطه خود در آورده و سرانجام از طرف دولت به عنوان ایلخان بختیاری شناخته و منصوب گردد. حسینقلی خان که به ایلخانی معروف است برادر خود امامقلی خان را به سمت ایل بیگی انتخاب کرد و مدتها با فرماندهان این دو برادر بر تمام ایلات بختیاری حکومت کردند.

سازمان سیاسی ایلات و عشایر ایران

در ایلات و عشایر ایران سه نوع سازمان سیاسی قابل تفکیک است که در طول تاریخ همزیستی داشته بر یکدیگر تاثیر متقابل نهاده و ساختارهای متناسب با خود را ایجاد کرده اند.

الف) سازمان سیاسی مغولی

منظور نوعی سازمان سیاسی در ایلات و عشایر است که در آن، ایل به طور مطلق و براساس یک ساخت کاست گونه به دو بخش «خان» و «طایفه» تقسیم می شود. «خان» یک عشیره و یا دودمان پدر تبارکاست گونه و یک واحد اشرافی ایلی است. «طایفه» برمحور «خان» اتحاد یافته و پیرامون این قطب گرد آمده است. «طایفه» به توده ایل اطلاق می شود که خود مجموعه ای است از گروههای خویشاوندی پدرتبار در درون طایفه نیای واحد وجود ندارد و پیوند خویشاوندی بیشتر سببی است. مجموعه این گروههای عشیره ای ناهمگون «ایل» را تشکیل داده اند. در این واحد اجتماعی، پیوندهای وحدت بخش بیشتر سیاسی-اقتصادی است. خان یک آریستوکراسی نظامی تام و تمام است. بین او با «طایفه» ازدواج صورت نمی گیرد، گاه اتفاق می افتد که خانی از طایفه زن بگیرد ولی هیچ گاه خان به طایفه دختر نمی دهد. در این ساختار «طایفه» دارای مفهومی مساوی با «رعیت» است.^۱

نمونه بارز این ساختار در ایل قشقائی مشاهده می شود. مجموعه ایل پیرامون دودمان پدر تبار «شاهی لو» متحد شده که نیای آن امیر قاضی شاهی لو قشقائی نام داشته است. در مقایسه با دودمان شاهی لو مجموعه ایل «طایفه» خوانده می شوند. طایفه عمده قشقائی یک سازمان نظامی از طوایف جنگجو بوده که بازوی اجرائی و کارگزاران و اگره دودمان شاهی لو بوده اند. علاوه بر آن هر طایفه (بمثابه واحدهای ساختی زیر- ایل) الگوی ساختی فوق را اقتباس کرده و خود به دو بخش «خان» و «طایفه»، با مشخصات پیش گفته تقسیم شد.

ب) سازمان سیاسی عشیره‌ای

منظور آن نوع سازمان سیاسی در ایلات و عشایر است که بر پایه نظام عشیره‌ای (کلان) استوار باشد. در این سازمان سیاسی شالوده ساختار اجتماعی را پیوندهای خویشاوندی پدر نسبی تشکیل

^۱ پرنیا حسن و اقبال آشتیانی عباس (۱۳۶۲). تاریخ ایران، به کوشش محمد دبیرسیاقی، خیام، چاپ دوم، تهران

می دهد و یک واحد پدر تبار یک واحد اجتماعی خود بوده محسوب می شود. مضمون مناسبات اجتماعی با سازمان مغولی متفاوت است و مبتنی بر همیاری و تعاون است تا بر انقیاد و تبعیت و استعباد. تمایزات طبقاتی کم و روانشناسی اجتماعی مبتنی بر «روح جمعی» است و نه جمع گرائی اشرافی. تفاخر تباری در درون جمع کم است و همه خود را از نظر خونی همپراز و «عموزاده» می دانند. نظام بسته کاستی در روابط اجتماعی و یا ازدواج وجود ندارد. در چنین جماعتی رهبری سیاسی تکامل شیخوخیت و ریش سفیدی پدر سالاری و جوشیده از متن جمع است.

درایلات و عشایر ایران، سازمان سیاسی عشیره‌ای گاه در امتزاج با سازمان مغولی وجود دارد، بدین معنا که در رده های پایین و میانی ایل، ساخت قدرت عشیره‌ای است و در سطوح بالای ایل اشرافی و گاه در برخی ایلات و طوایف سازمان عشیره ای یگانه ساخت قدرت است. در میان ترکمن ها، نظام عشیره‌ای و سازمان سیاسی شیخوخیت در سطح ایل برقرار بوده است.

در بین هر ایل چند مرد وجود داشتند که به درایت و نفوذ معروف بودند. این مردان عنوان خاصی نداشتند بلکه تنها یاشول (بزرگتر یا ریش سفید) خوانده می شدند. هر گاه ایل مجبور می شد تصمیمی بگیرد (فی المثل اقدام به جنگ یا صلح با ایل دیگر) ریش سفیدان شناخته شده هر اُبه ابتدا نظر عمومی ابه خود را جویا می شدند و سپس دور هم جمع می شدند تا تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. گاهی در جریان بحث لازم می شد که ریش سفیدان برای مذاکره بیشتر با مردان جماعت خود به ابه باز گردند. زیرا هیچ ریش سفیدی نمی توانست انتظار داشته باشد که مردان ابه او را از تصمیمی که درباره آن با آنها مشورت نشده بود، پیروی کند (همان منبع).

ایلها اغلب به طور عمده از اعضای یک گروه هم‌تبار واحد هستند، گروهی که از نظر تعداد بزرگتر است و تباری دورتر از گروههای تشکیل دهنده ابه ها دارد. بنابراین اغلب ترکمن ها در پیگیری شجره‌النسب پدری خود می توانند به نیائی برسند که مشهور به نیای اغلب ساکنان ابه اوست. به همین ترتیب بیشتر مردم می توانند نیای نسبتاً دورتری را که جد بزرگ اغلب اعضای ایلشان است مشخص کنند.

ج) سازمان سیاسی اشرافی

نوعی آریستوکراسی ایلی است که در برخی قبائل و طوایف ایران تسلط داشته ولی دارای تمایزاتی با سازمان مغولی است. در این ایلات ساختار مغولی (تقسیم ایل به دو بخش کاست گونه «خان» و «طایفه») دارای اصالت نیست و در گذشته دور یا نزدیک وحدت و رهبری سیاسی ایل

بر مبنای دمکراسی قبیله ای تامین می شده ولی به تدریج سازمان سیاسی عشیره ای به پیدایش قدرت متمرکز و مطلقه در دست یک فرد یا خاندان منجر شده و دمکراسی قبیله ای جای خود را به آریستوکراسی قبیله یا داده است.

سازمان سیاسی اشرافی را متمایز با سازمان سیاسی مغولی می دانیم، زیرا در این گونه ایلات ساخت کاستی و یاسا گونه مطلق و نهادی شده توسط سنن و عرف ایلی وجود ندارد و تحرک اجتماعی و حتی انتقال ریاست ایل از یک دودمان، عشیره یا طایفه به دودمان، عشیره یا طایفه دیگر «خان» و خاندان او هر چند از نظر نقش اجتماعی و تئوریت شخصی مقامی چون ایلات نوع اول را یافته و حتی کوشیده تا برای خود تفاخرات نسبی و خونی جعل کند، ولی به هر روی عضو «کلان» محسوب می شود و میان او با «طایفه» پیوندهای خویشاوندی موجود است.

بدون تردید چه پیش از اسلام و چه در قرون اولیه اسلامی در برخی قبائل کوچ نشین ایرانی سازمان سیاسی اشرافی و آریستوکراسی قبیله ای وجود داشته و حتی نیرومند بوده است. همین ساخت مبنای دولت های بزرگی چون عیلام، ماد و پارس و دولت های کوچک محلی پس از اسلام را تشکیل داده است (باسورث، ۱۳۸۰).

پراکندگی فرهنگی و سیاسی در ایلات

در این بخش مسئله ای انسجام فرهنگی و سیاسی قبایل (به عنوان دو عنصر اساسی لازم در ایجاد یک هویت قبیله ای متمایز) و رابطه ای آن با گروه های ایلی ایران بررسی می شود. واقعیت آن است که ایلات ایران میراث فرهنگی مشخص و منسجم ندارند و از نظر سیاسی نیز در مورد روابط قدرت با یکدیگر اختلاف داشتند. مهاجرت های اجباری و گاه به گاه ایلات و سایر گروه های جمعیتی در ایران و نواحی اطراف آن (به ویژه در امتداد مرزها) و نیز ماهیت متغیر هویت های ایلی، وابستگی ها و تغییرات زبانی و فرهنگی باعث شده است تا مشکل بتوان نتیجه گرفت که گروه های دارای عنوان خاص (مثلاً بلوچ، فارس، ترک و کرد) لزوماً فرهنگ ها و ریشه های متمایز هم دارند.

مسئله ای مهاجرت و جابجایی گروه های ایلی در سراسر ایران نه تنها مانع ایجاد فرهنگ های متمایز در میان ایلات شده، بلکه نفوذ گسترده ای اسلام، آداب و سنن ایرانی و ادبیات فارسی در میان گروه های ایلی نیز مانع ظهور فرهنگ های بسته و خاص قبیله ای شده است. این عوامل حائز اهمیت

منجر به بروز تغییرات در فرهنگ، زبان، رابطه‌ی خویشاوندی و هویت متکی بر آن شده است. لوئیس بک درباره‌ی این مراودات و تغییرات فرهنگی می‌نویسد:

مدارک و شواهد نشان می‌دهد که ایلات ایران از گرد هم آمدن جمعیت‌هایی با میراث فرهنگی، زبان و رسوم پراکنده و رابطه‌های خویشاوندی متفاوت به وجود آمده و این پراکندگی فرهنگی هنوز هم در میان ایلات عمده‌ی ایران به چشم می‌خورد. این فرایند در طول تاریخ ایران شکل گرفته و تداوم یافت و همچنان در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی ادامه دارد. ایلات موجودیت‌هایی اجتماعی - فرهنگی با تاریخ تحول خاص خود بودند و اعضای آنها در طول زمان دارای تصورات و برداشت‌هایی از ویژگی‌های فرهنگی خاص شدند. یک چنین برداشت‌هایی در رابطه با منحصر به فرد بودن آنها که کارکردهای سیاسی داشت و غالباً سطحی بود لزوماً باعث از بین رفتن پراکندگی فرهنگی نشد (Kamrava, ۱۹۹۲).

در واقع تقسیمات زبانی، مذهبی و سیاسی عامل مهمی در ایجاد احساس تمایز میان گروه‌های ایلی مختلف ایران بوده است. ایلات ایران گذشته از اختلافات ساختاری از لحاظ زبان، گویش، مذهب و نیز میزان وابستگی به حکومت مرکزی با یکدیگر اختلاف دارند. در ادامه‌ی رقابت‌ها و کشمکش‌های میان ایلات مختلف ایران، تنش‌های درون ایلی نیز نقش مهمی داشته است. فردریک بارت در جریان مطالعه‌ی گروه‌های ایلی جنوب ایران به این واقعیت اشاره می‌کند که یک اختلاف کوچک به آسانی منجر به این می‌شود که بخشی از ایل از آن جدا شود و واحد جدیدی برای خود تشکیل بدهد یا به اردوی دیگری بپیوندد (Barth, ۱۹۶۱).

وجود این گونه رقابت‌ها در میان گروه‌های ایلی، دولت مرکزی را قادر می‌ساخته است تا هر گونه نافرمانی یا شورش در میان آنها را با بهره‌گیری از کشمکش‌های برون‌ی و درونی آنها فرو نشاند. آن‌ل‌مبتون می‌نویسد که قاجارها توانستند برای مدت زمان طولانی بر مسئله قدرت باقی بمانند، زیرا ایلخان‌ها (رؤسای کنفدراسیون‌ها یا بزرگ ایل‌ها) «توان بنیادی» برای متحد شدن علیه آنها نداشتند.

یکی از سیاحان اوایل قرن نوزدهم میلادی در ایران گفته است که پادشاه قادر بود با تحریک خان‌های حسود و تنگ نظر ایلات علیه یکدیگر و ایجاد توازن میان آنها، بقای خود را تضمین کند.

وجود تمرکز و سلسله مراتب اجتماعی - اقتصادی در گروه‌های قبیله‌ای مبانی این نظریه که قبایل را جوامع غیر متمرکز و مساوات طلب می‌داند، سست می‌کند. در اغلب کنفدراسیون‌های ایلی خانواده‌ی ایل خان‌های حاکم با یک ساختار اجتماعی سلسله مراتبی و

متمرکز بر اقشار پایین ایل مسلط بود و کنترل اغلب منابع اقتصادی را در دست داشت. حمایت متقابل دولت و ایلات از یکدیگر باعث تشدید روند این مکانیسم تمرکز و استثمار می شد. روسای ایلات سعی داشتند از طریق تهیه و جعل شجره نامه های معتبر و متمایز برای خود مقام اجتماعی خاص، امتیازات مادی و اقتدار سیاسی خود را حفظ کنند. در دوران قاجار رؤسای ایلات بر بزرگ ایل های خود نفوذ زیادی داشتند. ساختار قدرت درون ایلات عموماً بسیار متمرکز بود و رهبران ایلی از اختیارات فوق العاده ای برخوردار بودند و قدرت شان را مستبدانه بر اتباع خود اعمال می کردند.

ویژگیهای عمده ی گروه های ایلی ایران فاقد ویژگی های اساسی قبیله ای ذکر شده در برخی رهیافتهای انسان شناسانه درباره ی قبیله و قبیله گرایی است. واقعیت آن است که برخی محققان قومیت، قبیله گرایی و کشمکش اجتماعی، مفاهیم روابط خویشاوندی و انسجام فرهنگی را به نادرست در مورد گروه های ایلی سابق به کار می برند تا آنها را گروه های قومی جدید قلمداد کنند. به این ترتیب محققانی که معتقدند هویت های ایلی در تحول اجتماعی - اقتصادی در قرن بیستم تبدیل به هویت های قومی می شود، ایلات را به عنوان گروه های خویشاوند تعریف می کنند تا موجودیت های اجتماعی - سیاسی. اما واقعیت ساختارهای اجتماعی - سیاسی و پراکندگی فرهنگ گروه های ایلی ایران نظیر کردها، آذری ها، فارس ها و ترکمن ها، این ره یافت را تایید نمی کند (Lambton, ۱۹۵۵).

اسکان عشایر و مباحث سیاسی آن

یکی از مسائلی که از گذشته دور حکام و دولتها را به خود مشغول می داشته است موضوع کوچ و جابجایی عشایر در داخله سرزمین و قلمرو دولت ها بوده است که همواره سبب نقل و انتقال گروهی ایلات و عشایر از نقطه ای به نقطه دیگر به وسیله حکام و فرمانروایان گردیده است. این جابجایی ها می تواند دو هدف داشته باشد: (همان منبع).

۱. اگر هدف از جابجایی و اسکان (یکجا نشینی) عشایر، تغییر نظام معیشتی و اشتغال به امر کشاورزی باشد، غالب ایلات و عشایر کوچنده ایران در کنار زندگی کوچ و نظام دامداری سنتی به کشت و زرع محدود نیز پای بند می باشند. این موضوع به ویژه در ایلاتی که از خود دارای زمین و مرتع هستند مشاهده می شود، بنابراین اسکان عشایر با این قصد و نیت مغایر و مخالف با آن چیزی است که ایلات کوچنده پای بند به آن می باشند و آن نه تنها حرکت و جابجایی در راه به

دست آوردن علوفه تازه برای دام، بلکه آزادی در انتخاب نحوه معیشتی است که با فرهنگ سنتی آنان قرین و سازگار است و جامعه ایلی با همه سختی‌ها و دشواری‌ها به آن عشق می‌ورزد.

۲. اگر هدف از اسکان عشایر اعمال نقطه نظرهای سیاسی حکومت باشد (بعد سیاسی) که در شصت سال اخیر به روش‌های گوناگون درباره اسکان عشایر اعمال گردیده است، نه تنها هدف اقتصادی آن مورد نظر نبوده است، بلکه هدف اصلی از اجرای این چنین برنامه‌ای بعد سیاسی آن بوده است چنان که در دوره قاجار هنگامی که فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم کردستان بود عشایر جاف که در شهر زور قلمرو عثمانی (عراق امروز) زندگی می‌کردند، از دولت ایران تقاضای ورود بداخله ایران و تابعیت حکومت ایران را نمودند، شرطی که حاکم کردستان برای قبول تابعیت جاف‌ها پیشنهاد نمود و به آن اصرار ورزید، این بود که عشایر جاف اگر تعهد به تخته قاپو (اسکان) و قبول شیوه زندگی یکجانشینی مبتنی بر کشاورزی و دام‌داری جنبی بنمایند تقاضایشان پذیرفته است و الا نه.^۱

به نظر می‌رسد دلیل اصلی این شرط در آن روز (عصر قاجاریه) این بوده باشد که قبایل و ایلات کوچنده یکی از عوامل بی‌نظمی و ناامنی راههای کاروان‌رو بوده‌اند، از آنجا که امنیت جاده‌ها در حمل و نقل کالا برای جامعه و دولت ارزش حیاتی دارد، از این رو حکومت‌ها سعی می‌کردند به هر نحو ممکن عشایر کوچنده را که بعضاً عامل اصلی بی‌نظمی و ناامنی بودند در مکانی مستقر و آنها را یکجانشین سازند تا با این کار به دو هدف اقتصادی، سیاسی دست یابند. افزون بر این انگیزه‌ی مهم دیگری که در اسکان عشایر وجود داشت و دارد: یکی زیر نظر داشتن ایلات و عشایری است که با استفاده از قدرت خود مدعی حکومت و حاکمیت بر جامعه بودند. توجه به شق دوم بود که در شصت سال اخیر موضوع اسکان عشایر و اعمال آن به مثابه هدفی ناظر بر سیاست عمومی کشور در آمد. نیل به این هدف گاه و بیگاه با اقداماتی همراه بوده است که خصیصه اصلی آن نگرش مجرد و تک‌بعدی بر این دشواری اجتماعی، سیاسی است. از این رو مسئله اسکان (تخته قاپو) عشایر کوچنده با ساخت اجتماعی، سیاسی و قدرت ایلی که ارتباط دارند با دو هدف مشخص مد نظر دولت‌های وقت بوده است (Kamrava, ۱۹۹۲).

۱) اسکان با انگیزه‌های سیاسی و امنیتی

۲) اسکان با انگیزه‌های توسعه و عمران

^۱ کردستان «تحفه ناصری»

هدف اول متوجه بسط هر چه بیشتر نفوذ حکومت مرکزی به منظور ریشه کن کردن قدرت های محلی و منطقه ای و ایجاد امنیت است. از این رهگذر است که «اسکان» به عنوان تنها راه حل حاکمیت دولتها در اقصی نقاط مملکت و تلاشی برای ساخت اجتماعی، سیاسی، قدرت های محلی در برابر نظام سیاسی حکومت مرکزی شناخته شده است، چنان که طی سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ شمسی در زمان رضاخان فشار زیادی برای اسکان ایلات و عشایر ایران به طور کلی وارد آمد. این فشار به وسیله ارتش و ژاندارمری (آن روز امنیه) که بازوهای عمده رژیم پهلوی بود، اعمال می شد.

اشغال نظامی ایران به وسیله متفقین (انگلیس، آمریکا و شوروی) در شهریور ماه ۱۳۲۰ و تبعید رضاخان به خارج از کشور، از هم پاشیدگی حکومت مرکزی را به دنبال داشت. دیکتاتور را آنان که آورده بودند بردند. در نتیجه خوانین و کلاتران و رؤسای ایلات که در بند زندان رضاخانی بودند، آزاد شده و به داخل ایل بازگشتند و عشایر با خراب کردن بناهایی که به منظور اسکان اجباری آنها ساخته شده بود، مجدداً سیاه چادرها را بر پا کردند و زندگی کوچ را از سر گرفتند. هدف دوم از آنجا که به سبب قدرت حکومت مرکزی و تأثیر تغییرات ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی در هرم قدرت سازمان عشایری، انگیزه های سیاسی و امنیتی اسکان نقش خود را از دست داده است از این رو تغییرات بنیانی در نظام عشایری و هدایت آن به سوی کشاورزی و دامداری مدرن (به جای دامداری سنتی) و استفاده از امکانات تازه برای پیشرفت اقتصادی، اجتماعی، سبب گردیده تا دولت ها زیر پوشش عمران و توسعه، عشایر را به اسکان و یکجا نشینی تشویق نمایند.^۱ غیر از دو هدف مذکور انگیزه کوچ را باید در عوامل دیگری که سبب اسکان اجباری گروههایی از عشایر است نیز جست که می توان به عنوان عوامل طبیعی و اجتماعی اقتصادی از آن نام برد. از جمله این عوامل یکی عامل طبیعی و دیگری عامل داخلی (اجتماعی، اقتصادی) است.

الف) عامل طبیعی: در صورت بروز خشکسالی، سیل، شیوع بیماری های دامی کشنده، کمبود علوفه و امثال آن، خانوارهای عشایری تعدادی از دامهای خود را از دست می دهند، حال اگر این تعداد دام از حداقل لازم (۱۰۰ رأس) کمتر شود این خود اولین گام به سوی اسکان و ترک زندگی عشایری مبتنی بر نظام کوچ است. «زمستان سخت سال ۱۳۴۲ که منجر به مرگ دسته جمعی گله های گوسفند شد» نمونه ای از عامل طبیعی است.

۱. ر- ک: عشایر و مساله اسکان- همچنین: عشایر و مسائل توسعه و گزارش بررسی مقدماتی و طرح مطالعه آینده در ایلات کهگیلویه و بویر احمدی. انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.

ب) عامل داخلی (اجتماعی، اقتصادی): از قبیل فقر، غارت گروه‌های ضعیف به وسیله گروه‌های قوی و اختلافات داخلی که سبب می‌گردد بعضی خانوارهای عشایری به مراکز داد و ستد و شهرکهای عشایری در گرمسیر یا سردسیر روی آورده برای همیشه اسکان یابند (امان‌اللهی اسکندر، ۱۳۶۸).

روابط میان ایلات و دولت در ایران

در آثار برخی از دانشمندان علوم اجتماعی غرب نکته‌ای درباره‌ی مسئله‌ی قومیت در جوامع جهان سوم نظیر ایران مسلم به نظر می‌رسد و آن اینکه برای توجیه نظرات خود در مورد تبدیل گروه‌های ایلی گذشته به گروه‌های قومی منسجم فرهنگی مدرن و در کشمکش مداوم با دولت لازم است که ابتدا ایلات گروه‌های منزوی، بسته و آسیب‌ناپذیر در برابر نفوذ فرهنگی و سیاسی خارجی قلمداد شده و سپس بر تداوم روابط خصمانه میان ایلات و دولت‌ها تأکید شود. با این هدف ایلی به عنوان جامعه‌ای «بدوی» و «دولت‌ناپذیر» در چهارچوب تقابل قبیله و دولت معرفی می‌شود.

ایلات گروه‌های منزوی، بدوی و دولت‌ناپذیر نیستند. بر عکس ایلات یا دولت‌های بزرگ و پر قدرت به وجود آورده اندیا خود به وسیله دولت‌ها ایجاد شده‌اند. تاریخ ایران نشان می‌دهد که چگونه این دو نهاد در ارتباط دائم بوده‌اند؛ ارتباطی که لزوماً کشمکش‌آمیز نبوده است بلکه رؤسای ایلات در بسیاری موارد نمایندگان دولت بوده و با ایفای نقش واسطه‌ای میان اعضای ایلات و دولت‌ها از دولت‌ها حمایت مالی و نظامی می‌کردند (Christensen, ۱۹۸۶).

الف) ایلات به عنوان بنیان‌گذاران دولت‌ها

اغلب سلسله‌های محلی و دولت‌های ملکی در ایران بعد از اسلام را گروه‌های ایلی بنیان‌نهادند. سلسله‌های بزرگی چون غزنویان، سلجوقیان، صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه را رهبران ایلات پایه‌گذاری کردند. همه‌ی سلسله‌های حاکم در ایران از سلجوقیان در سده‌ی دهم میلادی تا قاجاریه در سال‌های نخست دهه‌ی ۱۳۰۰ ریشه‌ی ایلی داشتند. حاکمان دولت خود اصولاً رهبران ایلات و یا اعیان آنها بودند. دولت‌ها در ایران تا سال ۱۳۰۴ که نظام پهلوی شکل گرفت. در اثر قدرت ایلی ظهور کردند و بقا و نابودی آنها نیز به قدرت ایلی وابسته بود.

از همان آغاز فتوحات اسلامی در فهرست امپراتوری های مهم نام قبایلی را می بینیم که به فاتحان امپراتوری تبدیل شدند که از مهمترین آنها می توان به سلجوقیان، غزنویان، ممالیک (مصر)، مغولان، تیموریان، عثمانی ها، مغولان (هند)، قزلباش (صفویه) و قاجارها اشاره کرد.

ب) ایلات به عنوان مخلوق دولت ها

در برخی موارد دولت ها خود ایلاتی به وجود می آوردند تا از طریق آنها بتوانند به اهداف خاص دست یابند و به ویژه میان دولت ها و ایلات رقیب توازن قدرت ایجاد کنند. واقعیت این است که هیچ ایلی حداقل در قرون اخیر وجود ندارد که دهد که چگونه تحولات مهم میان ایلات همواره در پاسخ به تحولات در دولت رخ داده است. مارتین وَن بروینسن محقق مطالعات کردی می نویسد: (Chandler, 1968).

طی تحقیقات محلی خود و پیش از آن در جریان مطالعات بعدی منابع تاریخی به تدریج به این امر واقف شدم که ایل بیشتر مخلوق دولت بوده کاملاً از تاثیر دولت به دور مانده باشد. توجه به مسئلهی دولت از مقولات اساسی آثار مطالعاتی در زمینهی ایلات برای پی بردن به نقش دولتها در خلق تبدیل و نابود کردن نهادها و ساختارهای قبیله ای است. در واقع لازمی توجه به نقش ایلات در «ایجاد دولت» درخاورمیانه توجه به این نکته است که دولت ها نیز در «ایجاد ایلات» و نیز نابودی آنها نقش داشته اند. قبایل شاهسون در آذربایجان و خمسه در جنوب ایران دو مصداق بارز در این زمینه اند. شاه عباس صفوی شاهسون را به عنوان یک ایل خاص و وفادار به شخص خود و سلسلهی صفوی به وجود آورد. خمسه در عهد قاجار از اتحاد پنج ایل در مقابل بزرگ ایل قشقایی به وجود آمد.

مداخلهی دولت در شکل گیری و تکامل ایلات نمونه های دیگری نیز در تاریخ ایران دارد. تاریخ سیاسی کردستان در طول پنج قرن گذشته نشان می است تا یک پدیدهی ایجاد شده در فرایند اجتماعی و سیاسی قبل از دولت بنظرمی رسد. برخی کنفدراسیون های ایلی که به آنها برخوردیم وجود خود را مدیون مداخلات سنجیدهی یکی از دولت های بزرگ می دانستند. کردهای شمال خراسان در ایران در سنت های مکتوب خود تاکید می کنند که اجداد آنها که از بخش های مختلف کردستان آمده و نسبت به ایران وفادار بودند در حوالی سال ۱۶۰۰ میلادی به دستور شاه عباس یک کنفدراسیون ایلی جدید به نام چمیشزک، به وجود آوردند.

نکته‌ی مهم و قابل ذکر این است که علی‌رغم این واقعیت‌ها برخی محققان قومیت، حساسیت لازم تاریخی مورد نظر و کن‌بروینسن را برای درک روابط پیچیده میان دولت و قبیله ندارند. نتیجه‌ی این عدم حساسیت آن است که گروه‌های ایلی به عنوان صاحبان فرهنگ‌ها و هویت‌های مشخص معرفی می‌شوند. هویت‌های مشخص قبیله‌ای و قومی در واقع ساخته و پرداخته‌ی ذهن محققان علوم اجتماعی غرب است. به گفته‌ی ریچارد تاپرشاهسون‌های ایران که یک ایل ساخته و پرداخته خواست شاه عباس و وفادار به شخص او بودند، یک نمونه از موارد مستند در خاورمیانه است که مورخان و انسان‌شناسان به آنها هویت قبیله‌ای و قومی متمایز داده‌اند.

علاوه بر مسئله‌ی ایلات به عنوان ایجادکنندگان یا مخلوقات دولت‌ها، بین دولت‌ها و ایلات روابط مستمر وجود داشته است. به طور کلی باید گفت که گروه‌هایی که از آنها به عنوان قبایل نام برده می‌شود در دوران‌های تاریخی هرگز گروه‌های منزوی بدوی و دور از دسترس و تماس با دولت‌ها و یا عوامل آنها نبوده‌اند، در عوض ایلات و دولت‌ها در چهارچوب یک سیستم واحد به خلق و حفظ یکدیگر دست زده‌اند. جوامع ایلی قرون ۱۹ و ۲۰ (و قبل از آن) با جامعه‌ی سازمان یافته پیچیده تری به نام دولت در ارتباط بودند و در حالت انزوا به سر نمی‌بردند.

در این قسمت، جنبه‌های مختلف روابط میان دولت و ایلات را بررسی می‌کنیم و بر این نظریه که:

۱) دولت موقعیت رؤسای ایلات را به رسمیت می‌شناخت.

۲) رؤسای ایلات در مناطق تحت نفوذ خود نمایندگان منصوب از جانب دولت بودند یا به عنوان فرمانداران محلی منصوب می‌شوند.

۳) گروه‌های ایلی از نظر مالی با جمع کردن مالیات دولت را حمایت می‌کردند و تدارک دهندگان اصلی قشون ایران بودند. نمونه‌هایی که در اینجا بررسی می‌شود قابل تعمیم در سراسر ایران است.

همان‌گونه که لوئیس بک اشاره می‌کند، برخی محققان از تضاد میان «سرزمین مخالفت» و «سرزمین حکومت» یا تضاد میان «وضع قبیله‌ای» و «وضع حکومتی» سخن گفته‌اند. اگر چه این مدل‌ها گاه سازه‌های فرهنگی قلمداد شده و بیانگر اوضاع ایده‌آل هستند اما در مورد ایران ارزش تحلیلی محدود دارند، زیرا نشان دهنده‌ی روابط پیچیده‌ی موجود میان ایلات و دولت‌ها در تاریخ ایران نیستند.

در بیشتر دوره های تاریخ ایران، دولت با فراهم کردن منابع و امکانات برای رؤسای ایلات و دادن مسئولیت برقراری نظم و وضع قوانین محلی، جمع آوری مالیات و تشکیل سپاه به آنها و ایفای نقش در انتصاب یا برکناری رهبران ایلی نقش مستقیمی در رهبری ایلات ایفا کرده است. نامه‌ی حسین قلی خان ایلخانی، ایلخان لرهاى بختیاری به ناصرالدین شاه قاجار سند افشا کننده ای است درباره‌ی خدمات ارائه شده از سوی یک رئیس قبیله به دولت: هم اکنون مدت سی سال است که شب و روز در خدمت شما هستم و بر حسب انجام وظیفه و با مشقت فراوان بختیاری های یاغی را همچون روستائیان لنجان بار آورده‌ام. سی و یک نوبت از بختیاری ها مالیات جمع کرده و تحویل داده‌ام که شرح حسابهای آن نیز در دسترس است. شش ماه سال را در اصفهان میان بختیاری ها به نظم امور جمع آوری مالیات مشغول هستم و شش ماه باقی مانده را با همراه با سواره نظام مسلح بختیاری در عربستان [خوزستان] و لرستان به خدمت والی می پردازم.

رهبران ایلات برای اینکه از اختیارات و امتیازات کامل ریاست بر ایل خود برخوردار شوند به حمایت و شناسایی رسمی دولت نیاز داشتند. در کردستان در دوره های آرامشی نسبی بدون حمایت یک دولت مرکزی قوی ممکن نبود رؤسای جاه طلب بتوانند به موقعیت یک رهبر پر قدرت و موثر کنفدراسیون های بزرگی چون شکاک دست پیدا کنند. دولت نیز به نوبه‌ی خود زمانی رئیس ایل را به عنوان تنها رهبر برجسته‌ی بزرگ ایل به رسمیت می شناخت که از وفاداری او نسبت به خود مطمئن می شد (Garthwaite, ۱۹۸۱). ایلات کرد در خراسان و طوایف بلوچستان نیز همین روابط را با دولت ها داشتند. فیلیپ سالزمن از تعدادی از رهبران طوایف کرد (حاکم) در بلوچستان نام می برد که به پادشاه ایران وفادار بودند به عنوان عوامل پادشاه انجام وظیفه می کردند و پادشاه نیز به نوبه‌ی خود آنها را تشویق و حمایت می کرد (Carl Salzman, ۱۹۹۴).

این گونه روابط در اغلب دوره های تاریخ ایران بعد از اسلام وجود داشت. پادشاهان رؤسای ایلات را نمایندگان خود می پنداشتند. در دوران قاجار رؤسای ایلات معمولاً در دربار نماینده ای داشتند که آنها را از مسائل مربوط به خودشان آگاه می ساخت. فتحعلی شاه قاجار شبکه‌ای از وابستگی های خویشاوندی از طریق ازدواج برقرار کرده بود تا خانواده خود را با خانواده‌ی رؤسای ایلات بزرگ و مهم پیوند دهد. رؤسای ایلات در واقع نماینده‌ی جامعه‌ی خود نزد دولت بودند. فردریک بارت می نویسد: «شاید مهم ترین نقش رئیس ایل این بود که در رابطه با دولت نماینده ایل خود باشد.» بدین ترتیب، رؤسا از نظر اعضای ایل، نمایندگان قدرت دولت بودند و در عین حال مدافعان حقوق ایل در مقابل دولت به شمار می آمدند (همان منبع).

ایلات ایرانی، به ویژه بزرگ ایل ها، رهبران پر قدرت و ثروتمندی داشتند که بخشی از نخبگان ایرانی بودند و در سیاست گذاری ها محلی و ملی مشارکت داشتند. آنها از طریق نفوذ محلی و نفوذ در دربار، قدرت فوق العاده ای در مناطق تحت فرمان خود به دست می آوردند. مثلاً ایلخان لره های بختیاری نه تنها رهبر رسمی کنفدراسیون، بلکه والی چهارمحال و بختیاری در غرب ایران نیز بود. رهبران بختیاری مشاغل مهمی داشتند به طوری که صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری پس از انقلاب مشروطه ی ایران به ریاست دولت رسید. به همین ترتیب ایلخان کنفدراسیون قشقایی، بارها مناصب حکومتی مهم فارس را احراز کرد. در بسیاری از موارد رؤسای ایلات از سوی دولت به عنوان حکمرانان محلی به مناطق دیگر ایران اعزام می شدند. دو تن از رهبران ایلات ترکمن، یعنی ساهولی خان پورناک و محمدخان موصللو در عهد صفوی بترتیب فرمانداران خراسان در شرق و سیستان در جنوب شرقی ایران بودند. انتصاب رهبران ایلات کرد، ترک، بلوچ و ترکمن و سایر رهبران ایلات به مشاغل حکومتی در سایر بخش های ایران (و بنابراین دوازده مناطق ایلی آنها) از سوی دولت، استراتژی سنجیده ای بود که مانع از شورش آنها می شد و در عین حال آنها را بیش از پیش به حمایت دولت وابسته می کرد (امان اللهی، ۱۳۶۸).

از نظر تاریخی، گروه های ایلی با جمع آوری مالیات های سالانه و تدارک نیروهای نظامی در استحکام دولت و دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی مشارکت می کردند. کمک مالی به دولت وظیفه ی مهم آن دسته از رؤسای ایلات بود که به عنوان رهبران گروه های خود به رسمیت شناخته شده بودند. این مساعدت نشانه ی وفاداری آنها به دولت نیز محسوب می شد. رئیس ایل وظایفی در قبال دولت بر عهده داشت که بر آن اساس به جمع آوری مالیات و تدارک نیروی نظامی برای دولت می پرداخت و بدین گونه با برخورداری از حمایت دولت موقعیت خود را به آسانی حفظ می کرد.^۱ رهبران ایلات به ویژه رؤسای موفق، با برخورداری از حمایت دولت قدرت فراوان یافتند و به بخشی از نخبگان حاکم ایران تبدیل شدند. پادشاهان قاجار براساس یک سنت قدیمی در ایران، موقعیت رؤسای موجود را به رسمیت می شناختند و چنانچه رئیسی برای ایل وجود نداشت کسانی را به این سمت تعیین می کردند. این پادشاهان رهبران ایلات را مسئول جمع آوری مالیات و فراهم آوردن نیروهای نظامی و برقراری نظم و امنیت در مناطق تحت نظر خود می کردند و عقیده داشتند که با اعمال این شیوه رهبران ایلات علیه دولت با یکدیگر متحد

^۱. Tapper, The Conflict of Tribe and State,

نمی شود. چنین رهبرانی ابزار جمع آوری ثروت بودند و در واقع موقعیت خود را تا حدی مدیون واگذاری این امتیاز از سوی دولت به خود می دانستند (همان منبع).

منبع بخش مهمی از درآمدهای دولت مالیات های سالانه‌ای بود که رهبران ایلات از حوزه‌های ایلی و گاه غیر ایلی خود جمع آوری می کردند. آن لمبتون به نقل از رستم الحکما^۱ مطالب جالبی درباره‌ی درآمد حاصل از مالیات‌های اخذ شده از مناطقی نظیر آذربایجان، کردستان، بلوچستان، مازندران، گیلان و دیگر بخش‌های ایران در عصر زندیه در قرن دوازدهم هجری قمری بیان می کند. افزایش درآمد ملی از طریق جمع‌آوری مالیات سرانه توسط رهبران ایلات، برنامه‌ی منظمی بود که در اغلب دوره‌های تاریخ ایران بعد از اسلام به ویژه پس از استقرار سلسله‌های مرکزی و قدرتمند سلجوقیان، صفویه، افشاریه^۲ زندیه^۳ و قاجاریه برقرار بود (Lambton, ۱۹۷۷).

با این همه نقش گروه‌های ایلی در فراهم ساختن نیروهای ایل برای ارتش شاه بسیار مهم تر بود. در واقع تا ظهور دولت مدرن پهلوی اغلب سلاطین ایران ترجیح می دادند برای انجام وظایف نظامی و اداری، بجای صرف هزینه‌های هنگفت جهت تشکیل ارتش منظم و برقراری نظام متمرکز اداری، به کمک های رؤسای ایلات تکیه کنند.^۴ نادرشاه که توانست به هرج و مرج گسترده در ایران پس از هجوم افغان ها و سقوط سلسله صفویه در سال ۱۱۰۱ ش / ۱۷۲۲ م خاتمه دهد. لمبتون سپاه نادرشاه را چنین توصیف می کند:

نیروهای نظامی او عمدتاً شامل افغان ها، افشارها و سایر قبایل ترک شمال شرقی و شرق ایران و تا حدی قبایل گوران پایگاه قاجارها می شد. او همچنین در ارتش خود نیروهای بلوچ و کرد را که مانند افغان‌ها اهل سنت بودند و نیز بختیاری‌ها و دسته‌هایی از مناطق تصرف شده وارد می کرد.

^۱ . محمد هاشم (رستم الحکما) مورخ ایرانی قرن یازدهم هجری در کتاب رستم التواریخ (به تصحیح محمد مشیری، تهران: ۱۳۴۸) جزئیات تحولات اجتماعی - سیاسی عصر زندیه و قاجاریه را ارائه می دهد.

^۲ . نصیرخان یکی از رؤسای قدرتمند بلوچ در قرن هجدهم از سایر بلوچ ها برای نادرشاه مالیات اخذ می کرد. نگاه

کنید به: Selig Harrison, In Afghanistan's Shadow, ۱۶-۱۷

^۳ . برای آگاهی از جزئیات اطلاعات آماری مربوط به درآمدهای دولت در عصر کریم خان زند، نگاه کنید به:

John R. Perry, Karim Khan Zand: A History of Iran, ۱۷۴۷-۱۷۷۹, (Chicago: The university of Chicago press, ۱۹۷۹), ۲۲۹-۲۳۷

کریم خان زند که خود کرد بود و پس از سقوط سلسله‌ی افشار پادشاه ایران شد، قدرت خود را بر پایه‌ی نیروهای موجود قبایل استوار ساخته بود. حامیان او نخست قبایل کرد و لر غرب ایران بودند. به دنبال موفقیت او ایلات ترک آذربایجان و فارس (قشقایی‌ها) نیز به نیروهای او پیوستند. آقا محمدخان بنیان‌گذار سلسله‌ی قاجار نیز نیروهای ایلی را وارد ارتش خود کرده بود. به طور کلی در طول حکومت سلسله‌ی قاجار^۱ رهبران ایلات کرد، بلوچ، قشقایی، ترک و ترکمن بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای ارتش شاه را فراهم می‌کردند. سرجان مالکوم، مشاور انگلیسی ارتش ایران در جنگ‌های ایران و روس (۱۲۴۳-۱۲۱۷ ق) نوشته است که سواره نظام ایلات، نیروی جنگی عمده در جنگ‌های خارجی بود و فرماندهی هردسته را رئیس همان ایل به عهده داشت. رئیس ایل تعهد داشت که به نسبت جمعیت ایل سهمیه‌ای به ارتش شاه بدهد (Lambton, ۱۹۷۷).

نکته‌ی مهم و قابل ذکر در مورد سهم ایلات در قدرت نظامی ایران این بود که آنها غالباً مسئول دفاع از مرزهای ایران در برابر تهاجم خارجی بودند. با چنین وضعیتی اغراق نیست اگر بگوییم شاهان قاجار بقای سلطنت خود را غالباً مدیون رؤسای ایلات می‌دانستند.

ایلات در ایران، گروه‌هایی با بنیان خویشاوندی نبودند، بلکه ایجاد ایلات و اتحاد و ائتلاف میان آنها اساساً نتیجه‌ی روابط قدرت و استراتژی‌های پراگماتیک بوده است. گروه‌های ایلی ایرانی با چنین بنیان اجتماعی-سیاسی، جوامعی منزوی و دارای بنیان‌های فرهنگی منسجم نبوده‌اند. در واقع مفهوم قبایل به عنوان گروه‌های مساوات طلب و غیر متمرکز نمی‌تواند با مفهوم ایلات بزرگ دارای ساختارهای کاملاً سلسله‌مراتبی و متمرکز در ایران که قدرت سیاسی و اقتصادی در آنها از نظر تاریخی منحصراً در دست رهبران و خانواده‌های قدرتمند ایلی بوده است انطباق پیدا کند.

ایلات ایرانی از طریق رؤسای خود با دولت‌های مرکزی در تماس مداوم بوده‌اند. رؤسای ایلات عموماً می‌بایست از طرف پادشاهان به عنوان رهبر ایل خود به رسمیت شناخته شوند. در حالی که غالب دولت‌های ایرانی را گروه‌های ایلی ایجاد کردند، دولت‌ها نیز به نوبه‌ی خود به خلق گروه‌های ایلی بزرگ نظیر شاهسون در آذربایجان، قبایل کرد در خراسان و کنفدراسیون ایل خمسه در

^۱ آبراهامیان اشاره می‌کند که قاجارها ارتش رسمی و آماده به خدمت نداشتند. نگاه کنید به: Abrahamian,

جنوب ایران دست می زدند. به علاوه، گروه های ایلی با اخذ مالیات های سالانه از مردم و تدارک نیروی نظامی برای سپاه ایران به استحکام دولت ها کمک می کردند.

ایلاتی با این ویژگی ها و کارکردها را نمی توان گروه هایی دولت ناپذیر و از نظر فرهنگی کاملاً متمایز از دیگر اقشار جمعیت ایران به شمار آورد. جابه جایی های گسترده ایلی، اتحاد آنها و رقابت های درون ایلی و برون ایلی و روابط مستمرشان با دولت ها، ایلات را از نظر فرهنگی با سایر ایرانیان در آمیخت و به آنها نزدیک کرد. بنابراین گروه های ایلی سابق ایران را با چنین سابقه-ی اجتماعی سیاسی و فرهنگی نمی توان «گروه های قومی» دانست. در نظر گرفتن گروه های سازمان یافته ایلی نظیر کردها، آذری ها، بلوچ ها و قشقای ها به عنوان «گروه های قومی» مشخص به هویت های قومی جداگانه، بر خلاف واقعیات تاریخی است. بر عکس گروه های مذهبی و زبانی مختلف ایلی و غیرایلی در ایران تجربیات مشترک تاریخی داشته و طی قرون متمادی میراث فرهنگ و سیاسی یکسان پیدا کرده اند. این عوامل فرهنگی و سیاسی در اقشار مختلف جمعیت به تدریج احساسی نیرومند از تعلق به سرزمین ایران و ایرانی بودن ایجاد کرد.

علی رغم همه ی این نظرات، این واقعیت را نمی توان انکار کرد که ایران معاصر مواردی از کشمکش های سیاسی را به خود دیده است که در آنها برخی گروه های مذهبی-زبانی درگیر بوده-اند. این کشمکش ها که غالباً در قرن بیستم روی داد، محققان را تشویق کرده است تا نظریه ها و ره-یافت های غربی را در مطالعه ی تجربیات ایران به کار گیرند. در نتیجه ایران جامعه ای کشمکش زا توصیف می شود که در آن گروه های مختلف قومی و قبیله ای با دولت و با یکدیگر در کشمکش دائمی بوده اند. این برداشت ها که ناشی از فقدان بینش تاریخی است، نه تنها واقعیت گذشته ی جامعه ی ایرانی را مخدوش می کند، بلکه در خصوص ظهور کشمکش های موسوم به قومی اخیر در ایران نیز توضیحات نامناسب و ناکافی ارائه می دهد.

در گذشته ساختار اجتماعی- سیاسی ایران عمدتاً ایلی بود و گروه های مذهبی- زبانی مانند کردها، بلوچ ها، برخی از فارس ها، عرب ها، برخی ترک ها و ترکمن ها بیشتر بر اساس وفاداری های مذهبی یا ایلی سازماندهی می شدند تا بر اساس پدیده های سیاسی مانند قومیت. اختلافات اجتماعی- سیاسی ناشی از تعلقات ایلی گروه های هم زبان و هم مذهب را به ایلات رقیب تقسیم می کرد که بر سر تصاحب منابع اقتصادی و کسب قدرت سیاسی با یکدیگر به رقابت می پرداختند. به طور مثال اتحاد گروهی از یک ایل کرد یا طایفه ی بلوچ با دولت مرکزی یا با یک گروه غیر کرد و غیر بلوچ علیه یک گروه ایلی دیگر کرد یا بلوچ بسیار معمول بود.

بحث های نظری درباره‌ی مسئله‌ی قومیت و ناسیونالیسم قومی

در مورد ناسیونالیسم قومی و قومیت دو قلمرو نظری اساسی وجود دارد. در یک قلمرو مکاتب گوناگون فکری درباره‌ی ماهیت قومیت و ناسیونالیسم به چشم می‌خورد و قلمرو دیگر به بحث-های نظری در خصوص علل سیاسی شدن مسئله قومیت اختصاص دارد. بیشتر مباحث مربوط به ماهیت قومیت و ناسیونالیسم را می‌توان در دو مکتب «کهن‌گرایی»^۱ و «ابزار‌گرایی»^۲ یافت.

قومیت: یک پدیده‌ی کهن یا پدیده‌ی ابزاری؟

محققان در مورد ماهیت قومیت و ناسیونالیسم اختلاف نظر دارند. در حالی که کهن‌گرایان بر این امر تاکید دارند که قومیت و ناسیونالیسم پدیده‌هایی کهن هستند، ابزار‌گرایان (یا موقعیت‌گرایان^۳ و نوگرایان^۴) معتقدند که این پدیده‌ها محصول دوران مدرن و به ویژه چند قرن اخیرند. از مفهوم کهن‌گرایی، بیشتر برای توصیف ریشه‌ها و استحکام وابستگی‌های قومی استفاده شده است. طرفداران مکتب کهن‌گرایی دو ادعای اساسی دارند: اول این که ملت‌ها و ناسیونالیسم پدیده‌هایی کهن هستند و دوم اینکه طبیعی و بنابراین جهان شمول اند. اصطلاح کهن‌گرایی را نخستین بار ادوارد شیلز بکار برد و کلیفورد گیرتز در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی آن را رواج داد. بعدها محققان قومیت در سایر رشته‌ها نظیر وان دن برگه، ماستر و واکر کونور، دیدگاه‌های جدیدی را وارد مکتب کهن‌گرایی کردند. کسانی که بر جنبه‌های کهن قومیت تاکید می‌ورزند به وجود نوعی ارتباط میان قومیت و خویشاوندی و نیز روابط قومی-عاطفی میان مردمی که اجداد مشترک و گاه سرنوشت مشترک این جهانی برای خود تصور می‌کنند اعتقاد دارند. هویت قومی در اینجا عنصر اساسی و محوری تحول شخصیت تلقی می‌شود که ارتباط نزدیکی با تصور «خود» مراحل اولیه‌ی جامعه‌پذیری^۵ آموزش زبان یا اعتقادات مذهبی و سیاسی دارد.^۶

واکر کونور از برجسته‌ترین طرفداران مکتب کهن‌گرایی بر جنبه‌های سیاسی قومیت به عنوان پدیده‌ی طبیعی حیات بشری تاکید می‌کند. او «ناسیونالیسم قومی» را شکل خاصی از ناسیونالیسم می‌داند و ضمن حمله شدید به طرفداران نظریه‌های نوگرایی و ارتباطات، الگوی غالب سیاست

^۱ . primordialism

^۲ . instrumentalism

^۳ . situationalists

^۴ . modernists

^۵ . socialization

^۶ .Anthony H. Richmond, "Ethnic Nationalism: Social Science paradigms", International Social Science Journal, ۲۹, no. ۱ (۱۹۸۷):۳.

جهان معاصر را فرایند «ملت پاشی»^۱ تلقی می کند تا «ملت سازی»^۲ کفونور ضمن رد بقای مفهوم «دولت- ملت» مفهوم ملت را با قومیت مرتبط و ناسیونالیسم واقعی را ناسیونالیسم قومی می داند.

فرایند شکل گیری دولت مدرن و روابط دولت- ایلات

هنگامی که رضاخان در سال ۱۳۰۴ ش شاه ایران شد، سلطنت خود کامه‌ی پهلوی را با اتکا بر ارتش و بوروکراسی مدرن به شیوه‌ی غرب بنیان نهاد. تمرکزگرایی دولت تغییراتی عمده در دستگاه حکومت و جامعه به جای گذاشت که از جمله می‌توان به پیدایش یک ایدئولوژی ناسیونالیستی، توسعه و کنترل اقتصادی، نوگرایی، غرب‌گرایی و غیرمذهبی شدن جامعه اشاره کرد.^۳

تحولات دیگری نیز راه را برای گسترش اندیشه‌های ناسیونالیستی در ایران هموار ساخت. چندین دهه تحقیر ملی که با اشغال سرزمین‌های ایران توسط روسیه در قفقاز شروع شد؛ مداخله‌ی خارجی و نفوذ اندیشه‌ی ناسیونالیسم لیبرال به شیوه‌ی اروپا. بدین ترتیب با به قدرت رسیدن رضاشاه او تمام جامعه‌ی ایلی ایران را مغایر با وحدت ملی و تهدیدی برای امنیت داخلی قلمداد کرد. این دیدگاه توجیه‌کننده‌ی اقداماتی بود که کمترین خواسته‌ی آن نابودی کامل بنیان‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع ایلی بود. سیاست تمرکز گرایانه‌ی رضاشاه در رابطه با ایلات بر پایه‌ی سه استراتژی استوار بود: نابودی قدرت رؤسای ایلات، اسکان دادن ایلات کوچ نشین و خلع سلاح نیروهای ایلی. در نتیجه‌ی این سیاست نخبگان محلی نظیر رؤسای ایلات، شیوخ و آقاها خود مختاری خود را از دست دادند و رابطه‌ی مسالمت آمیز گذشته‌ی آنها با دولت حالت خصمانه به خود گرفت (کیانوند، ۱۳۶۸).

مهمترین نتیجه این سیاستها بیگانه شدن بسیاری از رهبران ایلی با دولت بود. همچنان که بک تاکید کرده است: «بسیاری از قربانیان سیاست‌های خشونت آمیز رضاشاه برای نخستین بار دستخوش احساس سیاسی هویت قومی شدند.» (Fazel, ۱۹۸۵). تفاوت‌های زبانی و مذهبی میان این گروه‌ها و دولت در فرایند این سیاسی شدن تاثیر داشت. نخبگان ناراضی از جمله رؤسای ایلات، این سیاست‌های دولت را تبعیض آمیز می دانستند. نخبگان متعلق به گروه‌های زبانی و مذهبی در صد برآمدند برای بسیج مردم علیه دولت و سیاست‌های آن اختلافات زبانی و مذهبی را تداوم

^۱. nation destroying. .

^۲. nation building

^۳. nation destroying.

بخشند. به این ترتیب بسیج قومی تا حدی نتیجه‌ی سیاست‌های دولت علیه گروه‌های ایلی بود. نخبگان ایلی نیز در جریان مبارزه‌ی خود علیه دولت تمرکزگرای اقتدار طلب، برای جلب حمایت سیاسی و کسب منابع اقتصادی از اختلافات مذهبی و زبانی استفاده کردند.

حرکت به سوی تمرکزگرایی و ایجاد دولت مدرن این الگو را تغییر داد. نخستین تلاش‌ها برای تمرکز قدرت دولت و اقدام علیه رؤسای ایلات در زمان محمدشاه قاجار شروع شد. وی سعی کرد رؤسای قبایل ترکمن و سرداران بلوچ را تحت کنترل درآورد، اما سیاست او به دلیل مرگ ناگهانش بی‌ثمر ماند. فتحعلی شاه قاجار نیز که از قدرت رؤسای ایلات نگران بود، همان سیاست را در یک سری تلاش‌های ناموفق دیگر دنبال کرد. برخی محققان و مورخان معتقدند که بی‌اعتمادی او نسبت به رؤسای ایلات یکی از عوامل شکست سپاه او در جنگ‌های ایران و روس بود. نیروهای عشایری که عامل عمده‌ی موفقیت شاه عباس صفوی و نادرشاه افشار بودند، در این دوره از جنگ‌های ایران با روسیه، نقش مهمی نداشتند (کیاوند، ۱۳۶۸).

اهمیت گروه‌های خود مختار ایلی در این واقعیت متجلی است که اغلب سلسله‌های ایرانی مانند سلجوقیان، صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه را رهبران پر قدرت ایلی بنیان نهادند. برخی از این رهبران در خیزش‌ها و قیام‌های اجتماعی-سیاسی مانند انقلاب مشروطه و پس از آن، مانند نقش ایلخان‌های بختیاری در سرنگونی محمدعلی شاه نقش‌های مهمی ایفا کردند. یکی از محققان قدرت گروه‌های ایلی در تاریخ ایران را چنین نیز توصیف کرده است (امان‌اللهی، ۱۳۶۸).

طایفه‌ها و جماعت‌های عشایری ایران از دیر باز تا آغاز قرن کنونی هجری و یا مدعی و رقیب آن بوده‌اند و یا به انگیزه‌ی مقاومت در برابر ظلم و زورگویی و باج‌خواهی حکومت‌ها در حال جنگ و ستیز با آن قرار داشته‌اند.

شکل‌گیری دولت مدرن پهلوی و ایل‌زدایی در ایران

هدف اصلی رضاشاه و حامیان روشنفکر او نوسازی (مدرنیزاسیون) ایران بود. دولت به ابزار نوگرایی تبدیل شد و تجربه‌ی جمهوری نو بنیاد ترکیه الگویی مناسب تلقی شد. رضاخان به عنوان

یک افسر نظامی در دوره‌ی قاجار خود را هم ردیف آتاتورک و با همان شایستگی‌ها می‌دید. در واقع، از نظر رضاخان آتاتورک الگوی خوبی برای تقلید بود.^۱

قشر بندی اجتماعی کوچ نشین در گذشته و حال در ایران

بررسی جوامع کوچ نشین ایران بیانگر این واقعیت است که تا پیش از تغییر و تحولات اخیر، افراد و گروهها در این گونه جوامع از حقوق یکسان برخوردار نبوده بلکه اکثر به صورت قشرهای نابرابر در رابطه با یکدیگر سازمان یافته بودند. با وجود آنکه جوامع کوچ نشین اغلب دارای قشر بندی بودند، با این حال مسئله قشر بندی در بین آنها یکسان نبود، به طوری که برخی از ایلات به صورت جامعه نیمه کاستی سازمان یافته (مانند قشقایی‌ها) و برخی دیگر دارای قشر بندی نسبتاً ضعیف بودند. (مانند بعضی از طوایف لرستان) روی هم رفته قشر بندی در بین کوچ نشینان ایران تا پیش از اصلاحات ارضی شامل سه گونه بود: ۱) کوچ نشینان بدون قشر بندی ۲) کوچ نشینان با قشر بندی ضعیف ۳) کوچ نشینان با قشر بندی پیشرفته (مستوفی الممالکی، ۱۳۷۷).

الف) کوچ نشینان بدون قشر بندی

بیشتر این کوچ نشینان به صورت اجتماعات کوچک زندگی می‌کردند به طوری که جمعیت آنها از ۲۰۰ خانوار تجاوز نمی‌کرد. اعضاء تشکیل دهنده چنین طوایفی از نظر موقعیت اجتماعی یکسان بودند

گذشته از بعضی ویژگیها مانند شجاعت، مهمان نوازی و جز اینها که باعث شهرت بعضی افراد می‌گردید در بین این طوایف هیچ گاه یک قشر حاکم که بر دیگران فرمانروائی کند وجود نداشت. درست است که افراد ریش سفید و دنیا دیده تحت عنوان کدخدا مورد احترام بودند و رهبری گروه را به عهده داشتند اما این افراد نه ثروت واقعی داشتند و نه قدرت اجرائی. طایفه «گوشه‌ای» و طایفه «سادات حیات غیب» لرستان را می‌توان به عنوان نمونه نام برد.

^۱. ما بر آن نیستیم که بگویم اوضاع ایران و امپراتوری عثمانی کاملاً شبیه به هم بود. میان این دو کشور تفاوت‌های مهمی وجود داشت که از جمله عدم شرکت ایران در جنگ جهانی بود. علاوه بر آن، ظهور آتاتورک و رسیدن او به قدرت نتیجه‌ی ابتکار و تجربه‌ی نظامی و سیاسی خود وی بود، اما کودتای رضاخان بیشتر یک طرح مورد حمایت انگلیس بود.

ب) کوچ نشینان با قشر بندی ضعیف

این گونه طوایف و ایلات شامل چند هزار خانوار بوده و از تیره های مختلف تشکیل می-گردیدند. معمولاً یکی از تیره ها به عنوان هسته مرکزی طایفه و یا ایل شناخته می شد و رهبری طایفه و ایل را به عهده داشت. تیره ی حاکم بیشتر زمین های مرغوب کشاورزی و مراتع را در اختیار داشت ولی در عین حال تیره های دیگر از این منابع استفاده می کردند. چنین طوایف و ایلاتی بدون رهبر واحدی بودند و در این میان چند نفر از اعضاء تیره حاکم به طور جمعی رهبری طایفه و یا ایل را عهده دار بودند. این رهبران اولاً ثروت عمده ای در اختیار نداشتند، ثانیاً هیچ یک از آنان به تنهایی نمی توانست عقیده اش را بر سایر اعضاء تحمیل کند. به دیگر سخن قدرت در دست یک فرد متمرکز نبود. اما با این حال افرادی در بین رهبران یافت می شد که به علت لیاقت، شجاعت، سخنگویی و سایر خصوصیات برجسته دیگران را تحت تاثیر خود قرار می دادند. این گونه افراد از نفوذ بیشتری برخوردار می شدند.

ج) کوچ نشینان با قشر بندی پیشرفته

کوچ نشینانی که دارای این گونه قشر بندی بودند از تعداد زیادی طوایف و تیره های گوناگون به صورت ایل سازمان یافته بودند. جمعیت ایلات فوق العاده چشمگیر بود، به طوری که هر ایل مشتمل بر دهها هزار خانوار می گردید. هر یک از این ایلات به صورت پنج قشر متمایز سازمان یافته بودند که تفاوت قشرها به خصوص قشر حاکم (ایلخان، خوانین و کلانتران) با قشر پیرو (کدخدا، عامه عشایر و گروه های وابسته نیمه مطرود) کاملاً متمایز و در بعضی موارد رابطه آنها به صورت یک نظام نیمه کاستی در آمده بود (مانند جامعه قشقائیه).

دگرگونی در قشر بندی سنتی ایلات

قشر بندی سنتی کوچ نشینان ایران در نیم قرن گذشته در نتیجه تغییرات و تحولات اجتماعی و با دخالت های دولت مخصوصاً پس از اجرای اصلاحات اراضی دگرگون گردیده است. این دگرگونی ابتدا با انحلال مقام ایلخانی و ایل بیگی و به کار گماردن مامورین دولتی به جای آنها آغاز گردید. انحلال دستگاه ایلخانی و ایل بیگی، با آنکه باعث تضعیف این قشر گردید، معذک آنها با ادامه مالکیت خود بر دهات و مراتع توانستند موقعیت خویش را حفظ کنند (احتسایان، ۱۳۱۱). درآمدهای حاصله از دهات و مراتع به آنها فرصت می داد تا از یک زندگی مرفه بهره مند گردند و

در عین حال نفوذ خود را در ادارات و دربار مستحکم نمایند. این وضع تا سال ۱۳۴۰ ادامه داشت ولی از این سال به بعد با اجرای قوانین مربوط به اصلاحات ارضی، بزرگترین ضربه به قشر حاکم (ایلخان و خوانین و کلاتران) وارد آمد. در واقع اصلاحات ارضی و همچنین صدور پروانه مرتع به طور انفرادی برای کوچ نشینان سبب آزادی نسبی عامه عشایر شد که اکثریت اعضاء ایل را تشکیل می دادند. آنان برای اولین بار آزادی خود را به دست آوردند، زیرا بر خلاف گذشته اکنون مجبور به پرداخت مالیات سالیانه نبودند و از طرفی بیشتر آنها صاحب مرتع گردیدند. قشر حاکم از طرفی با ازدست دادن مراتع و دهات و همچنین عدم دریافت مالیات سالیانه، موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود را در جامعه ایلی از دست داد. چنان که بعضی از آنها راهی شهرها گشتند و بعضی دیگر به زندگی در بین ایل ادامه دادند بدون آنکه از نفوذ سابق برخوردار باشند.

نکته ای که در اینجا باید به آن اشاره کنیم این است که اصلاحات ارضی گرچه باعث تضعیف ایلخانان و خوانین و کلاتران گردید، با این حال بعضی از آنها با زد و بند با مامورین دولتی موفق شدند مقدار زیادی از زمین های کشاورزی و مراتع را به نام خود و فرزندان شان نگهدارند و با استفاده از کشاورزی و دامداری مدرن سالیانه درآمد قابل توجهی داشته باشند. این گروه گرچه مانند سابق بر افراد طایفه و یا ایل خود نفوذی ندارند، معذک هنوز از زندگی مرفهی برخوردارند. از طرفی دیگر تعداد زیادی از خوانین و کلاتران پس از تقسیم اراضی موقعیت اجتماعی خود را از دست داده و از نظر مالی در وضع بدی قرار گرفته اند.

دومین عامل دگرگونی پس از اصلاحات ارضی امکان تحصیل برای جوانان ایلات و عشایر است. با برقراری مدارس عشایری و همچنین تاسیس مدارس در دهات تعداد زیادی از جوانان عشایری وارد این موسسات جدید شدند و بعضی از آنها موفق به کسب تحصیلات عالی گردیدند. با این امکانات جوانانی که در نظام سنتی ایلی قادر به رقابت با فرزندان قشر حاکم نبودند، فرصت یافتند که در محیط خارج از ایل با آنها رقابت نمایند. چه بسا اتفاق افتاده است که جوانان معمولی ایلیاتی در نتیجه کسب تحصیل به مشاغل عالی دست یافتند و از نظر اقتصادی و اجتماعی در موقعیتی بهتر از خان زاده ها قرار گرفته اند (مسعودی، ۱۳۲۵).

این دو عامل به اضافه عوامل دیگر باعث دگرگونی قشر بندی سنتی ایلات و عشایر گردید. امروزه هیچ یک از عشایر دارای قشر بندی سنتی نیستند و این دگرگونی همچنان ادامه دارد. در این میان فقط پس از انقلاب اخیر و بازگشت برادران قشقایی (ناصر خان و خسرو خان) خوانین سعی بر آن

دارند که تا حدی نفوذ از دست رفته را باز یابند، ولی بدون شک امکان موفقیت در این مورد منفی است.

با آنکه قشر بندی سنتی ایلات به هم خورده است، با این حال هنوز بسیاری از خوانین و کلانتران نتوانسته‌اند خود را با محیط جدید وفق دهند. چنان که برخی از خوانین و کلانتران قشقایی حاضر به برقراری ازدواج با قشر پایین تر از خود نیستند.

دگرگونی در نظام سیاسی سستی کوچ نشینان

تنها حکومتی که طی هزاره‌های اخیر نه تنها منشاء عشایری نداشت، بلکه به شدت در جهت ضدیت با آن حرکت می کرد، حکومت پهلوی بود. پژوهشگران علت‌های متعددی برای این امر برشمرده‌اند. از جمله اینکه انگلیسی‌ها، با گماردن فردی غیر عشایری به عنوان شاه ایران، پیش‌بینی روزی را کرده بودند که وقتی او را از اسب قدرت به زیر کشیدند، وابستگی قومی و عشیره‌ای در کشور موجب درد سر نشود.

حکومت پهلوی تمام ایلات ایران را هم به دلایل سیاسی و هم به خاطر آن تصویری که قدرت مسلط از فرهنگ غربی و مفهوم «پیشرفت» داشت، مجبور به اسکان در بیلاق یا قشلاق کرد و ارتش را برای اجرای این طرح و ممانعت از کوچ عشایر، در ایل راهها مستقر نمود (گلستانه، ۱۳۷۱).

حاکمان قاجار گرچه مقدمتا به شاخص‌های توسعه لیبک گفتند ولی بعدها خودشان زمینه مرگ توسعه را با مرگ امیر کبیر و عباس میرزا فراهم کردند.

حکومت پهلوی با برداشتی غلط و نفی قومیت‌ها و جوامع عشایری سعی در ایجاد تحول اجتماعی و رنسانسی اقتصادی و سیاسی در ایران داشتند در حالی که امتناع از به رسمیت شناختن هویت و فرهنگ یک قوم خود یکی از اشکال سرکوب و ظلم و ستم تلقی می شود. در یک تقسیم بندی کلان سکنه ایران همیشه به سه جامعه شهری، روستایی و عشایری تقسیم می‌شوند. جوامع سه‌گانه مذکور هر کدام دارای شیوه زندگی و آداب و رسوم و ویژگی‌های مخصوص به خود می‌باشند. جامعه عشایری، دارای سابقه طولانی در تاریخ و فرهنگ ایران است، تا جایی که می‌توان مدعی شد که اکثر حکومت‌های ایران یا خودریشه و منشاء عشایری داشته‌اند و یا به کمک عشایر بر سر کار آمده و حکومت خود را تداوم بخشیده‌اند و یا مدعی و رقیب آن بوده‌اند.

هر چند طرح اسکان اجباری عشایر در شهریور ۱۳۲۰ شکست خورد و در این تاریخ همه ایلات ایران، کوچ بزرگ و جمعی خود را از سرگرفتند و اکثر مرتعا و مراکز تجمع انسانی که طی سالها اسکان اجباری در سرزمینهای ایلی ساخته بودند، متروک و به فراموشی سپرده شدند.

با روی کار آمدن رضاخان عشایر به عنوان رقیب پر قدرت و در عین حال مزاحم قدرتهای خارجی به ویژه انگلیسی‌ها که برای غارت نفت ایران به امنیت نیاز داشتند، هدف بی‌رحمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین کشتارها و توطئه‌ها قرار گرفتند. رضاخان دو سیاست «تخته قاپو» و «خلع سلاح» را علیه عشایر کشور انتخاب و همزمان اجرا کرد. وی قسی‌القلب‌ترین افسران ارتش خود را برای اجرای این دو سیاست انتخاب نمود. داستان رفتارهای غیرانسانی و کشتارهای وحشیانه ارتش رضاخانی در برخورد با عشایر، بویژه عشایر غیور لر بسیار تلخ و دردآور است. عملیات مربوط به خلع سلاح لرها در سال ۱۳۰۲ شمسی شروع شد و به‌رغم موفقیت‌های متعدد ارتش در سال ۱۳۰۳ شمسی مذاکرات مربوط به رؤسای قبایل که به نظر می‌رسید حاضر به تن در دادن به شرایط جدید باشند، به خوبی جریان داشت. تعداد مشخصی اسلحه تحویل شد و استقرار قدرت ارتش به نحو مساعدی پیش می‌رفت (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹).

مع‌ذلک امیراحمدی که فرماندهی لشکر غرب و از جمله جبهه لرستان را برعهده داشت، دستور قتل تعدادی از سران لر را که خودشان را به عنوان گروگان تسلیم وی کرده بودند، صادر کرد. امیر احمدی قول داده بود که آنان را عفو کند. این قتل‌های خیانت‌آمیز فوراً آتش جنگ دیگری را برافروخت. لرها حمله شدیدی را علیه یک پادگان در خرم‌آباد تدارک دیدند که منجر به شکست و تلفات شدید و محاصره پادگان خرم‌آباد شد. اقدام ناجوانمردانه امیراحمدی خسارات مالی و جانی بسیار زیادی وارد کرد. شورش جدید در لرستان بدون شک، به علت خشم و انزجاری بود که در اثر اعدام روسای قبایل به مردم آنجا دست داد.

در واقع لرها خودشان طی نامه‌ای به مجلس اعلام کردند که آنان ایرانیانی وفادار هستند، ولی برائت اقدامات فرماندهی لشکر غرب مجبور به جنگ شده‌اند. این عقیده به نحو گسترده‌ای حتی در درون خود ارتش نیز رواج داشت که امیر احمدی شخصاً و مستقیماً مسئول این شورش است. در یک تحلیل ساده گفته‌اند: انگیزه امیر احمدی در ارتکاب این قتل‌ها صرفاً حرص و آزمندی شخص وی بوده است. [زیرا] سران لرها، افرادی متمول بودند و وی امیدوار بود که به بخشی از ثروت آنان دست یابد، کاری که با رؤسای قبایل دیگر نیز کرده بود. وی در واقع افسری قسی‌القلب، بیرحم و بی‌صفت بود و به همین دلیل به قصاب لرستان مشهور شد.

اما اگر این حرکات بر روی انگیزه‌های شخصی استوار بود چرا دیگر افسران نیز دست به چنین کارهایی زده‌اند؟ برای مثال سرگرد رضاقلی خان فرمانده نظامی دزفول ابراز عقیده کرد که سران لر و عرب باید به هر طریق ممکن که اقتضا کند، حتی با زدن خنجر از پشت هم که باشد دستگیر و اعدام شوند و امور خوزستان و لرستان باید بر پایه سرکوب تمام رهبران قبایل و نابودی همه مقامات محلی نظم و نسق یابد. هر چند لرها در سال ۱۳۰۴ شروع به تسلیم سلاحهای خود کردند و تعداد زیادی تری از افراد هم با در دست داشتن امان‌نامه برای بحث درخصوص آینده خود به مقرر نیروهای ارتشی می‌آمدند اما بار دیگر در مهر ماه ۱۳۰۴ فرمانده نظامی مرتکب عملی ریاکارانه نظیر نیرنگ امیراحمدی شد و عده‌ای از سران قبایل لر را که تعدادشان کمتر از ۲۰ نفر نبود و در واقع تقریباً همه آنها از سران قبایل مهم به شمار می‌آمدند و امان‌نامه داشتند، در خرم‌آباد دستگیر و اعدام کرد. فرمانده مزبور علت این اقدام خود را چنین توجیه می‌کرد که افراد قبایل بدون داشتن رهبری قادر به جمع شدن به دور یکدیگر و ایجاد یک نهضت مخالف علیه دولت نیستند.

این توجیه به روشنی نشان می‌دهد که اتخاذ روشهای مزبور را نباید صرفاً ناشی از بی‌رحمی فرماندهانی دانست که خودسرانه عمل می‌کردند بلکه ثمره‌ی دیدگاههایی بود که در میان نظامیان ارشد بسیار رایج بود و موافقت رسمی بالاترین سطوح ارتش و حکومت را هم داشت. طبیعتاً قتل رؤسای قبایل، خصوصتهای دیرینه لرها را تجدید کرد و در ظرف یک ماه، منطقه جنوب لرستان دوباره صحنه ناآرامی شد.

لمبتون سیاست رضاشاه را در قبایل ایلات و عشایر کوچ‌نشین و اسکان آنها چنین بیان می‌کند: از کوچ و مهاجرت سالانه ایلات در فصل زمستان به چراگاههای تابستانی جلوگیری به عمل آمد. برای اسکان ایلات همیشه مکانها و مناطق مناسب انتخاب نمی‌شد، بهداشت و آموزش آنها تأمین نمی‌شد و تسهیلات کافی از طریق آموزش کشاورزی و تهیه ابزار و آلات کشاورزی در اختیار ایلات قرار نمی‌گرفت.

وی معتقد است: سیاست ایل‌زدایی رضاشاه که اصلاً خوب درک نشد و به نحو نامطلوبی به اجرا درآمد و منجر به وارد آمدن زینهای سنگین به احشام و چوپانان و در نتیجه تقلیل تعداد آنها و فقر ایلات شد. هر چند در این مدت قتل و غارتها، ضربات سهمگینی بر پیکر عشایر فرود آورد و فشار طاقت‌فرسایی را بر آنان وارد ساخت، اما چون کوچ و اسلحه در زندگی عشایر منطبق اجتماعی و اقتصادی نیرومندی داشت، این طرح با مقاومت روبرو شد و علی‌رغم تحمل سختیهای فراوان، عشایر همچنان به زندگی خود ادامه دادند. تا جاییکه در اولین فرصت اتاقها و خانه‌هایی را که

دولت برای آنها ساخته بود، ویران کردند و به زیر سیاه چادرها رفته و سلاحها را از دل خاک در آورده و روغن کاری کردند و با خصم به نبرد جانانه‌ای پرداختند.

نظام سیاسی سنتی کوچ نشینان که هم اکنون شرح آن گذشت، از نیم قرن به این طرف به علت دخالت‌های مستقیم دولت و گسترش نظام سرمایه داری دچار دگرگونی گردیده است. تا پیش از روی کار آمدن رضاخان کوچ نشینان ایران از قدرت زیادی برخوردار بودند و اغلب ایلات به صورت واحدهای تقریباً مستقل به سر می بردند. امنیت راهها و همچنین حفظ مرزهای کشور اغلب به عهده‌ی ایلات بود و مهمتر اینکه از قدیم الایام بیشتر افراد ارتشی را جوانان عشایر و ایلات تشکیل می دادند. چنانکه لرد کرزن در این باره می نویسد: (همان منبع)

پیش از پادشاهی فتحعلی شاه قدرت نظامی ایران بیشتر بر جنگاوری افراد چالاک سوار متکی بود، که به حد وفور در همه ایران به وسیله سران طوایف و ایالات فراهم می گردید و این افراد به رسم گذشته، از استقلال نسبی برخوردار بودند و هر یک از آنها اعم از خان یا ایلخان در نقطه‌ی دور افتاده‌ای فارغ از دخالت حکومت مرکزی در میان ایل و اهل خویش می زیست و اسب های فراوانی از بهترین نژاد عرب و ترکمن در اصطبل داشت و روح سوارکاری و فداکاری در راه وطن را در بین افراد قبیله‌ی خود تقویت می کرد.

این بساط به واسطه‌ی سیاست بیم و هراس فتحعلی شاه از ناحیه‌ی سران ایلات که در نابودی آنان همت گماشته بود، از بین رفت و همین که وی آثار نفوذ ایشان را بر باد داد. قدری دیر پی برد که پایه‌ی قدرت خود را هم خراب کرده بود. می گویند وقتی که فرمانده روسی ژنرال برملوف شنید که عباس میرزا لشکر مرتبی فراهم می سازد با خشنودی گفت حالا همه را یک جا به دام خواهم انداخت که هیچ قبلاً نتوانسته بودم. نظر سرجان ملکم نیز دال بر همین معنی است آنجا که می گوید در سرزمین عقب مانده‌ای چون ایران که تاسیسات اداری و اخلاق ملی آن به نظر اروپائیان مانوس نیست نیک بجاست که حفظ و دفاع مملکت به نیروهای چریک واگذار شود.

تا پیش از اقتباس ابزار جنگی از غرب و تشکیل ارتش نوین، رابطه نزدیکی بین حکومت گران جامعه فئودالی ایران یعنی سلاطین، سران ایلات و مالکین بزرگ برقرار بود. شاهان بقای سلطنت خود را مرهون همکاری سران ایلات می دانستند و همانطوری که پیش تر گفته شد اغلب آنها از همین ایلات کوچ نشین بودند. اما انقلاب صنعتی در غرب و ظهور امپریالیسم به مرور زمان، موجب تغییرات چشم گیری در رابطه بین کوچ نشینان و دولت مرکزی گردید و این تغییر و تحول دست کم به سود غرب، سلاطین مستبد ایرانی و دار و دسته آنها انجامید. چنان که رضاخان با همکاری

انگلیسیها و با استفاده از سلاح های مدرن غربی، کوچ نشینان را که زیر بار زور نمی رفتند قلع و قمع کرد و سرانجام تمام قدرت را در تهران متمرکز نمود. ایوانف در این باره می نویسد:

همراه با جنبش کارگری و دهقانی در اواخر دهه دوم و اوایل دهه سوم (قرن بیستم میلادی) قیام های عشایری و نیمه عشایری بسیاری نیز در ایران به وقوع پیوست، عشایر علیه سیاست خشن دولت در مورد خلع سلاح و اسکان اجباری که باعث نابودی بسیاری از دامهای آنان می شد، دست به قیام می زدند. دام و احشام برای ایلات و عشایر بزرگترین و مهمترین منبع درآمد است و روی این اصل از میان رفتن احشام برای آنها بسیار گران تمام شد و آنها را وادار به قیام علیه نیروهای دولتی نمود. بسیاری از سران عشایر که مخالف سیاست مزبور بودند به وسیله دولت دستگیر شدند. عده ای از آنان را تیر باران و جمعی دیگر را زندانی کردند و عده ای را به عنوان گروگان نگاه می داشتند. در نواحی ییلاق و قشلاق عشایر حکومت نظامی اعلام شد و ماموران دولتی با زور و قلدری در آن نواحی حکومت می کردند و به اذیت و آزار عشایر می پرداختند (همان منبع).

اجرای چنین سیاستی باعث مخالفت ایلات و عشایر نسبت به رضاشاه گردید و از سال ۱۹۲۵ تا اوایل دهه سوم پی در پی قیام های عشایر به وقوع می پیوست. در این قیام ها، هم افراد ساده ایلات و عشایر و هم خانها شرکت داشتند. سران ایلات و عشایر از آن جهت در قیام شرکت می کردند که از زور و قلدری و استبداد ماموران فرمانداری نظامی و نمایندگان شاه به ستوه آمده بودند. سران ایلات و عشایر از عقب ماندگی افراد عشایر استفاده می کردند و سعی داشتند تا از مبارزه عشایر علیه دولت به نفع خود استفاده نمایند.

در سالهای ۱۹۲۴ قیام ترکمن ها و کردها در نواحی شرقی سواحل بحر خزر شروع شد. در سالهای ۱۹۲۵ الی ۱۹۲۸ قیام های بلوچها در بلوچستان ایران به طور لاینقطع ادامه داشت. در سالهای ۱۹۲۷ عشایر جنوب ایران یعنی عشایر دشتستان و تنگستان که در سواحل خلیج فارس مسکن داشتند دست به قیام مسلحانه زدند. سپس عشایر بویراحمد نیز علیه رضاشاه طغیان کردند. از سال ۱۹۲۹ قیام عشایر جنوب، سراسر جنوب ایران را فرا گرفت. در میان بختیارها نیز ناراحتی و هیجان دیده می شد.

عشایر قیام کننده خواستار لغو حکومت نظامی و فرمانداری نظامی در آن نواحی و استقلال و خود مختاری عشایر و استقرار حکومت ایلخانی قشقائی ها و سایر خانها بودند. قیام کنندگان طلب می کردند که خلع سلاح اجباری عشایر متوقف گردد، از میزان مالیات کاسته شود و خدمات اجباری

در میان عشایر لغو گردد. آنها همچنین با لباس پوشیدن به طرز اروپایی بخصوص «کلاه پهلوی» که به وسیله رضا شاه حکم شده بود مخالفت می کردند.

رضاشاه برای سرکوبی قیام کنندگان، ارتش منظمی را همراه با هواپیما و زره پوش روانه نواحی جنوب کرد. ولی عشایر قیام کننده مدت زیادی مقاومت می کردند و به جنگ با نیروهای دولتی ادامه می دادند. دولت تنها به وسیله دادن رشوه و تطمیع بعضی از سران عشایر و ایجاد تفرقه و نفاق میان آنان توانست در اواخر تابستان سال ۱۹۲۹ کانونهای قیام را در فارس خاموش سازد. ولی مقاومت بعضی از عشایر تا سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۳ ادامه داشت. به این ترتیب دولت توانست با برافروختن آتش تفرقه و نفاق و به زور و فریب و سرنیزه عشایر را مرعوب ساخته آنها را خلع سلاح کند و فرمانداریهای نظامی را به آنها تحمیل نماید. ییلاق و قشلاق ایلات ممنوع شد و اسکان اجباری عشایر آغاز گردید (تاریخ نوین ایران - ترجمه تیزابی ص ۸۴-۸۵).

شاید بعضی ادعا کنند که رضاخان ناگزیر بود برای برقراری یک دولت جدید دست به سرکوبی کوچ نشینان بزند. شکی نیست که نظارت بر کوچ نشینان تا حدی ضروری بود، اما نه به صورتی که رضاخان و ژنرالهای او عمل کردند. فجایی که به وسیله بعضی از مامورین نظامی در مورد کوچ نشینان زحمت کش صورت گرفت، به حدی است که می توان ده ها جلد کتاب قطور درباره ی آن نوشت. مامورین نظامی در یک نبرد نابرابر و با حيله و تزویر و سوگند دروغ، عشایر را به دام انداخته و بعضی را به قتل رسانده و برخی را روانه سیاه چال ها نمودند. به طور کلی سرکوبی عشایر توأم با زور و فریب و ستم بود، و مامورین دولتی مرتکب انواع اعمال ناشایست می گردیدند. بهمن بیگی به گوشه ای از این جنایات اشاره نموده و می نویسد:

لکن همچنان که گفته شد طرز اجرای برنامه دولت برخلاف خود آنان ناصحیح و غلط بود. دولت با برگزیدن مامورین رشوه خوار و مردم آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات چیزی نگذشت که انزجار مطلق افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب نمود. تجاوز، تعدی و فشار و ظلم مامورین دولت به خصوص در زمان حکومت سروانی به نام عباس به اوج شدت رسید، تا آنجا که این افسر ناشایسته و خائن توله سگهای خود را برای اینکه بعدها زبان بفهمند با شیر زندهای نجیب ایلات می پرورید! چند سالی نگذشت که این مظالم طاقت فرسا منجر به طغیان قشقائیها در سال ۱۳۰۸ گردید.

به هر حال هدف اصلی در این میان کنترل و بهره برداری از کوچ نشینان بود نه تامین امنیت و آزادی برای آنها. رضاخان پس از سرکوبی کوچ نشینان، برنامه اسکان اجباری و استقرار حکومت

نظامی را در بین آنها برقرار نمود، و با این عمل آزادی این انسانهای آزاد را از بین برد. دخالت های ناروای رضاخان، موجب دگرگونی در وضع نظام سیاسی سنتی کوچ نشینان گردید. وی با برقراری حکومت نظامی قدرت را از کوچ نشینان سلب کرد و در عوض نظامیان بر جان و مال آنها تسلط پیدا کردند، به طوری که خودسرانه هر که را که می خواستند بدون محاکمه به دار می زدند و یا تیرباران می کردند. درجه داران جای کلانتران و ایلخانان را گرفتند و به دلخواه خود تصمیم می گرفتند بدون اینکه کوچ نشینان کوچکترین حق دفاع از خود داشته باشند. از آنجایی که رضاخان، واقعاً طرفدار طبقه فئودال و سرمایه دار بود، کمتر به کوچ نشینان زحمتکش توجه می کرد. مثلاً او می توانست اراضی فئودال ها (منجمله املاک سران ایلات یعنی خوانین و ایلخانان) را بین کوچ نشینان که به زور سر نیزه یک جانشین شده بودند تقسیم کند ولی هیچ گاه به این ارم مبادرت نکرد. به همین جهت پس از تبعید رضاخان، خوانین و ایلخانان با برقراری رابطه بین مامورین دولتی و تطمیع آنها، مجدداً قدرت را در دست گرفتند. همچنین رضاخان می توانست با تشکیل شوراهای کوچ نشینان فرصت دهد تا به طور مستقیم و بدون دخالت مامورین دولتی و خوانین و ایلخانان، امور منطقه خود را در دست بگیرند. اما هیچ گاه اجازه ی تاسیس چنین نهادهایی را نمی داد. بدین جهت کوچ نشینان لقمه چربی برای مامورین دولتی و خوانین و ایلخانان گردیدند. (کیاوند، ۱۳۶۸)

در نظام جدید، قدرت تصمیم گیری به نظامیان و سایر مامورین دولتی که کوچکترین علاقه ای به آزادی کوچ نشینان نداشتند محول گردید و خوانین و ایلخانان در درجه دوم اهمیت قرار گرفتند. خوانین و ایلخانان هنوز به عنوان رابط بین مامورین دولتی و کوچ نشینان منافع خود را حفظ می کردند، به طوری که از یک طرف بهره ی مالکانه می گرفتند و از طرفی به عناوین مختلف جیب اعضاء قبیله را خالی می کردند.

پس از تبعید رضاخان در سال ۱۳۲۰ کوچ نشینان تبعیدی به دیار خویش باز گشتند. سران ایلات مجدداً قدرت را در دست گرفتند و اغلب کوچ نشینان که به زور سر نیزه یکجا نشین شده بودند مجدداً سیاه چادرها را بر افراشتند و به زندگی سنتی خود پرداختند. اما این وضع طولی نکشید که مجدداً کوچ نشینان رودروی ارتش قرار گرفتند. این بار پای امپریالیسم آمریکا به میان کشیده شده بود. آمریکا که در جنگ دوم جهانی به پیروزی عظیمی نایل شده بود و خود را در صحنه سیاست بی رقیب می دید، ایران را لقمه چربی یافت که نمی توانست از آن چشم ببوشد و به همین جهت به بهانه حمایت از ایران در مقابل تهدید شوروی، کم کم در امور داخلی این مملکت دخالت کرد. نفوذ امپریالیسم و گسترش سرمایه داری ایجاب می کرد که ارتش ایران با ساز و برگ آمریکایی

سازمان یابد زیرا این ارتش از یک طرف آزادیخواهان را سرکوب می کرد و از طرفی به عنوان خریدار ابزارهای آمریکایی، مورد استفاده قرار می گرفت. با سازمان یافتن این ارتش بود که، مجدداً محمدرضا به سرکوبی ایلات و عشایری که زیر بار زور نمی رفتند پرداخت. محمدرضا تا زمانی که هنوز به بعضی از سران ایلات محتاج بود، با آنها سازش می کرد و سالی یکبار از آنها دعوت می کرد و تفنگ و مدال می بخشید. اما پس از کودتای ۱۳۳۲ که با حمایت آمریکا صورت گرفت، به تدریج ارتش تقویت شد و شاه فوق العاده قدرتمند گردید. اما در عین حال بحران سیاسی اقتصادی مملکت را در بر گرفت. محمدرضا در سال ۱۳۴۰ برای کاهش این بحرانها و با همکاری آمریکا، برنامه‌ی اصلاحات ارضی را تصویب کرد. ایوانف چگونگی مسئله تقسیم اراضی را بررسی نموده و خاطر نشان می سازد که: زمامداران ایران با کوشش برای کاهش وخامت اوضاع درونی کشور و جلوگیری از توسعه و گسترش نارضایتی مردم که خطر انفجارات اجتماعی را در کشور ایجاد کرده بود، ناگزیر شدند از دادن وعده و وعید به اجرای اصلاحات عملی بپردازند. در ضمن باید یادآور شد که زمامداران آمریکا اصرار داشتند که پاره‌ای اصلاحات در ایران اجرا شود. نظر زمامداران آمریکا این بود که با وجود عضویت ایران در پیمان «سنتو» و امه‌های خارجی و کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا، در صورتی که در کشور اصلاحاتی انجام نگیرد حفظ رژیم موجود در ایران را نمی توان تضمین کرد (همان منبع).

لانکا شیر خبرنگار «آسوشیتدپرس» سیزدهم سپتامبر ۱۹۶۲ از تهران خبر داد که جانسون معاون رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا هنگام مسافرت در تابستان سال ۱۹۶۲ به تهران، علاقمندی واشنگتن را به اجرای اصلاحات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در ایران برای زمامداران ایرانی توضیح داده است. در این باره در مطبوعات آمریکا بارها مطالبی انتشار یافت. روزنامه «لوموند» فرانسه در سلسله مقالاتی زیر عنوان «ایران ده سال پس از مصدق» که در شماره های ۱۸، ۱۹، ۲۰ سال ۱۹۶۴ انتشار یافت نوشت: «ایالات متحده آمریکا خواستار تجدید سازمان رژیم (ایران) با روح لیبرالتری است و اصرار دارد که در ایران اصلاحات ارضی انجام گیرد، دولت با وجهه‌ای روی کار آید و با فساد، اخاذی و رشوه خواری که حتی بخش اعظم کمک های مالی آمریکا را می بلعید مبارزه جدی شود.

اصلاحات ارضی با تمام نواقص و صرف نظر از عوامل و انگیزه هایی که موجبات آن را فراهم آورد، تاثیر عمیقی در نظام سیاسی سنتی کوچ نشینان بخشید. تا پیش از اصلاحات ارضی بیشتر زمینهای مرغوب متعلق به کلانتران خوانین و ایلخانان بود که با پشتیبانی مامورین به نحو بی

رحمانه‌ای از افراد معمولی قبیله بهره‌کشی می‌کردند. مالکیت زمین‌های زراعتی و مراتع به فئودالهای ایلیاتی امکان می‌داد تا اعضاء ایل را کنترل کنند. بی‌دلیل نیست که اصلاحات اراضی نیم‌بند، باعث دگرگونی بی‌سابقه‌ای در نظام سیاسی سنتی کوچ‌نشینان گردید. اصلاحات اراضی و همچنین ملی‌کردن بخش عظیمی از مراتع و جنگلها و سپس صدور پروانه انفرادی جهت افراد کوچ‌نشین، ضربه جبران‌ناپذیری به سران ایلات وارد ساخت و تا حدی دست آنها را از سرک‌کوچ نشینان زحمتکش کوتاه کرد. پیش‌تر گفتیم که نظام سیاسی سنتی کوچ‌نشینان تا حد زیادی زائیده محیط اجتماعی ایران و بخصوص عدم امنیت در مناطق کوچ‌نشین بود. برقراری امنیت در مناطق مختلف ایران و همچنین تقسیم اراضی و توزیع پروانه‌های مراتع بین کوچ‌نشینان، همگی موجب از هم پاشیدن نظام سیاسی سنتی کوچ‌نشینان گردید. امروزه باستثناء قشقای ها که تا اندازه‌ای همبستگی سیاسی گذشته را حفظ کرده‌اند بقیه ایلات و طوایف از هم پاشیده شده‌اند به طوری که صحبت کردن از ایل مفهوم گذشته را ندارد. به دیگر سخن واحدهای سیاسی به نام طایفه، ایل و بزرگ ایل به صورتی که در صفحات پیش بیان کردیم وجود ندارد. برای مثال نویسندگان کتاب «بامدی طایفه‌ای از بختیاری» چگونگی تغییر و تحول در نظام سیاسی سنتی بزرگ ایل بختیاری را مورد بحث قرار داده و می‌نویسند:

با ایجاد تحولات و تغییرات سیاسی که در میهن ما صورت پذیرفت در ایل بختیاری وضع اجتماعی و به خصوص شکل متمرکز آن دگرگون گردید و سلسله مراتب سنتی کهن که به خوانین منتهی می‌گردید از میان رفت و خانها اقامت در منطقه ایلیاتی را تحت شرایط خاصی ترک گفتند و به شهرها و خصوصاً تهران روی آوردند و در جمع نیروهای متنفذ شهری داخل گشتند و ارتباطشان رفته رفته با جامعه ایلی قطع گردید و کلانتران هر طایفه و تیره استقلال بیشتری از سابق یافتند و در میزان محدودی نقش خان و کلانتر هر دو را به عهده گرفتند، دیگر ترس از جان و اجبار از انجام دستورات او در میان نبود و کلانتران یکباره به جای تماس با خوانین برای حل و فصل مسائل تیره و طایفه خود با ماموران دولت و به خصوص نیروهای انتظامی مامور خدمت در نواحی عشایری در برخورد و تماس قرار گرفتند. با از میان رفتن تمرکز و سلسله مراتب قبلی طایفه و حتی چندی بعد تیره‌های هر طایفه به سوی استقلال بیشتری گرایش نمودند و همبستگی گذشته از میان رفت (شعبانی، ۱۳۶۹). ایجاد چنین وضعی که با سیاست دولت انطباق داشت همچنان تا به امروز ادامه یافت و دیگر یک سازمان رهبری متمرکزی در ایل وجود ندارد و کلانتران و کدخدایان نیز در مقایسه با گذشته نقش موثری را در بین طایفه و تیره خود به عهده ندارند. دیگر حرف

شنوی از این افراد چنان که در سابق وجود داشت دیده نمی شود و افراد برای حل و فصل دعاوی خود بیشتر راه ژاندارمری و دادگاهها را پیش می گیرند. از آنجا که سازمانهای مسئول دولتی هم آهنگ با ایجاد این نظام جدید گسترش نیافته اند و خصوصیات این مردم برای طرح و تنظیم برنامه ها و اصول قابل قبول و قابل اجرا در چنین جامعه ای مورد بررسی قرار نگرفته است، هم اکنون نوعی از هم گسیختگی به چشم می خورد که زائیده ی نبودن کادر رهبری منطبق با نیاز و خصوصیات جامعه مزبور است (همان منبع).

اقدامات اجتماعی و سیاسی در زمینه یکجانشینی ایلها

اجتماع ما روز به روز در حال پیشرفت و توسعه بیشتر است و این پیشرفت اغلب متوجه شهرنشینان می باشد؛ بنابراین باید در زمینه امور اجتماعی و سیاسی اقداماتی برای اسکان کردن جوامع کوچ نشینی صورت گیرد. لیکن باید ایجاد هر گونه تغییر شکلی در ساختمان و سازمان ایل بر مطالعه کامل و منطقی هر منطقه و ایلهای آن متکی باشد. سازمانهای دولتی نباید در وضعیت کنونی، کلیه نظامهای موجود اداری را بر این جوامع تحمیل نمایند، بلکه باید کوشش کنند تا بین قوانین اداری سازمانهای موجود و تشکیلات ایل هماهنگی بهتری به وجود آورند.

در زمینه مسائل مالیاتی، امور مربوط به دادگستری، ثبت اسناد، ثبت احوال و آمار و سربرگزاری نباید دستورهایی را که به طور مطلق برای وحدت بخشیدن به قوانین تنظیم شده به همان نحو درباره ایلها و عشایر اجرا کرد، بلکه باید متوجه بود که آن دستورها ایلها مشکلات بسیاری را به وجود می آورد. بنابراین باید دقت کرد که تا ترتیبی داده شود که عرف موجود در بین این جوامع مورد توجه قرار گیرد و به اصول جاری و معتقدات مورد احترامشان بی اعتنایی نشود. این مساله ای است که کلیه محققان مردم شناس آن را در اجرای قوانین و آرای محاکم ایلها مورد توجه قرار داده اند.

شک نیست که دول استعماری برای اداره سرزمینهای مختلف تحت سیطره خویش به شناخت خصوصیات مردم آنها احتیاج مبرم دارند تا از هر گونه اقدامی که سبب اعتراض و شورش آنان گردد پرهیز کنند. بر این اساس به تاسیس سازمانهایی اقدام کرده اند که بتوانند با آگاهی از مطالعات مردم شناسان در اداره نواحی مزبور حل و فصل مسائل حقوقی و اجتماعی آنها توفیق یابند.

اقدامات رضاخان علیه کوچ نشینان

رضاخان پس از سرکوبی کوچ نشینان و گماردن مامورین نظامی بر آنها به یک رشته اقدامات نادرست دست زد که اغلب به زیان کوچ نشینان انجامید. بعضی از این اقدامات نابخردانه که موجب نابسامانی و دگرگونی در زندگی عشایر گردید به این شرح است (همان منبع).

۱. **یکجا نشینی (اسکان):** کوچ نشینان به زور سر نیزه و بدون آنکه تسهیلاتی برای آنها فراهم گردد یکجانشین شدند. در نتیجه بیشتر دامها که منبع اصلی درآمد آنها بود تلف شدند و از این راه لطمه جبران ناپذیری به عشایر و اقتصاد ایران وارد آمد.

۲. **تعویض سیاه چادر:** ازدیگر اقدامات نادرست رضاخان و مامورین انتظامی همانا سوخت و از بین بردن سیاه چادرها و جایگزین کردن چادرهای سفید بود. رضاخان با این اقدام عملاً وابستگی اقتصادی کوچ نشینان را با بازارها و اقتصاد سرمایه داری غرب فراهم کرد، زیرا سیاه چادر از موی بز و به وسیله زنان کوچ نشین بافته می شد در حالیکه چادر سفید از برزنت ساخته می شد و از خارج وارد می گردید. این چادرها گویا ابتدا به طور رایگان در اختیار کوچ نشینان قرار می گرفت، ولی به هر حال دولت ناگزیر بود برای تهیه آنها، مبلغی از بودجه مملکت را در این راه خرج کند.

۳. **خلع سلاح:** خلع سلاح کوچ نشینان ایران به طوری که گفته شد، برای اولین بار در تاریخ ایران انجام شد و این امر موجب ضعف آنها در مقابل حکومت گردید. اصولاً خلع سلاح یعنی تضعیف و گرفتن قدرت از طرف مقابل. بی دلیل نبود که یکی از جنگجویان لر هنگام تحویل اسلحه خود به مامورین نظامی گفته بود: تا این لحظه ما مرد بودیم ولی از این پس مانند زنان زندگی خواهیم کرد.

۴. **دگرگونی در نحوه‌ی امرار معاش:** اسکان اجباری موجب تلف شدن بسیاری از دامها گردید و کوچ نشینان یکجا نشین شده مجبور شدند به کشاورزی بپردازند. از آنجایی که وسایل کشاورزی برای آنها فراهم نشده بود، و از طرفی چندان به امور کشاورزی آشنایی نداشتند، ناگزیر فعالیت آنها اغلب منجر به کشت گندم و جو دیم گردید. چون در کشاورزی دیمی به طور سنتی بازدهی محصولات بسیار کم بود و خانواده‌های اسکان یافته به سختی امرار معاش می کردند، ناگزیر برای تامین هزینه زندگی خود به هیزم شکنی و زغال فروشی پرداختند و از این رهگذر بزرگترین لطمه را به جنگل های مملکت وارد کردند.

۵. **تعویض لباس سنتی کوچ نشینان:** رضاخان و ایادی او اصرار زیادی در تعویض لباس سنتی کوچ نشینان و جانشین کردن آن با لباس فرنگی داشتند. مردان را وادار می کردند که کلاه معروف به «پهلوی» را به جای کلاه سنتی به سر نهند و زنان مجبور به برداشتن روسری بودند. لازم به یادآوری است که زنان و مردان عشایر هیچ گاه با سر برهنه در انظار ظاهر نمی شدند. به هر حال سعی مامورین نظامی تا مدتی به جایی نرسید اما به مرور زمان بسیاری از عشایر لباس سنتی خود را کنار گذاشتند و به جای آن لباسهای غربی پوشیدند برای مثال، امروزه برای نمونه در بین مردان قشقایی یک نفر با لباس سنتی یافت نمی شود و در عوض بیشتر آنها شلوار جین آمریکایی می پوشند.

۶. **دگرگونی در وضع سیاسی:** دخالت مستقیم حکومت رضاخان و گماردن مامورین نظامی در راس ایلات عملاً موجب دگرگونیهایی در وضع نظام سیاسی کوچ نشینان گردید. نظامیان که در امور داخلی کوچ نشینان دخالتی نداشتند، اکنون بر جان و مال و ناموس عشایر تسلط داشتند و به دلخواه خود عمل می کردند. بسیاری از سران ایلات تبعید و یا اعدام شدند. اما با این حال چون مالکیت خوانین و کلانتران به بیشتر زمین های مورد استفاده ایلات تثبیت شد، آنها توانستند تا اندازه ای نظام سیاسی سنتی ایل را حفظ کنند و به حاکمیت خود ادامه دهند. در بعضی از موارد که ایلات در زمین های خالصه یکجانشین شدند، زمین های مزروعی بین اعضاء ایل تقسیم گردید و هر خانوار مالک قطعه زمین خود شناخته شد. این امر سبب کاهش قدرت خوانین و دگرگونی در نظام سیاسی سنتی ایلی گردید.

۷. **تثبیت مالکیت شهرنشینان بر اراضی کوچ نشینان:** در بعضی از موارد افراد شهرنشین، در نتیجه تبانی با مامورین دولتی، اراضی کوچ نشینان را به نام خود به ثبت رساندند. برای مثال، بعضی از اهالی شهر خرم آباد ضمن همکاری با مامورین انتظامی قسمت زیادی از سرزمین هایی را که در اختیار طوایف بهاروند بود، به ثبت رساندند و سالیانه قسمتی از دسترنج آنها را به عنوان بهره مالکانه به جیب زدند.

۸. **تبعید اجباری:** رضاخان برای تضعیف و نظارت بر کوچ نشینان، دستور تبعید بعضی از ایلات را که در برابر مامورین انتظامی مقاومت به خرج داده یا اینکه از ترس مجازات شدید به کوه ها پناه برده بودند صادر کرد. در نتیجه هزارها خانوار به مناطق دور دست کوچانده شدند که متأسفانه در بعضی از موارد تلفات شدید بر آنها وارد آمد. (رک: مالک و زارع در ایران ص ۵۰۱) مثلاً طوایف

میر و بیرانوند از لرستان به خراسان کوچانده شدند و کردهای نواحی پشت کوه را در محل قشلاقی طوایف تبعیدی اسکان دادند.

۹. تاسیس دارالتربیه عشایری: دولت رضاخان کوچکترین بی‌توجهی به آموزش و پرورش عشایری نداشت و فقط برای خالی نبودن عریضه چند دارالتربیه یا مدارس عشایری آن هم در شهرها بنا کرد. برنامه این مدارس منحصر به دروس ابتدایی (از اول تا پنجم و یا ششم) بود که به زبان فارسی تدریس می‌گردید. از آنجایی که این مدارس دور از دسترس کوچ نشینان اسکان یافته قرار داشتند، راه یافتن به آنها بسیار دشوار بود و فقط عده‌ی بسیار کمی توانستند به آنها راه یابند. این عده پس از اتمام دوران ابتدایی چون دسترسی به دبیرستان نداشتند مجبور به ترک تحصیل گردیدند. با توجه به اینکه تصدی مشاغل مهم مستلزم داشتن تحصیلات دانشگاهی و یا دست کم دبیرستانی بود، به آسانی درمی‌یابیم که جوانان عشایر اسکان یافته به علت نداشتن چنین تحصیلاتی هیچ گاه نمی‌توانستند به مشاغل مهم دست یابند. در نتیجه کارهای مهم مملکتی در بست در اختیار شهرنشینان قرار گرفت و کوچ‌نشینان به صورت یک قشر ضعیف در آمدند که در اداره امور مملکت هیچ نقشی نداشتند.

همانطوری که پیداست اقدامات رضاخان نه تنها به سود کوچ نشینان نبود بلکه باعث نابسامانی و از هم پاشیدگی زندگی آنان گردید. کوچ نشینان که از یک طرف آزادی خود را از دست داده و از طرف دیگر با فقر دست به گریبان بودند، به شدت از دولت ناراضی گشته و نابودی آن را آرزو می‌کردند. به همین دلیل هم به محض تبعید رضاخان در سال ۱۳۲۰ اغلب کوچ نشینان اسکان یافته فرصت را غنیمت شمرده مجدداً سیاه چادرها را برافراشتند و زندگی کوچ نشینی را از سر گرفتند. ایلات تبعیدی و همچنین رهبران و دیگر افرادی که سالها در زندان‌های دور دست گرفتار بودند، از موقعیت استفاده کرده به دیار خود بازگشتند.

۱) سیاست عشایری رضاشاه بر ضد عشایر بختیاری

سیاست رضاخان در قبال قبایل در مجموع به برداشتهای اشتباه، مدیریتهای نامناسب، زیانهای دامی، فقر و کاهش جمعیت منجر گردید.

در آستانه قرن بیستم استعمارگران تلاش و افری کردند تا یکی از خواسته های خود را در خاورمیانه عملی سازند. آنها در اندیشه ترسیم نقشه جدیدی در خاورمیانه بودند که منافع استعماری آنها را تامین کند. گام بلند آنها تاسیس یک دولت یهودی در خاورمیانه بود اما برای

عملی شدن این هدف نیاز بود سازوکارهای لازم در خاورمیانه فراهم شود. تغییرات سیاسی در خاورمیانه پیش فرض اصلی آنها بود. استعمارگران از طریق تشکیلات فراماسونری و اشخاص وابسته به خود، دست بکار شدند. در ترکیه کمال آتاتورک به قدرت رسید. وهابی ها افراطی در عربستان ظهور کردند. فرزندان ملک فیصل در عراق و اردن به حکومت رسیدند. در ایران نیز رضاخان به قدرت رسید. «ساید» تشکیلات فراماسونری و بخصوص «فروغی» فراماسون مشهور توانستند فضای سیاسی ایران را به سمت و سوی بکشاند که زمینه برای حکومت رضاخان فراهم گردد. رضاخان در این معامله پرسود متعهد شد که قرارداد نفت را از نو تجدید کند، نفوذ روحانیت را در ایران از بین ببرد و عشایر را نابود سازد (مینورسکی، ۱۳۶۲).

با به قدرت رسیدن رضاخان وی بر اساس ماموریتی که داشت تلاش فراوانی کرد تا در راستای تامین منافع و مطامع اربابان قدرت خود حرکت کند. عشایر ایران دارای چنان قدرتی بودند که انگلیسی ها از آنان به شدت بیم و وحشت داشت. ایلات در طول تاریخ اثبات کردند که پاسداران واقعی مرزوبوم ایران هستند. بارها در جنوب کشور با انگلیسی ها جنگیدند. اگرچه برخی از سران عشایر گاهی به انگلیسی ها نزدیک می شدند و در راستای اهداف آنان گام بر می داشتند اما بدنه اصلی عشایر بیگانه ستیز بود. عشایر با روحانیون ارتباط نزدیکی داشتند و در موارد بسیاری با فتوای و نظر علمای دینی به جنگ با بیگانگان و مستبدان اقدام کردند. انگلیسی ها از این مساله به خوبی مطلع بودند. از طرفی زندگی کوچندگی و ویژگیهایی داشت که مانع از گسترش نفوذ و سلطه ی انگلیس و رضاخان می شد که عبارت بودند از:

* مناطق صعب العبور عشایری فاقد جاده ی اتومبیل رو بود از اینرو تردد نظامیان سخت و دشوار بود و حکومت نمی توانست به آسانی به درون جوامع چادرنشین نفوذ نماید.

* زندگی کوچ نشینی امکان جا به جایی سریع از محلی به محل دیگر را برای عشایر فراهم می ساخت که ماموران دولتی در دستیابی به آنان ناتوان بودند.

* عشایر با تکیه بر دامهای سواری خود در مناطق عشایری یکه تاز میدان بودند.

* شرایط اقلیمی قلمرو عشایر به منزله ی مناطق تسخیرناپذیری برای آنان بود که از دید و کنترل ماموران دولتی به دور بودند و گروههای خود گردانی را تشکیل می دادند (کیاوند، ۱۳۶۸).

بر این اساس سیاست رضا شاه در قبال عشایر به ویژه بختیاریها، برسه پایه استوار بود. قلع و قمع و تضعیف خوانین، تخته قاپو و خلع سلاح.

در آستانه‌ی به قدرت رسیدن رضاخان، ایل بختیاری بزرگترین و مقتدرترین ایل کشور بود که به دلیل نقش آن در برچیدن بساط استبداد صغیر و حفظ مشروطه، این قدرت و نفوذ بیشتر گردید و خوانین آن از اعتبار بیشتری برخوردار شدند. از طرفی این ایل با سازماندهی و تشکیلات منسجمی که داشت می‌توانست در کمترین فرصت نیروی نظامی قدرتمندی بسیج و تدارک نماید. تصرف اصفهان و تهران، سرکوب طرفداران محمد علی شاه در گوشه و کنار کشور و همچنین سرکوب بسیاری از شورشهای دیگر بر این قدرت و نفوذ صحنه می‌گذاشت. جاههای نفت عمدتاً در قلمرو بختیاری و یا در مناطق همجوار و نزدیک آن قرار داشت. منطقه‌ی بختیاری مابین استانهای اصفهان، خوزستان، لرستان، فارس و کهگیلویه و بویر احمد قرار داشت و از طریق خاک بختیاری می‌توان به آسانی به این مناطق و نواحی دسترسی پیدا کرد، لذا رضا شاه به جد تلاش داشت تا با اتخاذ تدابیر و اجرای سیاستهای گوناگون قدرت این ایل را تضعیف و بر آنان احاطه‌ی کامل بیابد.

الف) قلع و قمع خوانین

رضاشاه در راستای اهداف خود تعداد زیادی از خوانین بختیاری را قلع و قمع نمود. در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۱ خوانین بختیاری از حکومت اصفهان، یزد و کرمان معزول شدند و در سال ۱۳۰۲ از داشتن تنفگچی منع گردیدند. در همین سال طوایف چهار لنگ از حوزه‌ی حکمرانی بختیاری متنزع و زیر نظر فرماندار دولتی قرار گرفتند. در سال ۱۳۰۸ سه تن از خوانین اعدام شدند و در سال ۱۳۱۲ عنوان و پست ایلخانی و ایلبگی ملغی شد. در سال ۱۳۱۳ تعدادی از خانها بازداشت و سه تن از آنها اعدام شدند. جعفرقلیخان سردار اسعد وزیر جنگ که در بارفروشان (بابل) ناگهان دستگیر شده بود در سال ۱۳۱۳ شمسی اعدام گردید (همان منبع).

در سال ۱۳۱۵ منطقه‌ی بختیاری به دو بخش جداگانه تقسیم گردید: سردسیر بختیاری منضم به استان اصفهان و گرمسیر به حکومت خوزستان الحاق گردید و در فاصله‌ی سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ خوانین مجبور شدند سهام خود در شرکت نفت و دهات و روستاهای خود را به دولت بفروشند. (کیاوند، ۱۳۶۸؛ گارثویت، ۱۳۷۵، ۱۳۷۳) با این اوصاف بسیاری از خوانین همواره از وضعیت پیش آمده ناراضی بودند و هر گاه فرصتی پیش می‌آمد با تحریک و تشویق مردم و جمع آوری نیرو با حکومت مرکزی درگیر می‌شدند.

ب) تخته قاپو یا یکجانشینی

رضاخان در سال ۱۳۰۴ شمسی سیاست «تخته قاپو» یا اسکان اجباری عشایر را عملی ساخت و به تدریج در اجرای آن سخت گیری بیشتری نمود. «استفاده از سیاه چادر ممنوع شد گله ها می بایستی فقط بوسیله ی یک زن و مرد مواظبت شود و صحراگردی ممنوع اعلام شد و تمامی منطقه را روستاهای جدیدالتاسیس پوشانده بود که هر روستا بیش از ۲ یا ۳ باب خانه نداشت.» (امان، دیتر، ۱۳۷۴) آبادیهای زیادی در کنار چشمه سارهای و در محل اتراقگاههای فصلی در ییلاق و قشلاق و باراندازها در مسیر ایل راهها شکل گرفت. این و همچنین این سیاست از هر جا که نشأت گرفته باشد امری سیاسی و امنیتی بوده است و نه نظریه ای عمرانی و اجتماعی و هدف آن حذف توان رزمی جماعت‌های عشایری بوده است. و چون بدون تحقیق، بررسی و مهیا ساختن شرایط و زمینه های قبلی بود زندگی تولیدی عشایری متلاشی گردید، فقر و بیماری سراسر منطقه را فرا گرفت، مردمی که از روی اجبار در روستاهای تازه تأسیس سکنی گزیدند برای ساختن خانه و تأمین سوخت به تخریب جنگلها و منابع طبیعی پرداختند. «مهاجرت‌های اجباری عشایر سبب از بین رفتن بیش از ۶۰ تا ۸۰ درصد از احشام چادرنشینان شد.» (امان دیتر، ۱۳۷۴) در نتیجه فقر و بدبختی بر مناطق عشایری از جمله مناطق بختیاری سایه انداخت و شرایط دشوار و سخت حاکم، زمینه بروز نارضایتی از حکومت را فراهم ساخت.

ج) خلع سلاح

عشایر مردمی بودند که به واسطه ی شرایط زندگی همیشه مسلح بوده و بعنوان جنگاورانی بی نظیر و چالاک قلمداد می شدند. بطور طبیعی نیروهای همیشه آماده و دارای توان بالای رزمی بودند. نه تنها همواره بخشی از قشون کشور را تشکیل می دادند بلکه گاه و بیگاه با حکومت مرکزی نیز درگیر می شدند. رضاشاه از این توان رزمی به شدت بیمناک بود لذا در سال ۱۳۰۴ شمسی «سروان سید رضا مشیری» از طرف وزارت جنگ مأموریت یافت که سیاست خلع سلاح را در بختیاری عملی سازد. وی در فاصله ی سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ حدود ۱۴ هزار قبضه سلاح از مردم گرفت. که عملاً مردم که از کودکی با سلاح مأنوس بودند و به عنوان وسیله ی دفاع جزء لاینفکی از زندگی آنان بود خلع سلاح و برای تأمین امنیت خود فاقد هرگونه وسیله ی دفاعی شدند و مناطق زندگی آنان بسیار ناامن گردید. از سوی دیگر دولت، عشایر همجوار را ترغیب و حمایت نمود تا در این شرایط سخت به غارت و چپاول اموال و دارائیهای بختیارها مبادرت کنند تا بسیار ضعیف و فقیر

شوند. خاطره‌ی این غارتها که در میان اهالی به عنوان «تریده» شناخته می‌شود، هنوز رنج آور و دردناک است. این وضعیت نیز نارضایتی زیادی در پی داشت که زمینه را برای جنگ و درگیری با دولت فراهم نمود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹).

د) وضع مالیاتهای سنگین و قوانین دشوار

رضاشاه برای تضعیف عشایر بختیاری مالیاتهای سنگینی وضع کرد ماموران دولتی مردم را در اخذ مالیات در تنگنا قرار می‌دادند. اجناسی که از مردم می‌خریدند بخشی از بهای آن را پرداخت نمی‌کردند. استوار غفاری «در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «مامورین دولت در چهارمحال و بختیاری برای امر مالیات و تخته‌قاپو و خلع سلاح و نظام وظیفه سختگیرهای بی‌مورد و اذیت می‌نمودند و فقر عمومی اهالی نیز مزید بر علت شده و آنان را به تجربه واداشته است.» سرهنگ «صادق خان نامور اسلامبولی» فرماندار نظامی شهر کرد به مردم ظلم و اجحاف فراوانی می‌نمود. از سوی دیگر قانون متحدالشکل کردن لباس در سال ۱۳۰۷ شمسی تصویب و هم‌هی احاد و اقشار موظف و مجبور بودند تا الگوی لباس سنتی خود را کنار گذاشته و از فرم لباس و کلاه جدیدی استفاده نمایند. این موضوع نیز نارضایتی شدید مردم به ویژه در مناطق عشایری و روستایی را برانگیخت که حاضر نبودند از لباس و کلاه اجنبی استفاده کنند. وضع و اجرای قانون نظام وظیفه‌ی عمومی در ۱۳۰۶ نیز مورد قبول عشایر نبود زیرا شیوه‌ی تولید و معیشت سنتی و متکی به نیروی انسانی به نیروی کار زیادی نیاز داشت وضع این قانون، به نیروی کار عشایر زیان وارد می‌ساخت و از توان کار، تولید و ضریب امنیت عشایر می‌کاست.

ه- تجزیه بختیاری

در سال ۱۳۰۲ شمسی خاک بختیاری تجزیه شد. شاخه‌ی چهارلنگ از بختیاری منفک و زیر نظر فرماندار دولتی اداره می‌شد. مدتی بعد بخش گرمسیری جزو خوزستان و بخش سردسیری منضم به اصفهان شد. تجزیه بختیاری که ساکنان آن به اقتضای شیوه‌ی معیشت در سردسیر و گرمسیر زمین کشاورزی و مرتع داشتند و همواره اعضاء خانواده و فامیل در دو منطقه حضور داشتند نارضایتی زیادی بوجود آورد. این موضوع که هدف آشکار آن تضعیف و پراکنده ساختن بختیاریها بود، نارضایتی عمومی و به ویژه خوانین را در پی داشت زیرا خوانین قلمرو و حوزه‌ی حکمرانی

خود را تجزیه شده می‌دیدند و آینده خودشان نیز در پرده ابهام می‌دانستند. از این رو خوانین در تحریک مردم علیه حکومت بسیار تلاش داشتند.

بر طبق اولین قانون تقسیمات کشوری مصوبه ۳۳۴۴۰ مورخ ۱۳۲۱ هجری شمسی تحت عنوان «قانون ایالات و ولایات» منطقه بختیاری را که تا قبل از آن مجموعه ای واحد بود و به وسیله ایلخانی اداره می‌شد به چند بلوک تقسیم گردید. طبق این قانون بلوک ایذه تحت حاکمیت حاکم اهواز و بلوک آخوره داران، گندمان، لردگان، اردل و غیره تحت سلطه حاکم نشین اصفهان قرار گرفت. در پی این تقسیمات منطقه بختیاری عملاً به سه حوزه مجزا و متمایز از هم تبدیل گردید:

۱. حوزه مال امیر و باغ ملک جزء حکومت اهواز و ولایت خوزستان شدند.
 ۲. حوزه فریدن و فریدون شهر تحت عنوان بلوکات حاکم نشین اصفهان و در ردیف بختیاری مرکزی قرار گرفتند.

۳. حوزه استان کنونی چهارمحال و بختیاری که در قالب یک حوزه تابع اصفهان شد. بر همین اساس به دنبال اجرای این قانون حوزه استان کنونی چهارمحال و بختیاری در قالب فرمانداری شهرکرد و بختیاری در سال ۱۳۲۱ شمسی تحت سلطه حاکم نشین اصفهان قرار گرفت و یکی از شهرستان های تابع اصفهان گردید. اگر چه بعدها برای مدتی منطقه گرمسیری بختیاری نیز مجدداً به آن الحاق شد. اما این تقسیم بندی تا به امروز به قوت خود باقی است. (رسایی، ۱۳۷۹)

تجزیه خاک بختیاری اگر چه به لحاظ وسعت، شرایط اقلیمی و صعب العبور بودن مناطق آن قابل توجه بود اما رژیم پهلوی بویژه رضاشاه صرفاً با انگیزه های سیاسی آنها به قصد پراکنده کردن بختیاری ها دست به این کار زد. وی بسیار مصمم بود تا هر زمینه ای که می توانست باعث انسجام بختیاری ها گردد را از بین ببرد.

۲) سیاست عشایری رضاشاه بر ضد عشایر کهگیلویه و بویراحمد

ایلات عشایر هم در درون خود و هم در رابطه با حکومت مرکزی چه در قالب مبارزه با حکومت مرکزی و چه دفاع از آن در برابر تهاجم بیگانگان و یا دولت مردان داخلی، شاهد حوادث تلخ و شیرین بی شماری در طول تاریخ خود بوده اند.

به عبارت دیگر هر ایلی همواره در درون خود چه به طور طبیعی و چه به تحریک حکومت مرکزی درگیر نبرد برای کسب قدرت بوده است. همچنین هر ایلی خواه به طور طبیعی و خواه به

تحریک حکومت مرکزی با سایر ایلات درگیری‌هایی داشته است. علاوه بر این هر ایلی بنا به دلایل گوناگون از جمله مقاومت در برابر درخواست مالیاتهای سنگین و یا سایر اخاذیها و اقدامات ستمگرانه با حکومتهای مرکزی مبارزاتی داشته است. در دوره حکومت رضاشاه نیز همه انواع حوادث فوق‌الذکر با شدت بیشتری به وقوع پیوسته‌اند. سؤالی که این مقاله درصدد است بدان پاسخ بگوید این است که: آیا مبارزات میان عشایر و رضاشاه با سایر مبارزاتی که میان عشایر و سلسله‌های حاکم پیشین به وقوع پیوسته‌اند، ماهیتی یکسان دارند؟ فرضیه نوشته حاضر این است که چون حکومت رضاشاه ماهیتاً با حکومتهای قبل از خود متفاوت بوده است بنابراین سیاستهای او در مورد عشایر با سیاستهای عشایری حاکمان پیشین به لحاظ ماهیت متفاوت بوده و در نتیجه مبارزات عشایر با او اصولاً با مبارزات عشایر با سلسله‌های پیشین فرق داشته است. (همان منبع)

دو همسایه قدرتمند شمال و جنوب ایران را حوزه نفوذ خود قرار داده بودند و ایران عملاً به عرصه رقابتهای سیاسی، اقتصادی و نظامی آنان تبدیل شده بود. آنان برای تحقق سلطه خود و کسب امتیاز بیشتر انواع فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی را بر ایران وارد می‌آوردند. یک شیوه شناخته شده آنان تضعیف دولت مرکزی و تقویت قدرتهای محلی و ایلات در مقابل دولت مرکزی بود تا به هنگام ضرورت از آنها به عنوان اهرم فشار استفاده نموده به مقاصد خود نایل آیند.

درسراسر دوران قاجار، دولتهای روس و انگلیس این سیاست را در مورد ایران اعمال کردند. اما در اواخر دوره قاجاریه در سال ۱۲۹۶ش (۱۹۱۷ میلادی) در حین جنگ جهانی اول در کشور روسیه انقلابی مارکسیستی به وقوع پیوست و در نتیجه سیاست داخلی و خارجی روسیه به طور بنیادین تغییر نمود.

پس از این تاریخ به بعد هر دولتی که در ایران زمام امور را به دست می‌گرفت از دیدگاه انگلیس باید مجری اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فوق‌الذکر باشد. نخستین اقدام انگلیس در جهت تحقق هدف یادشده انعقاد قرارداد معروف ۱۹۱۹ با دولت وثوق‌الدوله بود. این قرارداد استعماری مورد مخالفت تمام رجال وطن دوست آن روز به رهبری آیت‌الله سید حسن مدرس قرار گرفت و سرانجام لغو شد. دولت انگلیس که در نیل به اهداف خود در این مرحله با شکست مواجه شده بود توجه خود را به تغییرات اساسی‌تری در ایران معطوف نمود. لازمه چنین تغییراتی روی کار آوردن دولتی بود که قادر به تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انگلیس باشد. بدین منظور افرادی را که برای این مأموریت مناسب می‌دید مورد مطالعه قرار داد و با چند تنی از آنان مذاکره هم کرد.

ولی در نهایت رضاخان میرپنج را ترجیح داد و او را برای اجرای ماموریت مزبور تشویق و حمایت کرد.

بدین گونه روشن می شود که دولت کودتا ماموریت جدیدی داشته و به همین دلیل با دولتهای قبل از خود ماهیتاً متفاوت بوده است. مفادنامه دهم ژانویه ۱۹۲۳ سرپرسی لورن وزیر مختار انگلیس در تهران، این موضوع را به وضوح اثبات می نماید. وی در بخشی از این نامه می نویسد: «در حقیقت کارهایی را که سردار سپه با داشتن وسایل و منابع به مراتب ناچیزتر درصدد انجام دادن آن است همان کارهایی است که چنانچه معاهده ۱۹۱۹ انگلستان و ایران به تصویب می رسد و به اجرا درمی آید بر عهده مستشاران انگلیسی واگذار می گردید (همان منبع).

سیاستهای رضاشاه معلول و مولود این ماموریت او و اهداف حامی خارجی وی بودند. درک درست اقدامات رضاشاه در سراسر کشور از جمله در مورد عشایر در چارچوب چنین تحلیلی میسر است. غفلت از ساختار بین المللی و سیاست جهانی آن روز و اهداف خارجی که منجر به روی کار آوردن رضاخان شدند و همچنین فقدان نگرش نظام مند و برقرار نکردن پیوند منطقی لازم میان هدفهای انگلیس و اقدامات رضاشاه موجب شده و می شود که برخی افراد در تحلیل سیاستها و اقدامات او در مورد عشایر دچار تناقض و ابهام شوند و از قضاوت واقع بینانه فاصله بگیرند.

کوچ اسلحه و باورهای فرهنگی (مذهب و سنت) پایه های زندگی اجتماعی عشایر را در ابعاد اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می دادند. سیاست رضاشاه در مورد عشایر بر سه پایه تخته قاپو، خلع سلاح و تهاجم فرهنگی استوار شده بود. این سه پایه دقیقاً در تعارض با ارکان سه گانه زندگی عشایر بودند. بدیهی است اگر اقدامات او ویژگیهای یک برنامه توسعه اصیل را در برمی داشت و از نیازهای واقعی جامعه برمی خاست بطور طبیعی مشارکت مردمی را به همراه می داشت و با استقبال عمومی مواجه می شد. اما جامعه عشایری ایران عموماً هیچ گونه رابطه منطقی میان سیاستهای رضاشاه و توسعه و نوسازی اصیل مشاهده نکردند. نه تنها جامعه عشایری بلکه پژوهشگران منصف نیز تاکنون نتوانسته اند دریابند که چه رابطه ای میان توسعه و ترقی با اقداماتی مانند ممانعت از برگزاری مراسم مذهبی و حتی ممانعت از مراسم شاهنامه خوانی، سرکوبی علمای دینی و خلع لباس آنان، تغییر لباس مردان و اجبار آنان به تشبه به غربیان، کشف حجاب زنان و الزام آنان به حضور بدون حجاب در محافل عمومی و مراسم استقبال از مقامات حکومتی و... وجود دارد؟

عشایر کهگیلویه و بویراحمد بخشی از جامعه عشایری کشور بودند که سیاستهای رضاشاه چنانکه گفته شد در مورد آنان به اجرا درآمد. تاریخ این منطقه گواه و مؤید این امر است که این عشایر هیچ‌گاه خصومت غیرمنطقی با دولتهای مرکزی نداشته و حتی در مواقع ضرور در دفاع از میهن و یا تامین امنیت داخلی آن را یاری می‌داده‌اند. این مردم فقط هنگامی با شاهان و حاکمان به مبارزه برمی‌خاستند که مورد ظلم و تعدی آنان واقع می‌شدند. رفتار آنان با رضاشاه به طور مضاعف به همین گونه است. در مجموع همین‌که دریافتند سیاست عشایری رضاشاه فاقد منطق بوده و تخریب بنیان زندگی اجتماعی و مبانی هویتی آنان را هدف قرار داده است، با او به مبارزه برخاستند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۹).

مطالب اظهارشده از سوی برخی از سران کهگیلویه و بویراحمد و علمای دینی این دوره که مکتوب‌اند و یا سینه به سینه نقل شده‌اند به خوبی مؤید مدعای فوق می‌باشند. مهم‌تر از اظهارات سران ایلات موضع‌گیری علمای دینی منطقه در قبال سیاستهای رضاشاه می‌باشد. آقا میرعلی صفدر تقوی عالم برجسته کهگیلویه در این دوره، سروده‌های پرمحتوا و آگاهی بخشی در مورد سیاستهای رضاشاه دارد که از عمق بصیرت و آگاهی سیاسی وی حکایت می‌کند.

۳) انقلاب سفید و تاثیر آن در زندگی کوچ نشینان

هم زمان با گسترش سرمایه داری خارجی و داخلی در ایران، محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۴۱ به توصیه دولت آمریکا برنامه به اصطلاح «انقلاب سفید» را پیش کشید. انقلاب سفید شامل شش اصل بود که دو اصل آن یعنی اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگلها تاثیر بسیار عمیقی در زندگی کوچ نشینان به جای گذاشت، به طوری که نظام اجتماعی آنها را تا حد زیادی دگرگون ساخت. همانطوری که پیش از این گفتیم دخالت رضاخان در زندگی کوچ نشینان باعث دگرگونیهایی در نظام اجتماعی - سیاسی و اقتصادی آنها گردید، اما چون نامبرده در روابط زمینداری تغییرات اساسی به عمل نیاورد برخی از خوانین، کلانتران و سایر مالکان توانستند همچنان مالکیت خود را بر اراضی مورد استفاده کوچ نشینان حفظ کنند. این امر به خوانین و کلانتران فرصت داد تا همچنان بر اعضای ایل فرمانروایی کرده و نظام سستی ایلی را پاسداری کنند تا پیش از اصلاحات ارضی زمین و مراتع معمولاً به صورت گروهی و اغلب زیر نظر خوانین و کلانتران مورد استفاده کوچ نشینان قرار می‌گرفت و بدین وسیله افراد عادی ایل مجبور به تبعیت از رهبران ایل بودند. از طرفی در گذشته ای نه چندان دور که هنوز امنیت کامل در مملکت برقرار نشده بود، نظام سیاسی

سنتی ایلی بهترین وسیله دفاع برای کوچ نشینان محسوب می شد و به همین جهت اعضای هر ایل نسبت به رهبران و سرزمین مربوط به آن ایل کاملاً وفادار بودند. اما برقراری امنیت در مناطق کوچ نشین و همچنین اصلاحات ارضی (با تمام نواقصی که در برداشت) باعث تضعیف خوانین و کلانتران و آزادی افراد عادی ایل گردید. بنابراین از یک طرف برقراری امنیت در بین کوچ نشینان باعث جلوگیری از تجاوز ایلات و طوایف به سرزمین و مراتع یکدیگر گردید و از سویی با اجرای اصلاحات ارضی زمین و مرتع به طور انفرادی در اختیار کوچ نشینان قرار گرفت. بدین ترتیب خوانین و کلانتران قدرت خود را که از مالکیت زمین و مراتع سرچشمه می گرفت برای همیشه از دست دادند. در نتیجه این اقدامات نظام ایلی و روابط اجتماعی که براساس سنت‌های دیرین کوچ نشینان استوار بود از هم گسست، سرانجام ایلات از هم پاشیده شدند.

بدون تردید هدف محمدرضا از اصلاحات ارضی در هم کوبیدن فئودالها و کشاندن جامعه به سوی نظام سرمایه داری غربی بود. با آنکه اصلاحات ارضی روی هم رفت به نفع افراد عادی کوچ نشین بود با این حال حق بسیاری از کوچ نشینان پایمال شد. چنان که در بسیاری از موارد کلانتران و خوانین توانستند با همکاری مامورین بهترین اراضی و چراگاهها را برای خود نگهدارند و یا اینکه اعضا بعضی از تیره با دادن رشوه حق سایر اعضا را به خود اختصاص دادند.

همچنین ملی کردن جنگل و مراتع لطمه بزرگی به کوچ نشینان وارد آورد زیرا با این اقدام بسیاری از سرزمین ها و مراتع مورد استفاده آنها به تصرف دولت در آمد. علاوه بر این با بهره‌گیری از چاههای عمیق و نیمه عمیق قسمت زیادی از مراتع به زیرکشت درآمد. به کار گرفتن تلمبه موجب گردید که هر روز از وسعت مراتع کاسته و در نتیجه دامنه فعالیت کوچ نشینان محدود شود. کمبود مراتع از یک سو و افزایش جمعیت کوچ نشینان از سوی دیگر، آنها را در موقعیت دشواری قرار داد، چنان که بسیاری از آنان ناگزیر به ترک زندگی سنتی خود گردیدند. (همان منبع) در جزوه‌ای تحت عنوان «عشایر و طرح های عمرانی» به قلم جعفر جاویدفر که در سال ۱۳۵۵ منتشر گردید به عوامل مختلفی که پس از انقلاب سفید موجب دگرگونی عشایر گردیده اشاره شده است که ما در اینجا به نقل آن می پردازیم:

در سالیان اخیر اقدامات زیر هر کدام به گونه‌ای در کاهش محدوده‌ی عملیاتی و در نتیجه در موقعیت اجتماعی - اقتصادی عشایر تاثیر زیان‌مندی داشته‌اند:

۱. انجام اصلاحات ارضی و تغییرات مراحل بعدی آن که کلاً به صاحبان نسق زراعتی و ساکنین روستاها تا حدی امکاناتی را عرضه کرد و متقابلاً فاقدین زمین (از جمله دامداران) را از حوزه‌های مسکونی و زراعتی به تدریج دورتر و دورتر نمود.
۲. توجه به امر مکانیزاسیون در کشاورزی و بهره برداری از امکانات صنعتی توسط صاحبان سرمایه ها که مراتع قبلی را با آبهای سطحی و عمقی و اقدامات نوین به زیر انواع کشتها در آورده، اراضی را که باروشهای سنتی و از طریق استفاده از وسایل ابتدایی کشاورزی قابل استفاده نبودند واجد امکانات اقتصادی ساخته و مورد بهره برداری قرار دادند.
۳. ملی شدن و قرق مراتع و جنگلها و ممانعت بهره برداری از آنها حتی برای سکنه روستاهای مجاور آنها.
۴. نظاره بر حوزه آبگیر رودخانه ها و سدها و توجه به امر ممانعت از فرسایش خاک ناشی از چرای دام به منظور پر نشدن سدها و آب بندها و کانالهای کشاورزی.
۵. توجه به حفظ محیط زیست و جلوگیری از انهدام امکانات فضای طبیعی.
۶. توجه به حفظ حیات وحش و ممانعت از صید و شکار در مناطقی که به عنوان قرق و شکاریانی محدود ورود اعلام گردیده‌اند.
۷. احداث پارکهای وسیع طبیعی و خرید اراضی محدوده آنها از روستائیان و ممانعت از آمد و رفت مردم و دامها در حوزه‌ی طبیعی آنها
۸. اختصاص محدوده‌هایی از فضای طبیعی به شرکت های سهامی زراعی و شرکت های بزرگ کشت و صنعت و ممانعت از ورود دامها به مناطق محدود شده.
۹. توجه به ایجاد مناطق خوش آب و هوا و توریستی و احداث ویلاها و مراکز مسکونی دور از شهرها و مجموعه های صنعتی و جمعیتی در نواحی بیلاقی و قشلاقی.
۱۰. گسترش شهر نشینی و توسعه دامنه شهرها و اماکن مسکونی مجاور آنها.
۱۱. ایجاد و گسترش مراکز صنعتی و مدنی و توسعه شبکه راهها و فرودگاهها در مناطق دور از شهرها.
۱۲. گسترش اراضی دامی بومی و غیر بومی و عدم مبارزه با آنها در سطح مورد نیاز و در نتیجه تلفات فراوان دامها.
۱۳. عدم آمادگی دامداران عشیره در مقابله با حوادث غیر مترقبه طبیعی (سرما، گرما و خشکسالی) که موجبات تقلیل دامها را فراهم می آورد.

۱۴. بعد مسافت مسیر آمد و رفت بین مناطق بیلاقی و قشلاقی که گاه تا هفتصد کیلومتر می رسد و ممانعت‌هایی که گاه از طرف مالکین اراضی مسیر و گاه به علت مسائل اجتماعی و امنیتی در این طی طریق ایجاد می شود و مانع وصول دامداران به مقصد می گردد.
۱۵. ایجاد مشکلاتی (از قبیل اخذ عوارض سرانه از دام و نظایر آن) به منظور ممانعت از ورود و تعلیف دامهای ایلات و عشایر استانهای مجاور و حتی ممانعت از حمل و فروش علوفه از استانی به استان دیگر.
۱۶. گرانی و کمیابی علوفه و سیاست تثبیت قیمت مواد دامی و گوشت در کنار آن عدم کمک کافی دولت به دامداران و عشایر که موجب ورشکستگی آنها و مهاجرت آنها به شهرها شده است.
۱۷. انجام برنامه های محدود کننده دیگری نظیر موارد فوق که اغلب محلی و موضعی هستند ولی در محدوده‌ی استان، دامداران متحرک را از تحرک و فعالیت باز می‌دارند.
۱۸. اجرای برنامه های فوق و مواردی شبیه آنها موجب شده است که عرصه زندگی و بقاء عشایر و دامهایشان آنچنان تنگ شود که به دنبال مرگ و میر و تقلیل دامها گروه گروه بار سفر را از اماکن اجدادی خود بدوش گرفته و به دنبال پیدا کردن کار (سرنوشت) و امرار معاش کمربند سرخ و سیاه اطراف شهرها و روستاها را فراهم آورده و گروههایی هم در ماوراء مرزهای کشور به صورت اقلیت های غیر ملی در فعالیت های ساختمانی و غیر تخصصی، مل و نقل و گاه پیشه وری و دلالی جذب آن مناطق می شوند تا بتوانند حداقل معیشتی را برای خود و خانواده هایشان فراهم نمایند. (عشایر و طرح های عمرانی).

**نقش عشایر
در امنیت ملی
بعد از انقلاب اسلامی ایران**

۴

مفهوم امنیت ملی و ابعاد آن

معادل انگلیسی این واژه SECURITY و در عربی «الامن» می باشد. اصطلاحی واژه‌ی امنیت ملی با توجه به نظریات تضاد در جامعه شناسی سیاسی را می توان شامل گزینه های زیر دانست: الف: وضعیتی که در آن شکاف های اجتماعی (اساسی در سطوح ملی) فعال نشده باشند. (به عبارت دیگر تفاوت ها و علائق گوناگون که وجود آنها در هر جامعه ای طبیعی است به صورت تضاد منفی ادراک نشوند). ب: وضعیتی که در آن شکاف های اجتماعی «فعال» شده باشد، اما امکان ابراز و حل و فصل نهادینه شده ی (قانونی) آن موجود باشد. (صرف ابراز قانونی بدون امکان حل و فصل نهادینه شده ی شکاف های اجتماعی فعال خود مخرب است). ج - وضعیتی که شکاف های اجتماعی به سرعت فعال شده، امکان ابراز و یا حل و فصل نهادینه شده ی آن موجود نباشد، اما توانایی لازم در جهت مدیریت بحران و کنترل از طریق نیروهای امنیتی (نظامی / انتظامی) موجود باشد. در این خصوص به چند نکته باید توجه کرد:

نکته اول: توجه به سطوح مختلف امنیت ملی

اگر چه تعریف ما از امنیت ملی در بعد داخلی آن و با رویکرد جامعه شناسانه است ولی قابل تعمیم به بعد بیرونی امنیت ملی می باشد. امروزه مسایل مربوط به امنیت ملی در سطوح مختلف محلی، ملی، منطقه ای و بین المللی با یکدیگر در ارتباط متقابل می باشند.

نکته دوم: ضرورت شناخت بهترین اقدام متناسب با وضعیت امنیتی

با توجه به این تعریف می توان گفت که صرف اتکا به نیروی نظامی در بردارنده ی نازلترین سطح امنیت ملی است. بعبارت دیگر نبایستی اولین اقدام در برقراری امنیت ملی آخرین اقدام باشد. اگر چه «حصارهای خوب، همسایه های خوب درست می کند» (جمله از فردریش هایک) اما همیشه این حصارها جنبه ی سخت افزاری ندارد.

تمامی قوانین مختلف ذیل به نحوی به مسئله ی امنیت ملی باز می گردند:

هر چه عمر هنجارهای مفید اجتماعی بیشتر باشد (کمتر باشد)، پس احتمال برقراری امنیت در جامعه بیشتر خواهد بود. (کمتر خواهد بود). هر چه شناخت منطقی جامعه از طریق آموزش و پرورش به صورت نظامند افزایش یابد (نیابد)، پس احتمال برقراری امنیت بیشتر خواهد بود. (کمتر خواهد بود). هر چه فرهنگ گفتاری اعضای یک جامعه بیشتر متوجهی حل مسائل خویش (و نه تمسخر و استهزاء = تضاد و تفرقه) باشد (نباشد)، پس احتمال برقراری امنیت در آن جامعه بیشتر خواهد بود، (کمتر خواهد بود).

هر چه تولید علم در یک جامعه متوجه ی حل مشکلات (و نه صرفاً بیان آنها) گردد (نگردد) پس به همان میزان احتمال افزایش امنیت در آن جامعه بالا می رود (پایین می آید). اگر گروه مرجع مثبت جامعه الف، گروه مرجع جامعه ی ب باشد (نباشد) پس امنیت جامعه ی فوق متاثر از ارزش ها و هنجارهای جامعه ی ب خواهد بود (نخواهد بود). هر چه قانون گذاری یک جامعه متناسب با نیازهای «واقعی» مردم آن جامعه صورت پذیرد (نپذیرد) پس به همان میزان احتمال برقراری امنیت در آن جامعه افزایش می یابد (کاهش می یابد).

معمولاً در علوم سیاسی و حقوق، امنیت به پنج بخش: امنیت فردی، اجتماعی، ملی، بین المللی و امنیت جمعی (Collective Security) تقسیم می شود.

امنیت ملی به حالتی اطلاق می شود که در آن هر ملتی فارغ از تهدید تعرض به تمام یا بخشی از جمعیت، دارایی، یا خاک خود به سر می برد.

از این منظر بررسی ساختار امنیت ملی یکی از موضوعات بین رشته‌ای به شمار می رود که تاکنون در کشورمان تحقیقات قابل توجهی درباره آن صورت نگرفته است. بدون تردید ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی مستمراً با چالشها و تهدیدات مخاطره آمیز مواجه بوده و از این لحاظ همواره تعریف و تامین امنیت ملی موضوعی حائز اهمیت در نظر گرفته شده است.

واقعیت تلخ آن است که تاکنون در مجامع داخلی هیچ تعریفی از امنیت ملی که مورد توافق همگان باشد، ارائه نشده و طی این سالها عمدتاً این مقوله در چارچوب ملاحظات نظامی و انتظامی مورد توجه بوده است. این درحالی است که مطمئناً می توان تعریفهای دقیقی با در نظر گرفتن ابعاد امنیت ملی از آن ارائه کرد به نحوی که تمرکز مسئولیت حراست از امنیت کشور صرفاً بر روی نیروهای نظامی و امنیتی قرار نگیرد (www/Imam hadi.com)

به عبارت دیگر باید تعریفی از امنیت ملی ارائه کرد که سهم اندیشه و فرهنگ در آن به صورت دقیق مشخص شده باشد. البته تلاشهایی از این دست در برخی کشورهای توسعه یافته جهت ارائه تعریفی جامع از امنیت انجام پذیرفته است. برای مثال دانشکده دفاع ملی کانادا امنیت ملی را چنین تعریف می کند «امنیت ملی، حفاظت از شیوه پذیرفته شده زندگی مردم است که با نیازها و آرمانهای مشروع دیگران نیز سازگار می باشد. امنیت شامل فارغ بودن از حمله نظامی یا فشار، آزادی از انهدام داخلی و رهایی از زوال ارزشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای نحوه زندگی اساسی است.»

امنیت ملی در فرهنگ علوم سیاسی به مصونیت نسبی یا مطلق یک کشور از حمله مسلحانه یا خرابکارانه سیاسی یا اقتصادی احتمالی همراه با وارد کردن ضربه کاری و مرگبار در صورت مورد حمله قرار گرفتن، تعریف شده است. امنیت مورد نظر در این تعریف، امنیت نظامی-دفاعی است، موقعیت و وضعیتی از توانمندی دولت و ملت که می‌تواند در برابر حملات نظامی از خود صلابت به خرج دهد. این تعریف فاقد جامعیت لازم است و نمی‌تواند معرف امنیت در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد. (هالستی، ۱۳۷۶)

امنیت ملی سطحی از موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همراه با رضایت‌مندی لایه‌های مختلف جامعه است که تمامیت ارضی، اقتدار ملی، رفاه عامه، توسعه پایدار و مصونیت فرهنگی و فراز فکری را بدون دخالت قدرتهای خارجی برای موجودیت و کیان کشور فراهم می‌سازد. گرچه بسته به توانایی و ظرفیتهای موجود کشور و شرایط زمانی ممکن است اهداف و برنامه‌های امنیت ملی محدود شود و یا تغییر کند؛ چنانکه امنیت ملی در برابر متغیرهای برون‌زا (جنگهای بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی، بحران‌های سیاسی- منطقه‌ای، آثار انتقالی برنامه‌های اقتصادی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای ...) و متغیرهای درون‌زا (شیوع بیماریها، حوادث و بلایای طبیعی، انقلابات و شورشها، درگیری‌های قومی، بحرانهای داخلی، اقتصادی ...) اهداف متفاوتی را دنبال می‌کند. چه بسا برنامه و هدفی در مواجهه با این متغیرها تعطیل و برنامه و هدفی دیگر جایگزین آن شود و یا جابه‌جایی اولویتها را پدید آورد. ولی تمامی این تغییر و تحولات و گونه‌گون شدن برنامه‌ها و تصمیمات در راستای حفظ سه اصل لازم و ضرور یعنی استقلال حاکمیت ملی و تمامیت ارضی است تا در نهایت رفاه عامه، غنای فرهنگی، فراز فکری، رضایت‌مندی آحاد جامعه و برتری اقتصادی- علمی را برای جامعه به ارمغان آورد. به عنوان مثال امنیت ملی در برابر متغیر برون‌زایی چون جنگ، اولویت را به دفاع نظامی و تقویت بنیه دفاعی می‌دهد و ناگزیر برای مدتی اصول تامه، یعنی رفاه عامه و امنیت سرمایه‌گذاری و اقتصادی در ازای حفظ اصول لازمه به تأخیر می‌افتد. امنیت در برابر متغیرهای برون‌زا به «امنیت خارجی» و امنیت در قبال متغیرهای درون‌زا به «امنیت داخلی» قابل تعریف است که هر دو در جهت و در استخدام اصول لازمه و تامه موجودیت کشور هستند.

میل و خواست درونی تمام حکومتها و نظامهای سیاسی، بقا و دوام حاکمیت و نظام سیاسی است. از اینرو هر حاکمیتی در پی تحقق امنیت ملی، برنامه‌ها و شیوه‌هایی است که در تعارض و تناقض با حاکمیت خود نباشد. هر نظامی آن گونه که حاکمین، نخبگان، خواص و رهبران آن

تعیین می کنند و می پندارند که گونه ای مؤثر و کاراست، به دنبال نهادینه کردن امنیت در جامعه خویش است و البته ابزارها، روشها و شیوه ها برای نیل بدین منظور از نظامی به نظام دیگر متغیر می باشد. برخی (بیشتر در گذشته) با خودکامگی، استبداد، زور و خشونت، سلب آزادیهای فردی و جمعی و با مانع تراشی بر سر بروز و ظهور آرا و اندیشه های نو و پیشرو و سرکوب هر نظر مخالف و اعمال سیاست داغ و درفش، در حقیقت به دنبال امنیت بخشی نه به جامعه، بلکه به حاکمیت خود هستند. اینان می پندارند امنیت کشور در زیر چکمه و قداره سایه گستر خواهد شد. آنان با ایجاد فضای خفقان، ترس و وحشت و گسترش ناامنی به دنبال امنیت و پرده پوشی عیوب و نواقص خود هستند. این امنیت «امنیت منفی» است. این روش شاید در مدت زمانی کوتاه، حیات یک نظام حکومتی را تأمین کند، اما به طور قطع در بلند مدت پاسخگوی نیازها نخواهد بود. امنیت حاصله از این طریق ناپایدار، صوری، ظاهری و سطحی است و دیری نخواهد پایید که چنین فضایی پایه ها و ارکان چنین نظامی را فروکشاند. اما برخی نظامها با افزایش مشارکت مردم در اداره و عمران حکومت، تحزب گرایی، بهادادن به اندیشه های مخالف، پذیرش انتقاد، پی جویی عدالت اجتماعی، افزایش رفاه و آسایش، ارتقای بهداشت و آموزش، سازماندهی و ساماندهی اداری و اقتصادی کشور، آزادسازی اطلاعات، احساس امنیت را در تمامی شئون مملکت می پراکنند. این امنیت، «امنیت مثبت» است. این روش زعامت و سیاست گرچه محتمل است در کوتاه مدت آسیبها و صدماتی در شئون حکومتی پدید آورد، اما در بلندمدت سربلندی، عزت، اقتدار، پیشرفت و رفاه جامعه را به ارمغان خواهد آورد.

بررسی تمامی نظامهای سیاسی و معطوف به قدرت از منظر جامعه شناسانه این نکته را به دست می دهد که الگوهای رفتاری حکومت، بسته به آگاهی عمومی و خواست و اراده ملت همواره در حال تغییر است. هر چه آگاهی و دانش ملتی رو به فزونی است درک و فهم تصمیمات و سیاستهای دولت و حکومت آسان تر و همراهی با آن بیشتر و راهگشاست؛ و هر چه آگاهی محدود شود، نامأنوسی بین ملت و دولت بیشتر و گره بر گره مشکلات تینده تر خواهد شد. در گذشته حکومت مداران و سیاست مداران و سیاست گذاران با حیطه بندی قدرت و به کارگیری ابزارها و اهرمهایی چون سانسور، کلیشه بندی و قالب سازی مفاهیم جامعه شناختی، تقویم و تقویت فواصل طبقاتی، رانت خواری و... به تخذیر، تخذیر و تحدید آگاهی عمومی می پرداختند تا در پرتو آگاهی مقبوض، به حاکمیت خود ادامه دهند. غافل از اینکه در این فرایند، کشور از

توسعه و رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بازمانده و قادر به همراهی و همگامی خود با تغییرات و تحولات جهانی نخواهد آمد.

اصطلاح امنیت از حیث نظری و تجربی به یک اندازه ابهام آمیز است. از امنیت یک مفهوم واحد وجود ندارد؛ امنیت فردی، امنیت ملی و امنیت بین المللی و امنیت جهانی هر کدام به مجموعه موضوعات متفاوتی اشاره دارند و هر یک از چارچوب تاریخی فلسفی متفاوتی ریشه می گیرند. استدلال اصلی آن است که هر یک از این مفاهیم به سنت فلسفی متفاوت و نیز به تفسیر تاریخی خاصی از روابط بین الملل باز می گردد. در نظامی جهانی که تقریباً وضعیتی فاقد قدرت مرکزی است، مفهوم امنیت بین المللی برای توصیف امور امنیتی امروز مناسب تر از همه است.

امنیت ملی کشورها تحت تاثیر متغیرهای بین المللی و منطقه ای که کانونهای بحران محسوب می شوند همواره مورد تهدید قرار دارد. هرچه بر دامنه گسترش جهانی شدن و ابعاد آن افزوده می شود، کشورهای که در معرض آسیب پذیری بیشتری قرار دارند، این تهدیدات را در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با شدت هرچه بیشتری دریافت می کنند؛ بنابراین لازم است که در خصوص پدیده جهانی شدن به مثابه تهدیدی برای امنیت ملی کشورها، بررسی کارشناسی صورت گیرد. این مساله سوالات بسیاری را برمی انگیزد که برخی از این سوالات به ماهیت جهانی شدن و ابعاد آن مربوط می شود.

امنیت ملی

الف) تعاریف و نظریه ها

میزان توسعه مفهومی هر واژه را می توان با بررسی میزان تألیفات موجود درباره آن مفهوم روشن ساخت. برای مثال در خصوص مفهوم مهمی چون قدرت، مشاهده می شود آثار علمی قابل توجهی به رشته تحریر درآمده اند که ابعاد تجربی و نظری موضوع را مورد تأمل قرار داده اند. از همین امر می توان از قدرت به مصداق مفهومی که متناسب با شرایط امروزی توسعه یافته است یاد کنیم. اما مفهوم (امنیت ملی) علی رغم اهمیتش نتوانسته همپای تحولات فزاینده داخلی و بین المللی رشد کند، به گونه ای که (باری بوزان) از امنیت به مثابه یک مفهوم عقب مانده یاد می کند که تا سال ۱۹۸۰ کار جالب توجهی در خصوص تعریف و روز آمد کردن آن صورت نگرفته است.

البته نباید فراموش کرد که در همین دوران آثار قلمی افرادی چون (هدلی بول)، (برنارد برودی)، (فرانک تراگر) و (فرانک سیمونی) ارائه می‌شوند که در زمان خود آغاز گر راه تازه ای در حوزه امنیت ملی شناخته می‌شوند.

برخی اندیشمندان همانند (ریچارد بارت) نیز به ارائه تعاریف تند و رادیکالی در ارتباط با امنیت ملی پرداخته‌اند و اظهار می‌کنند: امنیت ملی مفهومی است که ذیل آن هر کاری ممکن است انجام پذیرد. عبارتی امنیت ملی پوششی است برای انجام گرفتن هر نوع اقدام و عمل.

البته این قبیل رأی‌های رادیکالی و یکجانبه توسط نظریه پردازانی چون (کلودزیج) تعدیل شده، بدین صورت که وی اساساً معتقد است حوزه مفهومی امنیت ملی باید وسیع باشد تا بتواند تنوع مصداقی موجود در عصر خود را پوشش دهد. وجود چنین وسعتی در حوزه مفهوم امنیت ملی است که عملاً سیاست‌گزاران مختلف را قادر می‌سازد تا از آن متناسب با شرایط ویژه کشور خود بهره ببرند و این یعنی کارآمدی عینی هر چه بیشتر مفهوم امنیت ملی.

با توجه به آنچه ذکر شد برای عدم پردازش دقیق و علمی مفهوم امنیت ملی علل متعددی را می‌توان در نظر گرفت که از آن جمله، دلایل زیر قابل توجه هستند:^۱

اول: پیچیدگی ذاتی مفهوم امنیت ملی که میزان رغبت محققان را کاهش می‌دهد.
دوم: حاکمیت دیدگاه واقع‌گرایانه که منجر به سلطه مفهوم قدرت و تبعی شدن مفهوم امنیت نسبت به مفهوم قدرت شده و همین امر استقلال مفهومی (امنیت ملی) را از بین برده است.
سوم: رویه جنبشهای ضد رئالیستی در اواخر دهه ۱۹۷۰ به گونه‌ای بود که ضمن نفی شدید رئالیسم به معرفی مفهوم جذاب صلح از خود پرداختند و در نتیجه مفهوم امنیت ملی در حاشیه قرار گرفت.

با تأمل بر نظریات ارائه شده و دلایل عقیم ماندن مفهوم امنیت ملی، نکته‌ای که خودنمایی می‌کند این است که این مفهوم در هر زمان در راستای مفاهیم دیگری از قبیل قدرت، تمامیت ارضی، بقای کشور و... تبیین و بکارگیری شده است. برخی از پژوهشگران کنونی امور بین الملل (حفظ موجودیت کشور) (امنیت ملی) و (وحدت ملی) را واژه‌های مختلفی می‌دانند که متوجه یک معنی و پدیده می‌باشند که (بقای کشور) است.

^۱نوشتار حاضر در واقع برداشت آزادی از مطالب مطرح شده در کنفرانسی است که ۷ - ۸ فوریه سال ۱۹۹۲ پیرامون "ابعاد اقتصادی امنیت ملی" از سوی مؤسسه رند در سانتامونیکا کالیفرنیا برگزار شد.

حفظ موجودیت کشور که گاهی از آن به (نفع حیاتی) نیز تعبیر می‌شود، بالاترین و بنیادی‌ترین هدفی است که همه کشورها بدون استثناء در پی تحصیل آن هستند. بنابراین حفظ موجودیت کشور یعنی امنیت ملی، هدفی است که اگر به مخاطره بیافتد، مردم و دولت آماده هرگونه فداکاری در راه آن بوده و در راه آن حتی دست زدن به جنگ را نیز سزاوار می‌شمارند. براساس چنین تعبیری (والر لیمن) بود و نبود امنیت را وابسته به توانایی کشور در دفع حمله نظامی می‌داند. تعریف دیگر براساس مفهوم (منافع ملی) است. اگر منافع ملی را مجموعه منابع و اهدافی که دولتها در پی کسب آن هستند بدانیم، حفظ و حراست از دستاوردهای منافع ملی بر عهده امنیت ملی است.

در نهایت با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که امنیت ملی به پروسه‌های زیر اطلاق می‌شود:

۱. حفظ تمامیت ارضی، حفظ جان مردم، بقاء و ادامه سیستم اجتماعی و حاکمیت کشور (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی)
۲. حفظ و ارتقاء منابع حیاتی کشور
۳. فقدان تهدید جدی از خارج نسبت به منافع ملی و حیاتی کشور، چرا که امروز سازگار کردن محیط با اهداف داخلی بسیار مهم است.

(ب) دوره‌های بکارگیری امنیت ملی

در این راستا بر اساس وقایع جهانی، بکارگیری مفهوم امنیت ملی به ۴ دوره تقسیم می‌شود که به قرار زیر است:

دوره اول (از تفوق نظرات ماکیاولی تا ابتدای قرن ۲۰)

این دوره با نظرات ماکیاولی پیرامون توجه خاص به نیروی نظامی و اهمیت ارتش ملی و تذکرات قابل توجه به (دومویچی) تا ابتدای قرن بیستم ادامه یافت. در این دوره مفهومی تک بعدی و اصطلاحاً سخت افزاری از امنیت ملی در نظر گرفته شده و امنیت ملی را امنیت نظامی می‌دانستند و نگاه دولت به امنیت ملی این بود که (امنیت کشور مساوی با ناامنی دیگران).

نظر اندیشمندانی چون والتر لیمن که بود و نبود امنیت را وابسته به توانایی کشور در دفع حمله نظامی می‌دانستند، در این دوره لحاظ می‌شوند.

دوره دوم (از ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۵)

در این دوره امنیت، مصداقی چند بعدی پیدا می‌کند و مجموعه‌ای از انگاره‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد و مجموعه‌ای از سخت‌افزار (تدابیر نظامی) به علاوه نرم‌افزار (توسعه سرمایه‌گذاری و هویت‌سازی) است. برخی دلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ را سرمایه‌گذاری تک بعدی نظامی (سخت‌افزاری) صرف می‌دانند که اهمیت ویژه‌ای به آن اختصاص داده بود. البته این نکته راهم نباید از نظر دور نگاه داشت که قراردادهای سیاسی چون (برست لیتوفسک) که در ماه مارس ۱۹۱۸ بین آلمان و شوروی منعقد شد، نمونه‌ای از بکارگیری نرم‌افزاری مفهوم امنیت ملی در این دوره بوده‌اند (همان منبع).

اقدام کشور چکسواکی در سال ۱۹۳۸ که بجای ایستادن در برابر هیتلر از قسمتی از خاک خود در ناحیه سودت چشم پوشی کرد و از حفظ تمامیت ارضی بخاطر سایر هدف‌ها و ارزشهایش گذشت و آنرا امنیت ملی کشور خواند و یا کشور دانمارک که در سال ۱۹۴۰ به دنبال اولتیماتوم آلمان ناچاراً پیاده شدن نیروهای نظامی هیتلر را در خاک خود پذیرفت و به این ترتیب از استقلال خود بخاطر حفظ جان مردم چشم پوشید، مؤید چند بعدی شدن مفهوم امنیت ملی در این دوره تاریخی است.

در همین دوره بود که قدرتهای بزرگ زیر ساختهای صنعتی خود را پایه‌گذاری کردند و سرمایه‌گذاری و افزایش بهره‌وری اقتصادی را زمینه تحقق امنیت ملی تلقی کردند.

دوره سوم (از ۱۹۴۵ تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی)

این دوره را نیز به لحاظ پروسه بکارگیری مفهوم امنیت ملی می‌توان امتداد دوره قبلی دانست، اما با این تفاوت که تعبیر جدیدی نیز به ساختار چند بعدی امنیت ملی اضافه شد که نگارنده از آن تحت عنوان (تبدیل من به ما I to We) یاد می‌کند.

در این دوره تاریخی، رفته رفته مفهوم امنیت ملی از ساختاری انفرادی به ساختاری دو جانبه و چند جانبه تبدیل گشته و در سطح جهانی، شاهد روز افزون پیمانهای دوجانبه و چند جانبه هستیم.

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، حفظ و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشورهای اروپای غربی را که در سال ۱۹۴۹ در چارچوب (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) (N.A.T.O) با آن کشور هم پیمان شدند، جزو امنیت خود دانسته و طبق (ماده ۵ پیمان) تعهد کرد هر تجاوزی علیه متحدان اروپایی خود را چون حمله به خاک خود تلقی کند.

شوروی نیز که همواره کوشش می‌کرد بر سرزمین‌های واقع میان خاک روسیه و اروپای غربی سیطره یابد، دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی را بر عهده گرفته و در چارچوب (پیمان ورشو) هر دخالتی در اروپای شرقی را تجاوز به (میهن سوسیالیستی) تلقی کرده و واکنش شدید نشان می‌داد.

در این راستا، رهبران سوریه در سال ۱۹۵۸ برای تحقق اتحاد و ناسیونالیسم عرب از استقلال و تمامیت ارضی کشور خود چشم پوشیدند و با مصر بهم پیوسته و کشور واحدی تشکیل دادند.

دوره چهارم (از ۱۹۹۱ تا حال)

در این دوره که به آن دوره معاصر نیز می‌توان اطلاق کرد، امنیت ملی مفهومی همه جانبه پیدا کرده و تلاش گسترده‌ای در جهت امنیت ملی در گستره جمعی آغاز شد.

اما وقوع حوادث تروریستی در آغاز قرن ۲۱ (حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ بر علیه امریکا)، به نوعی جهان را با تنش مواجه کرد و مفهوم امنیت ملی هویتی تازه یافت که در آن مؤلفه‌هایی چون تروریسم، دفاع ملی و... نقش بسزایی را ایفا می‌کنند.

هر چند هنوز قضاوت و تفسیر جامعی از امنیت ملی در برهه کنونی نمی‌توان ارائه داد، اما نگارنده بر اساس سطح آگاهیها و دیدگاه شخصی خود نوعی تعبیر از امنیت ملی را که سیاستهای ترسیمی آنرا نظم نوین و جهانی سازی به رهبری ایالات متحده تعیین می‌کند و در عرصه بین‌المللی به اجرا در می‌آورد، در نظر می‌گیرد.

ج) صفات امنیت ملی

مفهوم امنیت ملی دارای صفات و ویژگیهایی است که روشنگر این مفهوم هستند:

۱. امنیت امری نسبی است
۲. امنیت پدیده‌ای است ذهنی
۳. بین امنیت و قدرت رابطه منطقی و همیشگی موجود است (البته امروزه قدرت نظامی، غالب ولی رایج نیست و قدرت اقتصادی رایج و قدرت فرهنگی نافذ است).
۴. نسبت امنیت: امنیت پدیده‌ای ثابت و مشخص نیست. عامل زمان، ایدئولوژی و اوضاع و احوال بین‌المللی و همچنین موقعیت کشور و دید و نظر رهبران در کیفیت و کمیت امنیت و نحوه تحصیل و حفظ آن تأثیر بسزایی دارد. از این روست که امنیت و حدود و طرق تحصیل و حفظ آن در جهان امروزی با زمان قبل از این پدیده‌ها تفاوت فاحشی داشته و دارد. (افتخاری، ۱۳۷۷)

برگزیدن و دفاع از ارزش‌ها و اجزای گوناگون امنیت ملی (چون دفاع از تمامیت ارضی کشور، حفظ جان مردم و پاسداری از نظام اجتماعی) مسئله پیچیده‌ای است و کشورها گاه در جریان بحرانها جزء یا ارزش به خصوصی را برای اجزای دیگر امنیت ملی ترجیح داده‌اند. یعنی در واقع در برابر این پرسش دشوار قرار گرفته‌اند که کدام منافع را حفظ و کدام را فدا کنند. در این مورد معیاری نمی‌توان به دست داد و گزینش ارزشی و وانهادن ارزش دیگری بستگی به عوامل مختلف دارد و امری مطلق نیست.

۵. ذهنی بودن امنیت: یکی از صفات مسلم امنیت ذهنی بودن آن است. احساس امنیت و کمیت و کیفیت آن وابسته است به نظری که مردم و دولت نسبت به دشمن احتمالی و بالقوه خود دارند. ذهنی بودن امنیت را می‌توان ناشی از سه عامل زیر دانست:

۱) اعتماد یا عدم اعتماد به توانایی و قدرت نسبی کشور برای مقابله با هر خطر جدی و حمله احتمالی

۲) اعتماد یا عدم اعتماد به قدرت نسبی کشور دوست و دشمن

۳) اعتماد یا عدم اعتماد به اینکه کشور می‌تواند وضع مطلوبی را در گرایش‌ها و روندهای سیاسی آینده حفظ کند.

در این مورد مورگنتا می‌گوید: هر کشور چاره‌ای جز این ندارد که موجودیت مادی، سیاسی و فرهنگی خود را در مقابل تجاوز و تعدی سایر ملت‌ها حفظ نماید.

یکی از نتایج و آثار ذهنی بودن امنیت، ایجاد ترس و توسل به قوه قهریه برای سیاستهای داخلی و خارجی است. ایجاد ترس معمولاً توسط حکومت‌های دیکتاتوری و میلیتاریستی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دولت فرانسه پیش از جنگ جهانی دوم توسعه طلبی و قدرت برتر آلمان را بهانه کرد و برای انحراف اذهان مردم فرانسه از وضع آشفته اقتصادی آن کشور، راجع به در خطر بودن امنیت مملکت تبلیغ زیادی نمود و در مردم ترس و وحشت ایجاد کرد.

پاکستان نیز بارها برای حفظ وحدت داخلی و امنیت ملی با ایجاد ترس از جانب هندوستان و خطر حمله این کشور به موفقیت‌هایی دست پیدا کرده است.

۶. رابطه میان امنیت و قدرت: سنت و عادات بر این بوده است که امنیت مملکت را معادل و مساوی با قدرت و امنیت نظامی بدانند. اعمال قدرت نظامی یعنی توسل به جنگ به جهت حفظ

امنیت و کسب افزایش و نمایش قدرت. اما این بدان معنی نیست که امنیت تنها به یاری جنگ افزار، تکنولوژی جنگی و آموزه‌های نظامی بدست می‌آید (همان منبع).

تمامی عناصر قدرت از قبیل مادی (موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی، پیشرفتهای فنی و تکنولوژیک، آمادگی نظامی و جمعیت) و معنوی (خصلتهای ملی، روحیه ملی، کارایی دولت و کیفیت آن، اعتبار بین المللی، شیوه رهبری) بر تعابیر و چگونگی برداشت از مفهوم امنیت ملی تأثیر بسزایی دارند.

کشورها در گذشته و حال برای حفظ و کسب امنیت در صحنه سیاسی خارجی تاکتیک‌ها و راههای دیگر را نیز مورد استفاده قرار داده‌اند که بعضی از آنها شکست خورده و بقیه هنوز هم مورد قبول و رایج می‌باشد. طریقی که برای حفظ کسب امنیت در روابط بین الملل بکار رفته به قرار زیر است:

۱. انزواگرایی
۲. عدم تعهد و وابستگی به بلوک مختلف (بی طرفی)
۳. توازن قوا
۴. ایجاد اتحادیه‌های حمایت کننده و قراردادهای نظامی
۵. دیپلماسی
۶. رقابت تکنولوژیک اقتصادی، علمی و فرهنگی

د) امنیت ملی و روابط بین الملل

روابط بین الملل اساساً به دو موضوع می‌پردازد: یکی ساختار و فرآیند سیستم بین‌المللی و دوم رفتار انواع بازیگران در سیستم بین‌المللی و فرآیندی که از طریق آن تصمیمات لازم برای راهنمایی و هدایت این رفتار گرفته می‌شود.

عرصه امنیت ملی بسیاری از موضوعات موجود در موضوع روابط بین‌الملل را به خود اختصاص می‌دهد، زیرا همانگونه که ذکر شد مفهوم امنیت ملی عبارت است از این که کشورها چگونه سیاستها و تصمیمات لازم برای حمایت از ارزشهای داخلی در مقابل تهدیدات خارجی را در پیش می‌گیرند.

امنیت ملی به مثابه‌ی یک مفهوم سامان بخش، نسبت به مفهوم سیاست خارجی از امتیازات بیشتری برخوردار است. نخست این که امنیت ملی بر عناصر مشترک و اشتراکات در سیاستهای خارجی بازیگران ملی تمرکز دارد.

امنیت ملی چارچوب مناسب و متعارفی را بدست می‌دهد که به واسطه آن امکان مقایسه بین موضوعات ظاهراً جدا از هم فراهم شده و به سازمان بخشیدن و تشکل دادن به اطلاعات نسبتاً درهم و برهم تولید شده به وسیله رهیافت تاریخی سیاست خارجی کمک می‌کند. امنیت ملی فضای مناسب را برای پرداختن به منافع مشترک بین المللی را فراهم کرده که این امر می‌تواند به افزایش همزمان امنیت برای همه بازیگران سیستم بین‌المللی منجر شود. از این رو حفظ و نگهداری سیستم بین المللی به هدف مشروع سیاست امنیت ملی تبدیل می‌گردد و دیگر این که امنیت ملی بر نزدیکی فعالیتهای داخلی و خارجی کشورها تأکید می‌کند.

ه) عوامل تهدید کننده امنیت ملی

در حالت کلی، عوامل و پدیده‌های زیر امنیت کشور را به خطر می‌اندازد:

۱. ظهور و توسعه ایدئولوژی که مخالف ایدئولوژی حاکم کشور باشد.

۲. کثرت و انفجار جمعیت همسایه (همسایه دشمن)

۳. پیشرفت اقتصادی و مازاد تولید کشور همسایه (همسایه دشمن)

۴. اتکاء اقتصادی، فنی و نظامی زیاد به کشور خاصی

۵. عدم ثبات اجتماعی

۶. موقعیت نامساعد جغرافیایی

۷. افزایش قدرت نظامی کشور دشمن

جایگاه امنیت در ساختار فضایی - جغرافیایی ملت

همان‌طور که بیان شد ساختار فضایی ملت ایران از حیث جغرافیایی دو بخش دارد: بخش مرکزی که متراکم‌تر و متجانس‌تر است و اکثریت ملت به آن تعلق دارند و واحدهای حاشیه‌ای که از حیث جغرافیایی نسبت به هم گسسته و ناهمگون‌اند. این دو بخش به لحاظ امنیتی الگوی خاصی برای روابط دو سویه دارند. طی تاریخ اغلب هر بخش نسبت به بخش دیگر رفتاری خاص خود پیشه کرده است، ولی در عین حال هر دو بخش در قالب یک کلیت بزرگ‌تر در صحنه سیاسی ظاهر شده‌اند، به طوری که واقعیت و هیئت کلی دولت حاکم بر سرزمین ایران استمرار یافته است.

با انقلاب مشروطه که ملت در آن سهم سیاسی داشت، دولت ایران از شکل دولت سرزمینی به دولتی با پشتوانه ملی تغییر ماهیت داد؛ در واقع می‌توان نهاد دولت در ایران پس از مشروطه را

ترکیبی از دو وجه «دولت سرزمینی» (Territorial) و «دولت ملی» (National state) دانست (سیف‌زاده، ۱۳۷۸).

بخش مرکزی که قرارگاه حاکمیت دولت ایران بود به دلیل ساختار فضایی و موقعیت ژئوپلیتیکی همیشه قدرت برتر را داشته و به‌جز دوره‌های فترت یا مراحل گذار از نظمی به نظمی دیگر در توالی حکومت‌ها همواره توانسته است واحدهای پیرامونی را با خود همراه و از جدایی آنها جلوگیری کند. تداوم این وضع در تاریخ قاعده‌ای را در ذهنیت مردم مرکز و حاشیه پدید آورده مبنی بر اینکه امنیت، تمامیت ارضی و همبستگی ملی ایران تابعی از تدابیر و میزان قدرت حکومت مرکزی آن است؛ بدین معنا که هرگاه حکومت مرکزی مقتدر بوده، بر نیروهای مرکزگرایز و واگرا در حاشیه غلبه کرده و بالعکس، هرگاه حکومت مرکزی دچار ضعف شده و اقتدار خود را از دست داده است، نیروهای مرکزگرایز و واگرا در پیرامون فعال شده‌اند و برای مدتی کوتاه، که عموماً با گذار از یک سلسله به سلسله دیگر هم‌زمان بوده است، کنترل مناطقی را در دست گرفته و با ایجاد تشکیلات سیاسی، اداری محلی و منطقه‌ای، نوعی حکومت خودگردان محلی را موقتاً تأسیس کرده‌اند. این وضعیت به ویژه در قرن اخیر و در مقاطع تاریخی چون انقلاب مشروطه، جنگ جهانی اول و دوم اخراج رضاشاه و روی کار آمدن پهلوی دوم و نیز پیروزی انقلاب اسلامی در بعضی از مناطق حاشیه‌ای ایران پدید آمده است، ولی با قدرت یابی و احیای نفوذ بخش مرکزی، دوباره نیروهای مرکزی کنترل را در دست گرفته‌اند، بطوری که می‌توان گفت عمر تشکیلات سیاسی- اداری محلی خودگردان کوتاه بوده است. وقوع این حوادث سیاسی بر نگاه و نگرش دولت مرکزی در مسئله‌ی امنیت تأثیر گذاشته است، به طوری که دولت مرکزی نسبت به بخش حاشیه‌ی دولت مرکزی به دلیل این رفتارهای جدایی‌طلبانه تدابیر نظارتی شدیدتری را به کار بسته و با پایه‌گذاری سیستم سیاسی- اداری کاملاً متمرکز از واگذاری اختیارات محلی و منطقه‌ای به واحدهای حاشیه‌ای و پیرامونی اجتناب کرده است. در چهارچوب این نگرش مناطق حاشیه‌ای همواره در فهرست مناطق بحران‌زا و عوامل تهدیدکننده امنیت ملی قرار گرفته‌اند؛ هرچند خواسته‌های بعضی از این مناطق به کسب خودگردانی و اختیارات منطقه‌ای محدود بوده است و این واحدها اصولاً خود را پاره‌ای از کشور و ملت ایران دانسته‌اند. احساس وابستگی تاریخی به یک واقعیت و هویت کلان‌تر به نام ایران، یا تعلق خاطری که از سابقه مشترک تاریخی و فرهنگی با دیگر اقوام ایرانی و پیوند ریشه‌دار با سرزمین ایران ناشی می‌شود، واقعیتی است که نمی‌توان به راحتی از آن چشم پوشید؛ به‌طور مثال در قضیه بحران کردستان (۱۳۵۷-۱۳۵۸) پس از پیروزی

انقلاب اسلامی نقش و اهمیت این احساس تعلق به ایران و هویت کلان‌تر ایرانی حتی در میان گروه‌های سیاسی محلی یا سرشاخه‌های محلی گروه‌های ملی، که بعضی از آنها معارض دولت مرکزی و جمهوری اسلامی بودند، ملموس بود و موضوع تعلق به ملت ایران در بیانیه‌های این گروه‌ها مطرح می‌شد. (محمدی، ۱۳۷۷).

به همین ترتیب تهاجم عراق به منطقه خوزستان در سال ۱۳۵۹ که با شعار امت عربی و تبلیغات تفرقه‌افکنانه قومی نیز همراه بود، با وجود عرب‌نشین بودن بخش غربی استان خوزستان و نیز زمینه مساعد محلی به خاطر حضور نیروهای سیاسی خلق عرب با مقاومت منطقه‌ای و محلی روبه‌رو شد، حتی آوارگان و مهاجران عرب به جای پیوستن به عراق به آن پشت کردند و به هم‌وطنان ایرانی خود در بخش مرکزی پناه آوردند.

در مجموع به نظر می‌رسد که واحدهای حاشیه‌ای درعین تمایل به نوعی آزادی نسبی و اختیارات خودگردانی محلی به‌ویژه در حوزه فرهنگی به حضور در ترکیب ملت و دولت ملی ایران علاقه‌مند هستند و خود را جزئی از ایران و ملت ایران می‌دانند. حتی آن دسته از واحدهای پیرامونی که امروزه قسمتی از آنها بر اثر تجزیه سرزمین ایران در خارج از مرزها قرار دارند، در نتیجه میل طبیعی و اراده خودجوش خود از ایران جدا نشده‌اند بلکه سیاستهای بین‌المللی و رقابت‌های سیاسی روسیه و انگلستان این مناطق را از پیکره ایران جدا کرده است. چنین وضعی را درقضایای تجزیه آذربایجان، کردستان، ترکمنستان، بلوچستان و خوزستان می‌توان به روشنی مشاهده کرد. هر یک از این ولایات طی قراردادی تحمیلی یا با وساطت قدرت‌های روسیه و انگلستان، هماهنگ با سیاست کوچک‌سازی ایران در دوره افول قدرت مرکزی و برخلاف میل مردم آن مناطق، تجزیه شدند (افتخاری، ۱۳۷۷).

قبل از تحلیل و بررسی تهدیدات امنیتی ناشی از تنوع قومی ضرورت دارد روابط میان مرکز و واحدهای حاشیه بر پایه نسبت‌های تجانس بین آنها بررسی شود. نسبت‌های تجانس با سه متغیر و شاخص اساسی، یعنی زبان، مذهب و قومیت ارزیابی می‌شوند؛ زیرا این سه متغیر نیرومند بر الگوی هم‌گرایی و واگرایی و روابط متقابل بخش مرکزی و حاشیه تأثیر می‌گذارد و زیرساخت گرایش‌های عاطفی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گروه‌های پیرامونی را نمایش می‌دهد.

کارکرد نظامی ایلات و عشایر در ایران

عشایر ایران در تحولات نظامی ایران نقشی مؤثر و تعیین کننده داشته‌اند. این نقش تا دوره پهلوی که با اعمال سیاستهای محدود کننده گستره وسیعی داشت و شخصیت‌های نظامی عمدتاً خاستگاه ایلی داشتند، در سازمان‌های نظامی عشایری چشمگیر بود و در فرآیند سیاست‌گذاری‌ها هم برای خنثی کردن مخالفت‌ها و دشمنی‌های طوایف و هم برای بهره‌گیری از توان‌های بالقوه تیره‌هایی تدابیری اندیشیده می‌شد و سیاست‌هایی نظیر کوچ و اسکان، ایل‌سازی و ایجاد تفرقه و حتی سرکوب درباره آنان اعمال می‌شد.

سیاستها و رفتارهای خشن پهلوی توان و ظرفیت‌های عشایر را نابود کرد و آمادگی‌ها و نقش نظامی آنها را هم به شدت کاهش داد. همچنین تحولاتی که در طی نیم قرن اخیر در بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی ایران پدید آمد به تضعیف نقش عشایر انجامید. اما با این همه هنوز خصلت‌ها و روحیات جنگجویی و سلحشوری مردان عشایر در اختیار داشتن موقعیتهای جغرافیایی سوق الجیشی و استقرار بخشی از آنها در مناطق مرزی موجب شد که در معادلات قدرت و در فرآیند بحران‌ها و تحولات سیاسی - نظامی به حساب آیند، چنانچه در جریان فعل و انفعالات نظامی پس از انقلاب اسلامی هم مخالفان انقلاب و هم حامیان و رهبران نظام جدید التأسیس پیرامون عشایر سرمایه‌گذاری‌های مادی و معنوی کردند که طیف دوم موفق‌تر بودند و در ابتدای جنگ تحمیلی هشت ساله نیروهای عشایری ایران نقش قابل ملاحظه‌ای در متوقف کردن ارتش عراق داشتند و در خط مقدم نبرد، عشایر خوزستان، ایلام، کردستان جای داشتند و عشایر مناطق دیگر به ویژه کهگیلویه و بویر احمد و سایر مناطق هم در تأمین نیروی انسانی جبهه‌ها و هم در تأمین تدارکات آن نقش فعالی داشتند که در آن برهه هنوز سازمان‌های نظامی رسمی، آمادگی ایفای نقش تمام عیار خود را نداشتند بسیار مغتنم و مؤثر بود.

اگر تحولات جدید در عرصه‌های دانش، فناوری، ابزارها و تجهیزات نظامی نقش و کارکرد نیروهای سنتی را تحت الشعاع قرار داده و کمرنگ کرده و امروزه دیگر در تحولات سیاسی - نظامی نقش نیروهای عشیره‌ای و قبیله مثل گذشته گسترده، و بسیار تعیین کننده نیست؛ اما هنوز قابلیت‌هایی وجود دارد که مستلزم کشف آنان و به کار بردن سیاست‌ها و تدابیری در فعلیت یافتن توان‌های نهفته در صورت لزوم است و سازمان‌های نظامی و سیاست‌گزاران می‌توانند با تأمل و تعمق در این زمینه‌ها به نتایج خوبی برسند (فوران جان، ۱۳۷۷).

با این وصف حتی الامکان شناخت نقش و کارکرد عشایر در تاریخ ایران و تغییر آن در عصر جدید با مطالعه موردی جنگ تحمیلی هشت ساله عراق با ایران دریچه و روزه‌ای بر این شناخت خواهد گشود و در میان عوامل و قابلیت‌های متعددی که سیاست‌گزاران و اداره‌کنندگان جنگ‌ها و حرکت‌های نظامی تدابیری اتخاذ کرده و تصمیم می‌گیرند، لحاظ شود و روی آن برنامه ریزی شود، ابتدا با رویکرد تاریخی بر مسئله نگاه کنیم و پس از شناخت ابعاد زوایای آن، تحولات و نقش‌های کنونی را مدنظر قرار می‌دهیم.

در تاریخ ایران نقش عشایر را در دفع تهاجمات بیگانگان و تأسیس سلسله‌هایی و در فعل و انفعالات سیاسی - نظامی به ویژه در رقابت‌های قدرت‌طلبانه و جنگ‌های داخلی، ارائه شیوه‌های نبرد خاص بافت عشایری و جایگاه آن در سازمان‌های نظامی، نسبت و رابطه نظامی عشایر با حکومت‌ها چه به صورت معارضه و چه بصورت همکاری قابل‌بازبینی است.

بنابراین ضمن توجه به نقش تاریخی عشایر ایران در مسائل نظامی، جنگ هشت‌ساله عراق بر علیه ایران محور بررسی قرار گرفت. ابتدا اهداف و سیاست‌های دشمنان جمهوری اسلامی در استفاده از توان‌های نهفته نظامی عشایر و سپس نقش عشایر خوزستان، ایلام، کردستان و لرستان در جنگ و دفع تهاجم ارتش عراق به قلمرو ایران مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

الف: رویکرد تاریخی

۱) نقش بازدارندگی نظامی عشایر

در برهه‌های مختلفی از تاریخ ایران برای دفع تهاجم بیگانه‌ای که به اشغال نظامی کشور پس از پیروزی در جنگ‌هایی پرداخته بودند نقش عشایر و مقابله با دشمن با محوریت عشایر وجود داشت. البته حضور نیروهای عشایری در تمام مقاومت‌های به عمل آمده برای دفع تهاجم بیگانه‌ای قابل ملاحظه است و مصادیق فراوانی می‌توان یافت؛ اما در پاره‌ای موارد این نقش محوری و هدایتگرانه و چشمگیر بود. برجسته‌ترین نمونه آن قیام و مقاومتی است که طوایف «پرنیان» در مقابل سلطه بیگانگان یونانی پس از تصرف ایران به دست اسکندر (۳۳۰ ق.م) که سلسله سلوکیان را تأسیس کرده بودند. اجحاف و ستم و تعدی این بیگانگان مسلط به جان و مال و ناموس مردم به ویژه در اواخر دوره سلوکیان زمینه‌ساز قیامی شد که طوایف مزبور شروع کردند و پس از شکست اشغالگران یونانی و مقدونی به تأسیس سلسله پارت‌ها یا اشکانیان در ایران پرداختند. «پرنیان» قبیله‌ای بودند از اتحاد چند قبیله راه که در دشت‌های بین رودخانه جیحون و دریای مازندران

می‌زیستند و دارای زندگی صحراگردی بودند و پایه و اساس دولت پارت را بنیان نهادند.» (با سورت و دیگران، ۱۳۸۰).

در فرآیند این حرکت حوادث فراوان و جنگ‌هایی به وقوع پیوست. چنانچه مردم قبیله اپارنی ضمن راهپیمایی یا کوچ کردن بر سر راه خویش شهر اسکندریه، مرو، هراکلیا و هرات را ویران کردند. یک بار نیز سلوکیان در ۲۸۲ ق.م سپاه عظیمی را به فرماندهی دمودام سردار سلوکوس اول برای سرکوب پرنیان فرستاد و آنان را شکست داد. اما جنگ‌هایی که حکومت سلوکی با مصریان در این برهه داشت در موفقیت پارت‌ها تأثیر گذاشت و آنان در ۲۴۵ ق.م در سرزمین پارت اعلام استقلال کردند.

اشکانیان در دوران حکومتشان (۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ م) مدام با امپراتوری روم در کشمکش و نزاع بودند و معمولاً رومی‌ها از لحاظ تجهیزات و نفرات بر آنان تفوق داشتند و همین امر موجب شد پارت‌ها برای مقابله با دشمن از تاکتیک جنگ فرساینده، یعنی جنگ و گریز بهره ببرند. آنان با مهارت و اصول خاصی این تاکتیک را با موفقیت به اجرا در آوردند و در واقع ابداع‌کننده این شیوه نبرد در تاریخ ایران بودند و خواستگاه این سبک نبرد در زندگی عشایری و صحراگردی بود. همچنین در جنگ‌هایی که در قرون اولیه اسلامی میان ایرانیان و اعراب رخ داد لرها مانند طوایف فارس و خوزستان بر ضد اعراب وارد نبرد شدند. بعدها نیز همبستگی خود را با سلسله‌های ایرانی مثل صفاریان و آل بویه مستحکم کردند (یکهارت لارنس، ۱۳۶۸).

در ایام هجوم افغانه به پایتخت، قاسم خان یکی از رؤسای بختیاری به همراه هشت هزار بختیاری، مسکن کوهستانی خود را به سوی اصفهان ترک کرد تا به شاه سلطان حسین کمک کند و صفی‌خان یا شفیع‌خان یکی دیگر از خوانین بختیاری در مقابل قوای حاکم موصل که قصد تجاوز به سرزمین آنان (لرستان) را داشت، دست به مقاومت زد.

در ۱۸۳۲ م مقارن با سلطنت محمد شاه قاجار از نیروی نظامی ایل قشقایی در جریان جنگ با بریتانیا بر سر هرات بر شأن این ایل افزود و ضمن اینکه به جلب نظر خارجی‌ها به این طایفه افزود، دولت نیز سعی داشت نوعی سازمان نظامی ایلی بوجود آورد و فرماندهی آن را نیز با عنوانی دولتی به یکی از خوانین واگذارد.

در تاریخ معاصر ایران مهمترین فراز از مبارزات عشایر در مقابلهٔ تعرضات خارجی، جنگ‌هایی بود که عشایر بوشهر مقابل قوای اشغالگر انگلیسی در تنگستان و دشتستان داشتند. به هر حال تاریخ نظامی ایلات و عشایر ایران اصل مسلم را ثابت می‌کند که برای دفاع از آب و خاک و ساکنان

آن در این اجتماعات نیروی انسانی مصمم، با اراده، شجاع، خستگی ناپذیر و دارای آلودگیهای رزمی و فیزیکی مناسب و توان اقتصادی خوبی وجود دارد که می توان با اتخاذ تدابیر خوب برای مقابله با تهدیدات نظامی خارجی و داخلی از آن سود جست و البته تضاد و تعارض این نیروها با حاکمیت های فاقد مشروعیت های مذهبی و ملی نیز حاکی از وجود تعصبات مذهبی آنان است که برای اثبات این مدعی قرائن و شواهد عدیده ای وجود دارد.

۲) قابلیت ها و آمادگی های نظامی عشایر

کیفیت زندگی و بسترهای طبیعی و جغرافیایی زندگی عشایر آنان را با خصلت هایی عجیب و با شرایطی منطبق ساخت که قابلیت ها، تربیت ها و آمادگی های نظامی شان را در سطوح بالا نگه داشت و آنان را در عرصه های نظامی نقش آفرین قرار داد. به ویژه کوه نشینان با توجه به استقرار آنان در مناطق کوهستانی و قله بلند، برخورداری از اطلاعات محلی و منطقه ای و شناخت گذرگاه های حساس، صعوبت ارتباطات و نقل و انتقالات لجستیکی (اعزام افراد، مهمات جنگی و تأمین غذای آنان) و وجود برف های دائم و بادهای تند و سهمگین و دیگر شتاید برای آنان قابل تحمل اما برای مهاجمان طاقت فرسا و شکننده بود.

همچنین مبارزه دائمی با مخاطرات طبیعی و حیوانی (وحوش) و انسانی (مهاجمان) آنان را جنگجو و ستیزه گر بار آورده است؛ لذا فرد عشایری در عرصه های قدیم جنگی تنها نیاز به حضور در جبهه داشت و به تعبیر دیگر، پوشیدن لباس نظامی و شنیدن طبل جنگ او را به مبارزه تشویق می کرد. انضباط پذیری ایلاتی و اصغای بی گفتگوی اوامر فرماندهان خودی و حفظ نظام سلسله مراتبی ایلی (کدخدا، کلانتر، خان) که به صورتی در همه ادوار حیات عشایری وجود داشته و موجب وحدت و یکپارگی آنان بوده که جلوه های دیگر استعداد و قابلیت های نظامی آنان است. طوایفی چون ایل کشکولی به سبب داشتن ۵۰۰۰ نفر در زمان صلح و ۷۰۰۰ در زمان جنگ مورد توجه و استفاده کریم خان زند قرار گرفت. ایل خلیج طایفه ای بسیار جنگجو بود و لرهای ممسنی دارای خصلت جنگجویی و مورد توجه و استفاده بودند. طوایف اسلاملو، افشار اوشاکی، ایران شاهی، زنگنه، سوروقلو، یغمالو و... به علت قابلیت های نظامی مورد استفاده دستگاه ناصر الدین شاهی بودند (فوران جان، ۱۳۷۷).

عشایر ایران متناسب با مهارت ها و استعداد های خود ابداع کننده سبک منحصر به فردی در رزم بودند که در برهه هایی از تاریخ در بوتۀ آزمایش قرار گرفت و آن سبک عبارت از نبرد به شیوه

«جنگ و گریز» و «شیخون» زدن بر دشمن است که برجسته‌ترین مثال در کاربرد این شیوه در دوره باستان در جنگ‌های پارت‌ها یا اشکانیان می‌تواند باشد.

پارت‌ها برای جبران کمبودها و نارسایی‌های سپاه خود از لحاظ تجهیزات و نفرات در مقابل ارتش سازمان یافته و سنگین و پر تعداد رومی‌ها با جنگ به فرسایش سپاه روم پرداخت و در داخل خاک ایران بارها بعد از تحمیل ضربات و خسارات و تلفات زیادی آنان را وادار به شکست و عقب نشینی کردند. در تاریخ ایران بعد از اسلام، مواردی از کاربرد این شیوه جنگ مخصوص عشایر در آن برهه از جنگ‌های کریم‌خان زند با آزادخان افغان بیشتر پر آوازه است که کریم‌خان بعد از شکست از آزادخان مدتی شیوه جدیدی در جنگ را در پیش گرفت، منشاء عشایری داشته - که در متون تاریخی این دوره از آن جنگ به شیوه «قزاقی» نام برده‌اند - که به صورت جنگ و گریز و شیخون اجرا شد و در شکست نهایی دشمن و موفقیت کریم‌خان اعمال این شیوه بسیار کار ساز بود (قوزانلو، ۱۳۱۵).

۳) سازمان‌های نظامی و جایگاه نیروهای ایلاتی

در ادوار مختلف تاریخ ایران بافت قبیله‌ای سازمان‌های نظامی موجودیت خود را تا مدت‌ها بعد از تأسیس سلسله و حاکمیت‌ها حفظ کرد و آن ساختار متأثر از شرایط و حالات عشیره‌ای شد. چنانچه پادشاهان سلجوقی به خصوص پادشاهان سده پنجم / یازدهم میلادی خود را کاملاً از خواستگاه بیابانی‌شان جدا نکردند. طغرل، چغری، آلب ارسلان در میان قبیله اوغوز برآمدند و هنگامی که به حکومت رسیدند بسیار مراقب بودند تا بر مقررات و سنن قبیله‌ای‌شان پایبند باشند و این سنن و قواعد با نقش جدید آنان به عنوان پادشاهان سرزمین‌های اسلامی اصطکاک پیدا نکند. این وضعیت حتی در دوره سلطان سنجر نیز وجود داشت و غزان هنوز پایبند شیوه‌های عشیرتی و ساختار قبیله‌ای خود بودند. سنجر جناح راست (میمنه) سپاه خود را بر پایه یک سنت کهن به ایل قایی و بیات از اوغوز، و جناح چپ (میسره) را به ایل بایندر و بچینه واگذار کرد. البته دوران اقتدار امپراتوری سلجوقی تا زمانی بود که شرایط عشیرتی در تشکیلات نظامی آن به تبع شرایط عمومی امپراتوری حکمفرما بود. از زمانی که سلجوقیان با اتکاء به تدابیر نخبگان دیوان‌سالاری نظیر عمیدالملک کندی و خواجه نظام الملک به تغییر وضعیت و محدود کردن و انزوای اوغوزها و عشایری که نمایندگان قدرت نظامی بودند قرار گرفت، هر چند این تحولات بر

اساس ضروریاتی صورت گرفت، اما عملاً قدرت سیاسی سلجوقیان دچار تشتت شد و جنگ‌های خانگی درگرفت و از آن پس امپراتوری در سراشیب سقوط قرار گرفت.

نمونه دیگری از خواستگاه قبیله‌ای در سازمان سپاه صفویان قابل توجه است. هسته اولیه سپاه قزلباش را جنگاوران قبایل شاملو، روملو، استاجلو، ذوالقدر، تکلو، افشار و قاجار تشکیل می‌دادند. سران این قبایل به عنوان فرماندهان نظامی و صاحب منصبان نظامی حکومت صفویه بودند. طوایف مزبور با همان بافت عشیره‌ای خود و در قالب سپاه قزلباش یک قرن (۹۰۷ تا ۱۰۰۷ هـ.ق) بلامنازع استخوانبندی آن را تشکیل دادند.

البته قبایل شبانکاره ایران در قرن یازدهم (۹۷۹ - ۱۰۷۹) بیشتر از اینها بود و به گفته هلفگات «بیش از دوپست واحد قبیله‌ای مجزا از هم در پنج گروه قومی عمومی شکل می‌گرفتند (ترکمان، ایرانی، کرد، عرب و بلوچ)»: در دوره صفویه به بزرگ‌ترین واحد ایلاتی «اویماق» می‌گفتند که گروه سیالی از حامیان نظامی قبیله‌ای بود که در چارچوب دولت صفوی، شأن و منزلت و نفوذ داشت.

شاه عباس در ۱۰۰۷ هـ.ق با تشکیل سپاه غلامان (قوللر) مرکب از عناصر ارمنی و چرکس و گرجی، از قدرت و نفوذ سیاسی قبایل مزبور و سران آنان کاست و شرایط جدیدی به وجود آورد. شاه عباس بزرگ (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ.ق) بنا به ملاحظاتی این اقدام را به عمل آورد و هر چند در زمان حیات وی دستاوردهای مطلوبی برای تقویت و تثبیت موقعیت حکومت داشت؛ اما در زمان جانشینان وی این تغییر وضعیت عامل فرساینده و تضعیف‌کننده قدرت سیاسی - نظامی صفویان بود (کیاوند، ۱۳۶۸).

در تشکیلات نظامی صفویان، سواره نظام یا «قورچیان» (= قورچیلر) که به مثابه گارد مخصوص سلطنتی بودند تماماً متشکل از عناصر قبیله‌ای بودند و قورچی‌باشی فرمانده آنان یکی از «ارکان اربعه و عمده مقربان و امراء عظیم الشأن و ریش سفید قاطبه ایلات و اویماقات ممالک فسیح الممالک ایران و از جمله مناصب قدیمه» بود.

نادرشاه بنا به اقتضاء، نوآوری‌ها و تحولاتی در سازمان سپاه خود به وجود آورد و قشون منضبط و قدرتمندی را تشکیل داد. عناصر و نیروهای انسانی عشایری در این تشکیلات نیز نقش مهمی داشتند. شیوه سربازگیری، ایلجاری بود و در فراخوان نیروها اقتضانات ایلی نیز مرعی بود و بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروی انسانی سپاه وی خواستگاه عشایری داشت. بر اساس آمارهای که محمد کاظم از مراسم سان اواخر ۱۱۵۵ هـ.ق در تدارک برای جنگ با عثمانی‌ها ترتیب یافت، آمده است: «و از ایلات و احشامات... از قبیل افشار، مقدم، بیات، قاجار، لزگی، ترکمان، دمبلی، قراداغی و سایر

طوایف که قلم از تعداد آن عاجز و قاصر است موازی شصت هزار نفر در آن محل در حضور فیض کنجور صاحبقرانی حاضر، بودند».

نکته مهمتر اینکه سواره نظام سپاه در مهمترین بخش قوای وی بود که عمده موفقیت‌های وی مرهون سرعت عمل و تحرک فوق العاده آن بود، که این نیرو عمدتاً از نیروهای ایلاتی تشکیل می‌شد.

در دوره زندیه نیز اکثریت سپاه اعم از پیاده نظام و سواران از ایلات و عشایر تشکیل می‌شدند. البته بخشی از نیروها از عناصر شهری بودند در موقعیت‌های سخت و خطرناک عناصر عشایری فداکاری و از جان گذشتگی نشان می‌دادند و بارها مراتب وفاداری خود را اثبات کردند؛ زیرا کریم‌خان و جانشینان وی خواستگاه ایلی داشتند و عشایر علاقه و وابستگی عاطفی به او داشتند. به دلیل ایلاتی بودن خود کریم‌خان، وضع سواره نظام بهتر از پیاده نظام بود. طبق نوشته فریه «سواره نظام ایرانی‌ها، عالی بود؛ اسبان‌شان عادت داشتند که راه‌های سر بالا (= کوهستانی) بروند، از سرما نمی‌ترسیدند، حتی در زمستان می‌توانستند بدون توجه به برف برای راه‌های طولانی به‌کار کشیده شوند.» (همان منبع).

در دوره جانشینان کریم‌خان به ویژه لطفعلی خان «ارتش منظم ایران از بین رفت، سواران ایلات و تفنگچیان این پادشاهان جای آن را گرفتند» طیف عشایری که وفادار به سران زندیه و مورد اعتماد آنان بودند، به ویژه در موقعیتی که شداپد و مصائبی بر لطفعلی خان با خیانت حاج ابراهیم کلانتر و پیوستن وی به آقا محمدخان قاجار پدید آمد، اهمیت داشت. در این برهه نیروهای شهری به کلانتر پیوستند و نیروهای ایلات و عشایر در کنار لطفعلی خان ماندند و تا آخر در کنار وی بودند. در دوره قاجار نیز نیروهای ایلاتی عمدتاً سواره نظام بودند و از قبایل کرد، ترکمان، ازبک، افغان ولزگی بودند که رئیس هر طایفه فرماندهی نیروهای تابع خود را به عهده داشت. سواره نظام نامنظم ارتش ایران کلاً بر اساس قواعد ایلاتی سازماندهی شد و شخصاً اسب، اسلحه و تجهیزات خود را تهیه می‌کردند. هنگ‌های سواره نظام به دسته‌های متعدد با توان نظامی متفاوت تقسیم می‌شدند و معمولاً هر کدام به نام ایلی یا محل استخدام خود شهرت داشتند. توان اسمی سواره نظام غیر منظم مطابق یک فهرست رسمی که در ۱۸۹۹ به چاپ رسید در حدود ۳۷۶۰۰ نفر بود، در حالی که توان مؤثر آن در حدود ۱۳۶۶۰ تن بود. نیروهای اسمی تنها بیان‌کننده تعداد نفرات سهمیه رؤسای قبایل بودند که می‌بایست در عوض کاهش مالیات در اختیار حکومت قرار می‌گرفتند. برخی از این نیروها به صورت دائمی به عنوان قره سوران یا پلیس حافظ طرق و شوارع استخدام

می‌شدند؛ اما اکثریت این نیروها جز در صورت نیاز به خدمت فرا خوانده نمی‌شدند. طبق گزارش آندره اینی از وضعیت ارتش ایران در ۱۲۹۲ هـ ق / ۱۸۷۴ م. نیروی پیاده نظام ارتش ایران ۷۴هنگ داشت که در واقع این هنگ‌ها در حکم گردان‌هایی بود که شماره نفرات آنان بین هشتصد تا هزار نفر را شامل می‌شد. معمولاً عشایر موجود در کشور، وابسته به اهمیت‌شان، یک یا چند گردان در خدمت دولت داشتند که این گردان‌ها به نام ایل خود مشخص شده‌اند. این نیروها برحسب «تومان» (یعنی دسته‌های ده هزار نفری) تقسیم شده‌اند و اولین گردان هر تومان «بهادران» نام دارد و آخرین گردان «مخبران» نامیده می‌شد. رؤسای قبایل که در واقع حاکمان تام‌الاختیار تابعان خود بودند، سرنوشت سرباز مشمول را در دست داشته و زمانی که احساس می‌کردند نفوذ و یا قدرت لازم را برای اجرای مقاصد خود ندارند، می‌توانند این قدرت و نفوذ را در مقابل پول از فرد قدرتمندتری خریداری کنند و در سایه او به خواست خود نایل آیند. (نادری افشار، ۱۳۵۷).

دردوره قاجار اصلاحات نظامی عباس میرزا همزمان با جنگ‌های ایران و روس بافت ایلی سپاه قاجار را دستخوش تحول کرد و این امر عواقب سوئی به بار آورد و به فوریت موجب تضعیف جبهه خودی شد. قبل از اصلاحات، نیروهای ایلات و عشایر به ویژه سواره نظام تحت فرماندهی رؤسای قبایل خود در سازمان رزم حضور می‌یافتند؛ اما روند اصلاحات ایجاب می‌کرد این سیستم فرماندهی تغییر کند، در نتیجه به نارضایتی، تمرد و عدم حضور این نیروها انجامید و به سازمان سپاه قاجار در مقابل دشمن آسیب زد و آن را تضعیف کرد و عملاً در بعد نیروی انسانی و روحیه آنان با چالش مواجه شد و برای حل مشکل به تدابیر و تمهیدات دیگری متوسل شدند.

قدرت متمرکز عشایر از دیرباز به گونه‌ای در صحنه حیات سیاسی ایران جلوه‌گری کرد و وارد میدان عمل شد که نه تنها اکثریت حکومت‌های ایران را عشایر تشکیل دادند؛ بلکه طولانی‌ترین عمر حکومت‌ها نیز به آنان اختصاص داده شد، چنانچه برخی از حکومت‌های مستقر در ایران منشاء عشایری داشت.

البته اینها بدان شرط است که مورخان تأسیس سلسله‌های دیگری چون آل بویه، آل زیار، تیموریان و گروه‌های کوچک و بزرگ متعددی را که همزمان با یکدیگر در اقصی نقاط ایران حکومت کرده‌اند و عمدتاً بر جمعیت‌های مهاجم و مبارز عشایری ایرانی و غیر ایرانی تکیه داشته‌اند از ایلات نشمارند، تقریباً می‌توان ادعا کرد حکومت‌های ایران و نزدیک به ۸۰٪ ادوار حکمرانی کشور، در اختیار جماعات ایلاتی قرار داشته و به عبارت دیگر غلبه سیاسی - نظامی تام کوه را بر دشت و حیات متحرک را بر ساکن، شکل و واقعیت داده است (همان مبع).

در تاریخ ایران به انحای مختلف برای رفع مخاطرات ناشی از توان نظامی عشایر و برای سوق دادن این توان بر ضد تهدیدهای خارجی و داخلی عمل شد و شیوه‌های مختلفی توسط حکام و فرمانروایان و قدرت‌مداران به‌کار رفت که این توان را در راستای خواسته‌ها و منافع خود قرار دهند؛ از جمله می‌توان به کوچاندن یا تبعید و اسکان طوایف در مناطق مورد تشخیص، اعمال حاکمیت به ایل و طایفه‌ای با انتصاب سران آنان و یا جلب و جذب آنان، سرکوب و تخته قاپو کردن و بالاخره ایل‌سازی و استفاده از توان نظامی طایفه‌ای برای سرکوبی قومی دیگر.

در موارد عدیده‌ای و در مقاطع مختلفی از تاریخ ایران به تبعید و کوچ طوایفی از عشایر پرداخته‌اند و در مناطق مورد نظر اسکان داده‌اند. از این اقدام هدف‌هایی چون گرفتن امکان و فرصت شورشگری و ایجاد ناامنی از طایفه‌ای و ایجاد سپر امنیتی و حفاظتی در مرزها و ایجاد اصطکاک در مقابل تهاجمات خارجی و بهره‌گیری از قابلیت‌های نظامی آنان مد نظر بود. کوچ دادن ایل شاهسون توسط شاه عباس برای مقابله با پرتغالی‌ها، تبعید بختیاری‌های سرکش ایل با وی و طایفه زند به خراسان نمونه‌هایی از دوره صفویه است. اما نادرشاه بیش از پادشاهان سلف خود سیاست اسکان عشایر را دنبال کرد؛ زیرا در پاره‌ای از موارد می‌خواست در سرزمین‌هایی که تازه تسخیر کرده ساخلو (پادگان) برقرار کند. نیز در نظر داشت احتمال طغیان و عصیان سرکشان کمتر شود. چنانچه در ۱۱۴۳ هـ ق فرمان داد ۵۰ الی ۶۰ هزار خانوار از عشایر آذربایجان و عراق عجم و فارس به خراسان کوچ کنند و دو سال بعد ۶۰ هزار تن از ابدالی‌های حوالی هرات را به مشهد و نیشابور و دامغان کوچاند و در همان سال سه هزار خانوار از عشایر هفت لنگ بختیاری را به خراسان فرستاد و در ۱۱۴۹ ده هزار خانوار از عشایر چهار لنگ را به جام خراسان کوچ داد. هنگامی که نادر در ۱۱۴۵ به تفلیس رسید شش هزار خانوار از گرجیانی را که با وی دشمن بودند به خراسان تبعید کرد. همچنین حرکت ایل کشکولی به فارس توسط کریم خان زند، انتقال هزاران قشقایی به کرمان در زمان محمد شاه قاجار، نمونه‌هایی از کوچ‌هایی بود که توسط حکومت‌ها و برای نیل به مقاصد مطرح شده به عمل آمده است. از نمونه‌های استثنایی کوچ ایلات اجازه یافتن ترکمن‌ها برای مهاجرت از اترک به گرگان از آقا محمد خان به پاس کمک‌هایی که به وی داشتند (اولبویه، ۱۳۷۱).

ایل‌سازی یا ایجاد تغییر در استعدادها و نظامی ایلات روش دیگر در بهره‌گیری از ایلات بود. چنانچه ایل شاهسون‌ها به منظور کاهش نفوذ قزلباش‌ها، مقابله با عشایر سرکش و حفاظت از مرزها از ترکیب خانواده‌های نزدیک به هم در آذربایجان به وجود آمد. همچنین برای مقابله با

ایلات دیگر به ویژه قشقایی‌ها در ۱۸۶۲ میلادی قوام الملک به تأسیس کنفدراسیون ایلات خمه پرداخت. این کنفدراسیون از پنج ایل عرب (عرب زبان)، باصری (فارس زبان) و سه ایل ترک زبان نغز، اینانو و بهارلو پرداختند تا موازنه در مقابل ایل قشقایی به وجود آمد. این اقدام به درگیری‌هایی میان آنان و قشقایی‌ها انجامید؛ اما تأثیر چندانی بر وضعیت ایل قشقایی نداشت.

شیوه رایج و مرسوم که در صورت تعارض میان حکومت‌ها با ایلات و عشایر به کار رفت، اعمال زور و سرکوب بود. چنانچه در دوره نادرشاه بختیاری‌ها سر به شورش نهادند و به سختی مغلوب و به خراسان تبعید شدند؛ اما به موطن خود بازگشتند و دوباره علم طغیان برافراشتند، و این بار نادر در سرکوبی آنان با مشکل مواجه شد. در عین حال عده‌ای از بختیاری‌ها که بیشتر از شاخه هفت لنگ بودند به سپاه نادر پیوستند و در فتح قلعه قندهار نقش تعیین کننده‌ای ایفا کردند و در فتح هند نیز به همراه اردوی نادر بودند. خانواده براهویی در سیستان یا طایفه هفت لنگ بختیاری هم به کمک نادر شاه، قدرت را از سایر طوایف به خود منتقل کردند و بعد از بازگشت از هند، عده‌ای از بختیاری‌های هفت لنگ از امتیازات بیشتری برخوردار شدند و عده‌ای از آنان نیز در افغانستان باقی ماندند. شدیدترین وجه اعمال سیاست سرکوب در مورد ایلات توسط پهلوی‌ها صورت گرفت و بزرگ‌ترین ضربه به کوچ‌نشینان ایران در دوره رضاشاه وارد آمد. رضاخان پس از روی کار آمدن در طول دوازده سال (۱۳۰۰-۱۳۱۲ ش) ایلات لرستان، بختیاری، بویر احمد و کهگیلویه، فارس، بلوچستان، کردستان، آذربایجان، خراسان و خوزستان را تحت فشار قرارداد و با حملات نظامی و کشتارهای بی‌رحمانه آنان را سرکوب و یکجا نشین کرد. موفقیت رضاشاه مرهون تفرقه‌اندازی بین طوایف و ایلات هر منطقه، فقدان اتحاد و بیگانگی بین کوچ‌نشینان، به دام انداختن سران و معتمدان از راه نیرنگ و سوگند دروغ و در نهایت استفاده از سلاحها و فنون جدید نظامی و مهمتر از همه برخورداری از پشتیبانی انگلیسیها بود. سپس به خلع سلاح و یکجانشینی آنها پرداخت. البته سرکوبی این حرکت‌ها کار بسیار دشواری بود و رضا شاه زبده‌ترین واحدهای عملیاتی و برجسته‌ترین فرماندهان ارتش را برای سرکوبی این شورش‌ها مأموریت داد و حتی کاربرد هواپیمای جنگی در بمباران و سرکوبی عشایر ثبت شد.

در شورش عشایر فارس در اوایل سلطنت رضا شاه که بحران و شدت آن سال ۱۳۰۸ بود، ایلات قشقایی، بختیاری، ممسنی، بویر احمدی و سایر ایلات بر حسب قدرت شرکت داشتند و برای قشون آن روز این شورش بسیار خطرناک و در عین حال وسیع بود و هزینه‌های سنگین جنگی آن رقم قابل ملاحظه‌ای در برمی‌گرفت. پس از تشکیل قشون متحدالشکل یکی از لشکرهای پنجگانه

به کنترل منطقه وسیعی شامل اصفهان، کرمان، یزد، بلوچستان، سیستان، فارس و بنادر جنوب مأموریت یافت و به تدریج ایلات و عشایر این مناطق را به فرمان حکومت مرکز در آورد (همان منبع).

حال باید به این نکته توجه داشت که کدام طرف در این رویارویی‌ها پیشقدم بود و این روند به نفع جامعه و توسعه آن بود یا خیر؟ شورش عشایر ریشه در علل و عوامل مختلفی چون سوءتدبیر مقامات نظامی و اخاذی مأموران دولت از خانواده‌های ایلی، گرفتن مالیات از ایلات بدون در نظر گرفتن بضاعت مالی و میزان کشاورزی آنان، اجرای قانون نظام اجباری و قانون لباس متحدالشکل، خلع سلاح عشایر، قانون دفاتر اسناد رسمی، تصویب قوانینی چون انحصار دولتی بر تریاک و دخانیات و افزایش قیمت‌ها و کاهش ارزش پول. در واقع سیاست‌ها و اقدامات اساسی حکومت پهلوی اول، عشایر را به معارضة فرا خواند و این درگیری‌ها را اجتناب ناپذیر ساخت و بالطبع نفس این تعارضات برای زندگی عشایری، اقتصاد جامعه و توان نظامی که صرف این سرکوب‌ها می‌شد خسارات و صدمات قابل توجه و جبران ناپذیری داشت. کاوه بیات به نکته‌ای اشاره می‌کند که نشان از پیشقدمی حکومت در این زمینه دارد وی می‌نویسد: «پس از پایان گرفتن شورش خزعل، نظامیان فارس در رفتار خود با ایلات منطقه جسورتر شدند و دامنه دخالت خود را بر ایلات افزودند. مرکز لشکر جنوب، از اصفهان به شیراز منتقل شد. سرلشکر محمود خان آیرم فرماندهی این واحد را بر عهده داشت ولی در واقع محمد حسین میرزا فیروز، که ریاست ارکان حرب (ستاد)، لشکر را به عهده داشت بر امور روزمره نظارت می‌کرد. خلع سلاح ایلات و استقرار سلطه نظامی به جای رهبری سنتی ایل در صدر برنامه قرار داشت. «مقامات نظامی در سه نقطه کامفیروز، دزگرد و سمیرم که در مسیر کوچراه اکثر طوایف و تیره‌های ایل قرار داشت، مراکز خلع سلاح تأسیس کردند و خواستار همکاری خوانین و کلانتران در این امر شدند و این مقامات ضمن خلع سلاح، قدرت‌های موجود در ایل را شناسایی کردند و برای برکناری کامل قشر بالای ساخت رهبری که اعضاء و منسوبان خاندان ایلخانی بودند، اقداماتی به عمل آوردند. محمد حسین میرزا در اولین اقدام دستور داد تمام خوانین به شیراز منتقل شوند تا دیگر در ایل حضور نداشته باشند و برای اداره امور ایل سلسله مراتب رده‌های پایین‌تر رهبری که همان کلانتران طوایف و کدخدایان تیره‌ها بودند، تقریباً دست نخورده باقی ماندند و مورد استفاده قرار گرفتند.

در مورد عشایر لرستان شدت عمل خیلی زیادی با توجه به مقاومت آنان در دوره پهلوی اعمال شد و فجایی که امیر احمدی اولین سپهبد ایران و فرمانده قوای پهلوی در غرب کشور مرتکب

شد، صفحات تاریک تاریخ عشایر ایران را تشکیل می‌دهد، اوج سیاست سرکوب پهلوی‌ها در این مناطق تحقق یافت و به کار رفتن لقب «قصاب لرستان» به امیر احمدی و استعمال واژه و اصطلاح «تخته قاپو کردن» عشایر اعماق فاجعه را نشان می‌دهد. در دوره پهلوی دوم در سه مقطع تاریخی رابطه عشایر با این حکومت در خور بررسی است و در این مقاطع خلع ید خوانین، خلع سلاح خوانین و مردم اجرای سیاست تخته قاپو کردن، تغییر قلمرو ایل و جایگزین کردن نظامیان به جای خوانین روش‌های اعمال شده بود.

در مجموع سیاست‌های به کار رفته نظامی در مورد عشایر در طول تاریخ ایران صرفاً در چارچوب ملاحظات سیاسی - نظامی معمول و متعارف بود و این سیاست‌ها عاری از ملاحظات انسانی، عاطفی و اخلاقی و دینی بود. احساسات، تعصبات و مسائل روحی و روانی محور کارکردهای جمعیت عشایری است که سیاستگران بر این محور و مسائل پیرامون آن حساب باز نکردند و از این دریچه وارد نشدند و صرفاً در چارچوب ملاحظات نظامی - استراتژیک عمل کردند با توجه به قابلیت‌ها و پتانسیل‌های نظامی که این کوچ‌نشینان داشتند به زحمت و چالش افتادند. البته با توجه به ماهیت غیر مذهبی عموم حکومت‌هایی که در تاریخ ایران ظاهر شدند این تعامل اعتقادی و اخلاقی غیر ممکن بود؛ اما هر گاه سیاست‌های انسان‌دوستانه، منصفانه و عاقلانه در مورد آنان به کار رفت نتایج مثبتی به دنبال داشت.

جنگ تحمیلی ۸ ساله (۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ هـ. ش) و نقش عشایر ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ هـ. ش) در ایران، عشایر و ایلات ایران نیز در معادلات سیاسی هم مورد توجه و محاسبه مخالفان انقلاب و هم مطمع نظر رهبران و مسئولین انقلاب بود. در جریان حوادث مربوط به انقلاب قابلیت‌ها و توانمندی‌های ایلات و عشایر نیز به منصفه ظهور درآمد و با توجه به اینکه این جمعیت‌ها هم از نیروی انسانی قابل توجه و آماده ایفای نقش در فعل و انفعالات سیاسی - نظامی برخوردار بودند و هم موقعیت‌های حساس و مهم جغرافیایی مسکن و مأوای آنان بود، بنابراین اهمیت آنها در فرآیند تحولات پس از انقلاب کمتر از جوامع شهری نبود.

در اوایل کار که سلسله فعالیت‌های براندازی نظام جدید توسط طیف مخالفان و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب تحقق یافت ایلات و عشایر و قومیت‌ها مورد توجه قرار گرفت. بروز شورش‌ها و حرکت‌های سیاسی - نظامی برخی عشایر به ویژه در فارس بخشی از تلاش‌هایی بود که در این

راستا انجام گرفت. حرکت‌های ضد انقلابی در خوزستان و کردستان به کمک بازماندگان رژیم گذشته و دولت بعث عراق و در ترکمن صحرا و سیستان و بلوچستان برخی ایلات و عشایر نیز به نحوی تحت الشعاع و پوشش طراحان توطئه‌ها قرار داشتند.^۱

مقابله با این حرکت‌ها توسط رهبران انقلاب و نظام جدیدالتأسیس جمهوری اسلامی همه جانبه و ذو ابعاد بود، ضمن مقابله نظامی با مخاطرات، نیروهای این طوایف در راستای مقابله با این توطئه‌ها و برای کمک به برنامه‌های سیاسی - نظامی حکومت جدید مورد سرمایه‌گذاری مادی و معنوی قرار گرفت. مروری بر سخنان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نشان از حرکتی مداوم، فرهنگی و ارشادی ایلات و عشایر دارد و بیان‌کننده این مسئله است که رهبری انقلاب نیروی عشایری را هم‌سو و هم‌جهت و خودی به حساب می‌آورد و در وهله اول نیروهای خود عشایر را بهترین نیرو برای خنثی کردن توطئه‌ها تشخیص دادند، چنانچه در بهمن ۱۳۵۷ امام خمینی (ره) به عشایر بوی‌ر احمدخاطر نشان ساخت: «در حفظ نظم و امنیت منطقه خودشان کمال مراقبت را بنمایند». ایشان در مروری تاریخی بر نقش و اهمیت عشایر این قشر را برای کشور، قشری قابل تقدیر و تحسین قلمداد کردند، آنجا که بیان داشت:

«سلام بر عشایر دلیر ایران، سلام بر سلحشوران غیوری که در طول تاریخ اسلامی ایران پیوسته بر سر مرزها در حاشیه کویر و در دل کوهها و درپهنه دشت‌ها و صحراها و در هر نقطه عشایری دیگر از این کشور عزیز و پهناور، پیوسته سرسخت‌ترین مدافعان اسلام و میهن اسلامی را تشکیل دادند و راه هرگونه توطئه‌ای را بر دشمنان اسلام بسته‌اند» (همان منبع).

بالاخره در یک جمله رسا و پرمعنا از ایشان راهبرد نظام در قبال عشایر و تعاملی که بین حکومت و عشایر باید برقرار شود قابل تصویر و تصور شد. آنجا که فرمود: «عشایر ذخایر انقلابند».

عشایر ایران در عصر تحولات شگرف در دانش و فناوری نظامی، هنوز اهمیت و قابلیت‌های نظامی را در ذات خود دارند در به کارگیری اسلحه در جنگ‌های کوهستانی و چریکی مهارت شگرفی دارند و در درگیری‌ها معمولاً طرف مقابل را به دامنه کوه و کوهستان کشانده و سیستمی در خبرگیری و خبررسانی سنتی را ایجاد کرده‌اند که در درون جامعه عشایری و واحدهای سیاسی اجتماعی آن کاربرد فوق‌العاده دارد و جمله معروفی در میان عشایر که کیلویه و بوی‌ر احمد وجود

^۱ ایلام در جنگ، اطلس شماره ۳، ص ۴۶. (این عملیات به نام ضربت ذوالفقار در محور میمک و تنگه بینا در منطقه

عمومی ایلام شروع شد و با طراحی ارتش و شرکت سپاه اجرا شد (روز شمار جنگ، ج پانزدهم

دارد که حاکی از فرهنگ دفاع و اهمیت نظامی‌گری آنان دارد و آن اینکه «هر چه دارم قریونت غیر از تفنگم» (لطف الله زادگان، ۱۳۸۰).

الف: نقش عشایر خوزستان در جنگ تحمیلی

در مناطق عشایری خوزستان عشایر ایرانی بیشتر در شمال و قبایل عرب در جلگه مسکن دارند. عشایر عرب شامل طوایف مالک و بنی تمیم در حوالی کارون و نهر هاشم و طوایف شرفه؛ هویزه، سواری، بنی طرف و بنی صالح در دشت میشان، اعراب چنانه، همیه، ربوت و بنی لام، در حوالی کرخه؛ طوایف مُحَصِن و ذَرِيس نسر در حوالی اروند رود و خرمشهر؛ بنی کعب در شادگان؛ اعراب جراحی در حوالی جراحی و بنادر خلیج فارس؛ آل خمسین در حوالی رامهرمز هستند. البته عشایر نواحی عرب نشین بیابانگرد نیستند؛ بلکه از پاره‌ای جهات تشکیلات قبیله‌ای دارند.

ماه‌ها قبل از شروع جنگ، دولت عراق با تبلیغ و ترویج ناسیونالیسم عربی و با عربستان خواندن خوزستان بر روی جماعات عرب این خطه، سرمایه‌گذارهای مادی و معنوی فراوانی کرد و ایلات و عشایر این منطقه را هم مد نظر داشت و حاصل این تلاش‌ها ضربه زدن به تأسیسات نفتی و سایر مراکز متعلق به شریان‌های اقتصادی ایران در خوزستان بود که عمدتاً توسط گروهی به نام سازمان خلق عرب به عمل آمد.

پس از پیروزی انقلاب به ویژه در طول سال ۱۳۵۸ در تاریخ خوزستان به ویژه خرمشهر موجی از حرکت‌های ناسیونالیستی و تجزیه طلبانه که حمایت و برنامه ریزیهای دولت عراق و بقایای رژیم گذشته نقش داشتند پدیدار شد. در این حرکت‌ها برخی «شیوخ و سران عشایر» «مرکز مجاهدان عشایر» نقش مهمی داشتند و ماهها آشوب و اغتشاش و تخریب و جنگ با نیروها و مقامات دول مرکزی حاصل این حرکت بود. اما پس از هجوم گسترده و سرتاسری ارتش عراق به داخل مرزهای ایران، سرسخت‌ترین مقاومت‌ها در خوزستان بود و با توجه به اینکه نهادهای رسمی نظامی ایران انسجام و آمادگی لازم را برای دفاع نداشتند، نقش نیروهای محلی از جمله عشایر در این پایداری‌ها قابل توجه و مهم بود.

در خوزستان استفاده از توان نظامی عشایر این منطقه بیشتر و بیشتر از اینکه دولت‌های ایران توجه داشته باشند مورد طمع عراقی‌ها بود. باز مروری بر حوادث دوره پهلوی داشته باشیم می‌بینیم

دستگاه‌های اطلاعاتی عراق در این زمینه بسیار فعال بودند و نظیر چنین فعالیت‌هایی هم در جریان زمینه سازی برای تهاجم پس از انقلاب به خوزستان و در اثنای جنگ نیز دیده می‌شود. بر اساس گزارش‌هایی که ساواک منعکس کرد در نیمه دوم ۱۳۴۳ شمسی یک بار عراقی‌ها «طرح و برنامه دعوت خصوصی از روسای عشایر مرزی و صاحب نفوذان محلی و رخنه در عشایر مرزی جنوب و تحریک آنان بر علیه دولت عراق و مصر و بر علیه دولت شاهنشاهی» را ترتیب دادند (۴۳/۹/۲۸). سپس مأموران اطلاعاتی عراق با هدف رخنه در عشایر مرزی ایران و ایجاد آشوب به فعالیت‌های زیادی دست زدند. (۴۳/۱۰/۶)

عراقی‌ها البته از ۲۹/شهریور ۱۳۴۳ که فواد الرکابی به بصره عزیمت کرد ملاقات‌هایی با عناصر قومی مرزی عراق و حتی ایرانی داشت تا زمینه را برای ارسال اسلحه و اعزام نفرات مساعد کند، این تلاش و تقلاها را شروع کردند، حتی به منظور کوچ دادن برخی عشایر عرب ایرانی به داخل عراق تمهیداتی به عمل آوردند، چنانچه در آبان همین سال عده‌ای از عشایر مرزنشین بستان به علت نبود زراعت به عماره عراق عزیمت کردند و دولت عراق هم آنان را پذیرفت. یک ماه بعد عراقی‌ها از عشایر بی طرف خواستند به عراق کوچ کنند؛ اما شیوخ این قبیله نپذیرفتند.^۱

حرکت‌ها و فعالیت‌های دستگاه اطلاعاتی عراق در مورد عشایر مرزی قبل از شروع جنگ تحمیلی و در اثنای آن کاملاً ابعاد نظامی داشت و توأم با خشونت بود. در تحریکات خرابکارانه سیاسی نظامی که به دست سازمانها و کانونهای موسوم به خلق عرب به ویژه جبهه التحریر انجام گرفت، به ندرت عشایر عرب خوزستان نقش و حضور داشتند و عراقی‌ها اقدامات اصلی را توسط عناصر اجیر شده به اجرا در آوردند. برجسته‌ترین نقش عشایر عرب در جنگ به صورت تعارض با ارتش عراق بود؛ چنانچه یک بار در ۱۶ آذر ۱۳۵۸ تعداد ۵۰ تن از عوامل عراق از طریق نوار مرزی هورالهویزه به ماجراجویی پرداختند که با مقاومت عشایر صاهندی مواجه شدند و برگشتند و در ۲۱ آذر یعنی هفت روز بعد ضد انقلابیان جبهه التحریر با عشیره سواری در نزدیکی سابله درگیر شدند و فردای آن روز عراقی‌ها به طرف عشایر صاهندی تیراندازی کردند. در اردیبهشت ۱۳۵۹ عراقی‌ها در منطقه جراحیه به سوی عشایر مرزی ایران تیراندازی کردند و در اواخر شهریور همین سال عراقی‌ها همراه تانک‌هایی در خشکی نزدیک طایفه صاهندی استقرار یافتند (همان منبع). گزارشات مختلفی نشان می‌دهد برای شروع جنگ نیز نیروهای عراقی با شدت و خشونت با

^۱ . مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران (۱۳۸۱)، دشت آزادگان در جنگ، چاپ اول، تهران،

برخی عشایر رفتار کرده‌اند؛ چنانچه عشایر منطقه فارسیات به اجبار به خرمشهر منتقل می‌شدند تا پس از نام نویسی آنان را برای دفاع از این شهر آماده کنند. (۱۳۵۹/۸/۲۹)

پس از شروع جنگ نیروهای عشایری در قالب بسیج عشایری سازمان یافتند و برای مقابله با ارتش عراق در کنار سایر نیروها به مقاومت پرداختند و این نقش در این موقعیت برای متوقف کردن عملیات پیشروی ارتش عراق در داخل خاک خوزستان حیاتی و مهم بود؛ زیرا هنوز چند ماه وقت لازم بود نیروهای دولتی سازمان یابند و نقش بایسته خود را در جنگ ایفا کنند. طبق گزارشی در مورخه ۱۴/۵۹ در عملیات نفوذی نیروهای ایرانی از کرخه عبور کردند و به قرارگاه یک گردان عراقی حمله بردند. بسیج عشایری دزفول نیز شرکت داشت و در سایر درگیری‌ها نیز نقش‌های مشابهی از نیروهای عشایری ثبت و ضبط شد. به هر حال عشایر عرب نیز مثل سایر ساکنان خوزستان در معرض وحشیگری‌ها و آسیب‌های جدی دشمن بودند. چنانچه از همان روزهای آغازین جنگ، شهر شوش هدف توپخانه دورزن عراق بود و اهالی شهر که تعداد زیادی از آنان را عشایر عرب زبان تشکیل می‌دادند به روستاها و محل‌های امن کوچ کردند.

ب: نقش عشایر ایلام در جنگ تحمیلی

در میان نیروهایی که برای مقابله با هجوم نیروهای عراقی به داخل مرزهای ایلام نقش داشتند، نیروهای عشایری این منطقه تحرک قابل توجهی داشتند و نقش آنان به ویژه در موقعیت‌هایی که حلاء یا کمبودی از نیروهای نظامی وجود داشت بسیار کار ساز بود. لذا در مواردی این نیروها در عملیاتی نقش محوری و اصلی داشتند. در مورخه ۱۹/دی/۱۳۵۹ اولین عملیات مهم و نسبتاً گسترده نیروهای ایران شروع شد که در این عملیات بسیج عشایری ایلام نیز شرکت داشت و پس از پنج روز نبرد قله‌های اصلی ارتفاعات میمک به تصرف درآمد. یک ماه بعد در محور شمالی میمک، نیروهای ایرانی که اغلب عشایر محلی بودند، با دور زدن دشمن و رخنه در مواضع آنان توانستند ارتفاع شمالی را به تصرف درآورند و به این ترتیب کل ارتفاعات میمک به دست نیروهای خودی افتاد.^۱ (۵۹/۱۰/۲۰) عراقی‌ها با حمله به منطقه مهران در صالح آباد مستقر شدند. چندین عملیات ایذایی توسط نیروهای ایرانی که عشایر نیز در زمره آنان بود به اجرا در آمد و چندین ماه ادامه یافت.

^۱ . ایلام در جنگ، اطلس شماره ۳، ص ۴۶. (این عملیات به نام ضربت ذوالفقار در محور میمک و تنگه بینا در منطقه عمومی ایلام شروع شد و با طراحی ارتش و شرکت سپاه اجرا شد (روز شمار جنگ، ج پانزدهم

در برهه دیگری از تاریخ جنگ، نقش تعیین کننده دیگری از عشایر ایلام ثبت است و آن موقعی بود که در ۲۹ خرداد ۱۳۶۷ وقتی نیروی منافقان از دو محور به مهران حمله بردند «در اندک زمانی نیروهای مردمی عشایر، بسیج و... در منطقه حاضر شدند و در همان روز اول مهاجمان را در تنگه کنجانچم و سه راهی مهران، دهلران و ترشابه متوقف کردند.» همچنین در منطقه میمک نیروهای زبده یک گردان از لشکر یازده امیرالمؤمنین با کمک عشایر ایل خزل، بولی و گنجوان بر نیروهای مهاجم عراقی یورش بردند و به عقب نشانند و در ۳۰ کیلومتری ایلام عشایر این شهر در کنار سایر نیروها در مقابل عراقی ها صف آرایی کردند. این حوادث بعد از پذیرش قطعنامه و روزه های واپسین جنگ رخ داد و می توان میزان علاقه مندی این نیروها به کشور و تلاش آنان در رفع تهاجمات بیگانه را به دست آورد و در آینده نیز روی آنها حساب باز کرد.

ج: نقش عشایر کهگیلویه و بویر احمدی در جنگ

علاوه بر عشایر خوزستان نقش عشایر بویراحمدی که به جغرافیای منطقه جنگی نزدیکتر بودند، تحرک قابل ملاحظه ای از خود نشان دادند و با آغاز جنگ با سلاحهای برنو و ام یک خود را به جبهه های جنوب رساندند و برای دفع تهاجم ارتش عراق مجاهده و مبارزه کردند. بر اساس آمار تحقیقی تعداد ۸۰۴ شهید و ۴۲۰۰ جانباز را عشایر کهگیلویه و بویر احمد در طی جنگ تحمیلی تقدیم داشته اند و یک بار نیز سبب استقامت یک گردان از این نیرو در پدخندق مورد تشویق فرمانده کل جنگ قرار گرفته اند که مراتب قدردانی توسط فرمانده تیپ ۴۸ فتح به آنان ابلاغ شده است. طبق آمار دیگری از ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۵ هجری شمسی تعداد ۱۳۱۶۱ نفر از رزمندگان عشایر بویراحمد با حضور در مناطق عملیاتی سرپل ذهاب، مریوان، بانه، سردشت شرکت کرده اند (رسایی، ۱۳۷۹).

در مناطق عملیاتی جنوب نیز نیروهای عشایر کهگیلویه و بویر احمد در قالب تیپ ۴۸ فتح در عملیات های والفجر ۸ کربلای یک (مهران، تیر ۱۳۶۵) کربلای ۴ (خرمشهر، دی ۱۳۶۵) کربلای ۵ شلمچه (کربلای ۱۰) (ماووت، اردیبهشت ۱۳۶۶) و بیت المقدس (ماووت، دی ۱۳۶۶) شرکت داشتند. در ۱۳۶۵ درصد اعزام کهگیلویه و بویراحمد به نسبت جمعیت در مقایسه با استان های دیگر کشور بالاترین رقم را تشکیل می دهد و در مقایسه با استان های دیگر کهگیلویه و بویراحمد

با ۳۲/۷۳٪ بالاترین رقم اعزام شدگان افراد ذکور بالای ۱۴ سال را داشته است و این آمار بیان کننده حضور چشمگیر عشایر بویر احمدی در جنگ است.^۱

د: نقش عشایر کردستان در جنگ تحمیلی

در کردستان نیز زمینه سازی عراقی‌ها برای حمله جلب و جذب نیروهای داخلی از جمله عشایر این منطقه بود و هم در بعد سیاسی و هم در بعد نظامی سرمایه گذاری‌هایی هم توسط ارتش عراق به عمل آمد. گزارش‌های عیدیه‌ای بیان کننده این تمهیدات است، چنانچه به گزارش پادگان مریوان در مورخه ۴/ آبان/ ۱۳۵۹ تعداد نفراتی که به نفع عراق می‌جنگیدند: سردار جاف با ۵ هزار نفر در منطقه عرب، شیخ عثمان نقشبندی با ۳ هزار نفر در منطقه اورامان، و پالیزبان با یک هزار نفر مسلح.

پس از شروع جنگ این روند شرکت و حضور نیروهای عشایری گرد در فعل و انفعالات نظامی به مرور زمان به نفع ایران رقم خورد. تلاش و برنامه‌ریزی نیروهای سپاه به ویژه شخص شهید محمد بروجردی در تغییر این روند مؤثر بود، تأسیس سازمان پیشمرگان گرد و گسترش این نیرو و شرکت و نقش آن در فعل و انفعالات نظامی منطقه نقطه عطف و عامل تغییر این موازنه به نفع جمهوری اسلامی بود.

نقش عشایر سلیمانی در جنگ نمونه خوب و تا حدودی معرف نقش سایر طوایف عشایری در منطقه است. با شروع غائله کردستان و جنگ «در قلمرو ایل سلیمانی سه حوزه مقاومت عشایری تأسیس شد که هر کدام بین ۵ الی ۸ پایگاه مقاومت عشایری بود و به نام حوزه مقاومت حضرت ابوالفضل (ع)، فعالیت کرد که غیر از رزمندگان جبهه و جنگ دارای ۶۰۰ نیروی عادی بسیجی و ۴۵۰ نفر نیروی فعال بود. این عشایر در طرح امنیتی و پشتیبانی از نیروهای امنیتی و مشارکت در عملیات نظامی داشته‌اند و در پشتیبانی و کمک به جبهه‌های جنگ هم پیشقدم بودند. در مجموع ده درصد کل خانوارهای ایل در دفاع و امنیت ملی شهید داده‌اند و ۹٪ جانباز و ۶۴٪ رزمنده دارند.

نقش نیروهای ایلاتی در کارنامه دفاعی ایران تا دوره پهلوی نقشی کلیدی، محوری و تعیین کننده بود. اما از دوره پهلوی به بعد این نقش با سرکوب عشایر و کوچ و اسکان آنان و با اعمال تدابیر و

^۱ . بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس (۱۳۷۲)، اسناد تجاوز به روایت مطبوعات خارجی (جلد اول)

سیاست‌های خشونت‌آمیز و مخرب محدود و تضعیف شد که هدف رضا شاه از این اقدام رفع مخاطراتی بود که از جانب عشایر متوجه موجودیت دستگاه حکومت خود می‌دانست.

درسوابق تاریخی عشایر ایران حضوری فعال و تعیین‌کننده در فعل و انفعالات نظامی ثبت است. نقش آنان در دفاع از موجودیت کشور، تأسیس سلسله‌های حکومتی، تکوین و تحکیم سازمان‌های نظامی و داشتن توان‌ها و قابلیت‌های نظامی و بروز آنها در موارد نیاز نقاط روشن و افتخارآمیز عشایر ایران است. در برهه‌های مختلف تاریخ ایران حکام و فرمانروایان برای تحقق و اجرای سیاست‌های نظامی و امنیتی خود، هم عشایر را به این سو و آن سو کشاندند و هم به سرکوب آنان پرداختند و در واقع پتانسیل نظامی آنان اسباب زحمت و دردسر خودشان شد. سیاست‌های اعمال شده دور از ملاحظات انسانی، اخلاقی بود و صرفاً در چارچوب ملاحظات استراتژیک اجرا شد.

در تحولات نظامی پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ عشایر و توانهای نهفته آن به شدت مورد توجه مخالفان انقلاب و نظام جدیدالتأسیس قرار گرفت. تحریک ایلات و عشایر فارس، خوزستان، و کردستان و... به شورش و جنگ با حکومت مرکزی و ایفای نقش در حرکت‌های خودمختاری طلبانه و... بخشی از این فعالیت‌هاست. کارگزاران و رهبران نظام جدید نیز برای خنثی کردن این توطئه‌ها با درایت و هوشمندی عمل کردند و علاوه بر آن که پادزهر این حرکت‌ها را در درون عشایر یافتند و به کار گرفتند و با به کارگیری و جذب و سازماندهی نیروها و عناصر وفادار عشایری این نیروها را نهادینه و تثبیت کردند. عشایر خوزستان، ایلام، کردستان و لرستان و... در توقف تهاجم ارتش عراق دوشادوش نیروهای دولتی و رسمی کشور نقش ایفا کردند و زمانی که شیرازه امور نظامی کشور و سازمان‌های نظامی از هم پاشیده بود نیروهای عشایری نیز مثل دیگر نیروهای داوطلب و غیر نظامی در عرصه‌های نظامی حضور یافتند و پیشروی ارتش عراق را سد کردند.

اقدامات انقلاب اسلامی برای تقویت نظام عشایر

۱) طرح جامع تحول سازمان امور عشایر

عدم کارآیی سازمان امور عشایر با توجه به رویکردهای جدید در جامعه، عدم توان پاسخگویی به نیازهای تعریف شده جامعه عشایر در شرح وظایف سازمان و ساختار اداری آن، عدم توان پاسخگویی به نیازهای جدید ایجاد شده، متفاوت بودن وضعیت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه عشایر با جامعه شهری و روستایی، عدم پیشرفت سازمان از لحاظ خدمات رسانی به عشایر مطابق وظایف و مأموریت‌های محوله و... از عمده دلایلی است که ضرورت ایجاد تحول این سازمان را ایجاب می‌نماید. این سازمان در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه عشایر، کارآیی لازم را نداشته و درحالی که تنها متولی امور عشایر در کشور می‌باشد نتوانسته است در ایفای نقش خود موفق باشد.^۱

در حال حاضر جامعه عشایر درحال احتضار بین فرهنگ کوچ نشینی و فرهنگ مرسوم است و این دو فرهنگ تفاوت‌های اساسی با هم دارند. این احتضار فرهنگی مشکلات جامعه را دوچندان و بارز نموده است. نکته دیگر اینکه به صرف اسکان عشایر نمی‌توان سرخود را در برف فرو برد و از عوارض خطرناک بعدی اسکان مطالعه نشده و از بین بردن یک روش زندگی باستانی، غفلت نمود. در حال حاضر در شهرک‌های اسکان مشکلاتی بروز کرده است که با مشکلات زندگی کوچ نشینی قابل مقایسه نیست و برای حل آن نیز باید هزینه‌های مادی و معنوی زیادی را متحمل شد و در واقع به علت نبود نیروهای متخصص، بدون مطالعه و اجرای طرح‌های امکان‌سنجی، اقداماتی صورت گرفته است که نتایج زیانبار آن (که در این نوشتار فرصت پرداختن به آن نیست) دامن جامعه را گرفته و در آینده بیشتر خواهد گرفت. ساماندهی جامعه عشایر و مدرن سازی زندگی کوچ نشینان با توجه به امکانات مدرن و تغییرات جهانی، ساختاری اداری مناسب با این نوع زندگی و فرهنگ را می‌طلبد و سازمان امور عشایر به عنوان متولی این امر شناخته می‌شود ولی آنچه مهم است ساختار و کارکنان این اداره نه تنها توانایی همگام سازی خود با تغییرات جهانی و منطقه‌ای را ندارند بلکه در انجام ابتدائی‌ترین وظایف خود نیز ناتوان هستند. افراد خدوم و صادق زیادی در این سازمان وجود دارد ولی متأسفانه نبود یک سیستم متناسب با

^۱ مرکز مطالعات سازمان عشایر ایران (۱۳۸۵)

تغییرات محیطی و پیشرفتهای روز برای ارتقاء آموزشی کاربردی کارکنان و ایجاد ساختار اداری متناسب با وضعیت فعلی این مشکلات را ایجاد کرده است.

بحث طرح تحول سازمان امور عشایر در راستای سیاست دولت مهرورز و عدالت گستر جمهوری اسلامی مطرح می‌گردد. آنچه مسلم است در دوران‌های گذشته به جز دوران اوایل انقلاب توجه چندانی به عشایر نشد و وضعیت ناموزون امروز عشایر که روزی باعث وحشت دشمنان و بازدارندگی بود حاصل این بی توجهی است که در امنیت ملی ما می‌تواند تأثیرگذار باشد. عشایر همواره بعنوان حافظان ذخیره این مرز و بوم شناخته می‌شوند و امام عزیز چه بسیار ژرف اندیشانه این سخن را بر زبان راند که: عشایر ذخایر انقلابند. زیرا عشایر ضمن اینکه در دفاع مستقیم، شرکت جانانه ای داشت، نیروی پنهان داخل کشور بود تا هر زمانی دشمن در سرزمین میهن اسلامی رخنه کند با غیرت و تعصب مثال زدنی خود دشمن را زمین گیر نموده و شکست دهد و در طول تاریخ به کرات این موضوع به اثبات رسیده است. غیرت و تعصب عشایر، سرمایه بزرگ امنیتی کشور ماست و هرگونه غفلت این سرمایه را به باد خواهد داد. اگر با ایجاد تحول در عشایر با حفظ معیارهای اسلامی و ملی تلاش کنیم یقیناً دشمن را از فکر تجاوز باز خواهد داشت.

۲) ایجاد سازمان امور عشایر

عشایر مردمانی با فرهنگ، آداب و رسوم خاص خود و روش زندگی آنها متفاوت با زندگی شهرنشینی و روستایی است. سازمانهای خدمات شهری و روستایی با توجه به اهداف و مأموریتهای خود و شرایط بسیار متفاوت زندگی عشایری نمی‌توانند پاسخگوی نیازها و مطالبات مردم عشایر باشند. فرهنگ متفاوت، روش زندگی متفاوت، آداب و رسوم متفاوت و روش آموزش متفاوت شرایطی را برای مردم عشایر بوجود آورده است که برنامه ریزی متفاوت و جداگانه ای را می‌طلبد.

اسکان عشایر نیز نتوانسته است مسئله متفاوت بودن را حل نماید و در برخی موارد نیز باعث ناهنجاریهای اجتماعی گردیده که صدمات جبران ناپذیری بفرهنگ، آداب، رسوم و روش زندگی عشایر وارد کرده است. مسئله احتضار فرهنگی یک مسئله جدی برای مردم عشایر در حال حاضر است و نمی‌توان سر در برف فرو برد و خیال خام نمود. مسئله تفاوت اساسی فرهنگی مردم عشایر با فرهنگ مرسوم، ریشه بیشتر مشکلات عشایر می‌باشد (همان منبع).

عدم حمایت نهادی برای حفظ و تکریم فرهنگی مردم عشایر باعث مشکلات ریشه ای و اساسی گردیده است که باز در این نوشتار مجال پرداختن به آن نیست. بنابراین وجود سازمانی به نام سازمان امور عشایر به دلیل این تفاوتها که بدون هدایت آنها به تضادهای فرهنگی تبدیل می شوند ضروری و حیاتی بنظر می رسد و این ابتدائی ترین حق مردم عشایر است. ضرورت وجود جامعه عشایر یک ضرورت دفاعی و حفاظت است و استراتژی دفاعی عشایر نکته بارزی است که به راحتی نمی توان از آن صرفنظر نمود. حافظان دشتهای وسیع ایران زمین که بدون آنها مخاطرات زیادی توسط دشمنان ایجاد خواهد شد از عوامل مهمی است که باید به سازماندهی عشایر در قالب زندگی و فرهنگ خودشان و برنامه ریزی مدرن اقدام نمود.

از همه مهمتر از بین بردن شکل و شیوه جامعه عشایر باعث مهاجرت آنها به شهرها گردیده و ضمن اضمحلال فرهنگی جامعه عشایر، تأثیرات نامناسبی هم بر روی فرهنگهای دیگر خواهد گذاشت که تا حدی شاهد آن هستیم و جلو ضرر را از هرجا گرفتن نفع است و باید فکری کرد.

۳) بهبود وضعیت موجود عشایر

بالا بردن شرایط زندگی عشایر از طریق:

الف: ساختار و ترکیب نیروی انسانی و امکانات سازمان

۱. از نیروهای تحصیلکرده و متخصص در امورات مربوطه بهره کافی برده شود.

۲. امکانات سازمان حداکثر جوابگوی نگرش سنتی به امور عشایر باشد.

۳. بسیاری از مسائل مهم عشایر که فقط می تواند توسط سازمان امور عشایر و بدست فرزندان عشایر که آشنا به مسائل عشایر هستند حل شود.

۴. رفع اساسنامه سازمان عشایر

۴) بالا بردن کیفیت امکانات آموزش عشایر

۱. آموزشهای کلاسیک و دانشگاهی در دانشگاههای کشور اجرا می شود و برخی هم کیفیت خوبی دارند ولی آنچه می تواند این آموزشها و محتوی آنها را بروز کند پیشرفت و حرکت رو به جلو سازمانها می باشد. سازمان امور عشایر به روشی ثابت و به صورت سنتی اداره می شود که نیاز به آموزش را منتفی می سازد. با این حال در سالهای اخیر از نیروهای تحصیل کرده دانشگاهها نیز استفاده نشده است.

۲. از نظر آموزش های کوتاه مدت، وضعیت سازمان نامطلوب به نظر می رسد. آنچه می تواند تئوریها را کاربردی نماید آموزشهای کوتاه مدت است که یک نوع ترویج و نهادینه سازی تفکرات جدید در قالب سازمان و ارباب رجوع آن می باشد. اولین موضوعی که می تواند به صورت دوره های کوتاه مدت در سازمان امور عشایر ارائه شود. دوره های فناوری اطلاعات کشاورزی و دامداری است که در این دوره ها آخرین روش های علمی و مدرن مدیریت امور کشاورزی و دامداری و مطالب علمی مربوطه آموزش داده می شود و با استفاده از مفاهیم و اطلاعات این دوره ها می توان برنامه جامعی را با توجه به شرایط اقلیمی کشور به صورت بومی طراحی و اجرا کرد. (همان منبع)

۳. از نظر ایجاد دوره های کاربردی در دانشگاههای کشور اقدامی صورت نگرفته است. علت اصلی آن عدم پیشرفت سازمان امور عشایر می باشد. نیاز به آموزش زمانی احساس می شود که سازمان حرکت رو به جلو داشته و با توجه به تغییرات محیطی و جهانی اهداف و حرکت خود را تنظیم نماید درحالیکه این سازمان به صورت سنتی اداره می شود و عدم ورود نیروهای تحصیلکرده و تازه نفس جدید در سالهای اخیر به ساختار سازمان، همگامی سازمان را برای پاسخگویی به مطالبات عمومی و سازگاری با تغییرات محیطی و جهانی بطور جدی به مخاطره انداخته است.

۵) توجه به امر تحقیق و پژوهش در عشایر

در سالهای گذشته مراکز انگشت شماری برای تحقیقات در امور دامداری ایجاد شده اند، ولی برای رسیدن به قله های پیشرفت و ترقی در این زمینه، بسیار ناچیز است و نکته مهم تر اینکه مراکز تحقیقاتی قابلی برای انجام تحقیقات در خصوص فرهنگ و روش زندگی عشایر شکل نگرفته و تحقیقات اندک انجام گرفته نیز بیشتر حرکات و تفکرات انفرادی بوده و در راستای برنامه مدون و استراتژیک نمی باشد. در بیشتر موارد به ارائه آمار از جامعه عشایر بسنده کرده و مطالب تحلیلی عمیق و قابل استفاده کمتر ارائه شده است. البته مراکز ذکر شده در فوق نیز به انتقال تکنولوژی مشغول هستند و کار تحقیقاتی کمتر انجام می دهند. چند انتقال تکنولوژی زمینه ایجاد تحقیقات می باشد ولی برنامه ریزی و درک صحیح از این فرایند می تواند ما را در رسیدن به برنامه جامع یاری نماید.

آیا با توجه به موقعیت استراتژیک کشور از لحاظ دامداری و کشاورزی، طرح جامعی برای مدیریت تحقیقاتی در سطح کشور وجود دارد در غیر این صورت باید با توجه به قافله شتابان جامعه بشری به سوی علم و تکنولوژی های جدید، در این زمینه برنامه ریزی لازم انجام شده است؟

سازماندهی نیروهای علمی، تجربی و تحقیقاتی کشور با مدیریت صحیح می تواند گام مؤثری برای ایجاد حرکت های مردمی و رقابتی کردن آن در قالب شرکتهای خصوصی باشد.

۶) بالا بردن شرایط تبادل ارتباط در نظام عشایر

نقش سازمان در اساسنامه تشکیل سازمان مشخص است ولی آنچه مهم است چگونگی ایفای بهینه و مؤثر این نقش است. آیا ساختار سازمان جوابگوی مسائل روز می باشد و می تواند نقش خود را با این ساختار ایفا نماید یا نیاز به تحول در ساختار و ترکیب خود دارد تا بتواند در تکمیل زنجیره و پویاسازی سیستم صنعت دامداری و کشاورزی عشایر مؤثر باشد. هرچند سازمان امور عشایر یک سازمان خدماتی می باشد ولی با یک قشر خاص روبرو است که مشکلات خاص خود را دارند. این مشکلات با توجه به پیشرفت جامعه بشری روز به روز پیچیده تر می شود. عمده ترین مشکل عشایر مسئله تضاد و تعارض فرهنگی است که با قشر شهرنشین و روستایی دارد و بایستی برای سازمان وظایفی تعریف شود که بانی ساماندهی فرهنگ عشایر نیز باشد فرهنگی که تفاوت های آن باعث شده جامعه عشایر به عنوان جامعه اقلیت فرهنگی محسوب شود.

۷) الویت بخشی در نظام عشایر

دامداری، کشاورزی معیشتی، صنایع دستی عناوینی است که در بحث تحقیق و تولید در جامعه عشایر مهم هستند. باستانی بودن زندگی مردم عشایر و جذب توریست با توجه به روش خاص جامعه عشایر و ساماندهی آن و عوامل بسیار دیگری، می تواند نیاز به تولیدات و روشهای جدید را در جامعه عشایر ایجاد کند که مستلزم امر تحقیقات می باشد. در زیر به تحلیل کلی وضعیت تحقیق و تولید در جامعه عشایر می پردازیم.

۱. فعالیتهای تحقیقاتی در حال حاضر از ضعف عقلانیت برنامه ای رنج می برد و به نحو مؤثری مبتنی بر نیازها، استراتژی مشخص، سیاستها و الگوی توسعه مشخص تکنولوژیک و... نیستند.
۲. روش موجود بدلیل عدم استفاده کامل از عقلانیت علمی فاقد کارایی و اثربخشی کامل است.
۳. روش موجود اجرای پروژه های خیلی بزرگ و خیلی پیچیده با ریسک بالا مواجه است.
۴. بدلیل فقدان هرگونه نظام جامع اطلاعاتی و نیز یک بازوی تصمیم سازی قوی، امکان مدیریت مؤثر را منتفی می سازد.

۵. تحول از تحقیق و تولید بر مبنای توان به تحقیق و تولید و تولید به دنبال نیاز، مستلزم یک انتقال اساسی از الگوی موجود (الگوی سنتی محور) به الگوی میانی (الگوی مهندسی محور) و در نهایت به الگوی مطلوب (الگوی محقق محور) دارد (همان منبع).

۸) تاکید بر سیاست های آموزش عالی

بیشترین استفاده از مراکز آموزش عالی کشور، تأکید بر آماده سازی تمامی نیروهای جذب شده قبل از ورود به خدمت، ایجاد تحول دوره های آموزشی که در دانشگاهها اجرا می شود به دوره های کاربردی (حرفه ای-تکنولوژیک)، واگذاری اجرای آموزش تا سطح لیسانس به سازمان و پشتیبانی از آن، ایجاد تناسب در ترکیب و سطوح آموزشی، فراهم آوردن زمینه برای بیشترین هم افزایی بین کار و آموزش و نیز نهادینه کردن آموزشهای حین خدمت، فراهم کردن زمینه برای بیشترین هم افزایی بین آموزش و تحقیقات، تأکید بر برنامه های تربیتی بمنظور آماده سازی فرد برای خدمت در بخش مربوطه قبل از ورود به خدمت و جذب دانشجو به صورت هدفدار (درچارچوب امور مربوطه) از نکات بارزی است باید در این طرح مورد توجه قرار گیرد. تدوین دوره های آموزشی کاربردی در سطح لیسانس و فوق لیسانس مربوط به امور عشایر (جغرافیا و برنامه ریزی عشایری- مدیریت عشایری) نیز از عناوین مهمی است که باید در این طرح مورد توجه قرار گیرند.

۹) تقویت سیاست های سازمانی عشایر

حذف فاصله بین آموزش و تحقیقات و یکپارچه سازی این فعالیتها در یک واحد سازمانی، روان سازی جریانات مربوط به سیکل آموزش و تحقیقات بین سازمان و ارباب رجوع (فررفتگی درهم، رفع دیوار و مانع ارتباطی)، انتقال به الگوی سازمانی و فرهنگی متناسب با مراکز اجرایی و مدیریتی (تأکید بر ماهیت اجرایی و مدیریتی سازمان) انتقال تدریجی از سازمان بسته به سازمان باز نسبت به روابط خارجی (عادی سازی سازمانی) (تأکید بر ماهیت عادی سازمان)، ایجاد نظامی برای ارتباطات منظم و نهادینه شده با مراکز علمی و تحقیقاتی داخل و خارج کشور، افزایش سطح کیفی فعالیتها و کاهش حجم کمی آن (ارتقاء سطح فعالیتها به لحاظ کیفی و حذف امور اجرایی کمی) توسعه انسانی برای ایجاد قابلیت ایفای نقش و فعالیتها جدید، توسعه پتانسیل تحقیقاتی (تجهیزاتی) برای احراز قابلیت ایفای نقش و فعالیتها جدید (اصلاح و بهره وری سازمانی از

طریق اصلاح نسبت) ایجاد زمینه برای جذب و تربیت نخبگان بصورت اعضای هیات علمی، محقق، دانشجو و همکار، شکل دهی نظام مناسب اداره و توسعه جامعه اعضای هیات علمی و تحقیقاتی، افزایش نسبت صف به ستاد در سازمان (افزایش نسبت عملیاتی- اداری در سازمان) (اصلاح کارایی و اثربخشی سازمانی از طریق اصلاح) ایجاد نظام سازمانی مناسب برای سازماندهی و اداره دانشجویان از عمده سیاستهایی است که می تواند در امر تحول سازمان امور عشایر تأثیرگذار باشد (همان منبع).

با توجه به مطالبی که ارائه گردید ایجاد تحول در سازمان امور عشایر ضروری بنظر می رسد و ایجاد تحول نیازمند مطالعاتی عمیق و دقیق است. مطالعاتی در این خصوص صورت گرفته و یا مجلاتی که در این مقوله چاپ می شوند به بیان مشکلات و مسائل آماری توجه بیشتری نشان می دهند ولی از ذکر راهکارهای متناسب با رویکرد جامعه، مطالب قابل توجهی ارائه نمی نمایند. در جامعه عشایر نخبگانی وجود دارد که هم از نظر علمی و هم از نظر تجربی توانایی ارائه طرح جامع تحول را دارند و می توان با جمع آوری بانک اطلاعاتی لازم و شناسایی این نخبگان و تشکیل اتاق های فکر در موضوعات مختلف زندگی مردم عشایر نسبت به تصمیم سازی برای مدیران سازمان امور عشایر اقدام نمود و این امر نیازمند سیاستگذاری درست از طرف نهادهای دولتی و حمایت آنها می باشد. آنچه مسلم است نخبگان و فرزندان عشایر از این وضعیت نابسامان فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی رنج می برند و اگر دولت بطور منطقی و علمی برای برنامه ریزی هدایت و راهبری مردم عشایر اقدام نماید مطمئنا مردم عشایر پشتیبان اصلی برای نجات از این وضع نابسامان خواهد بود. چرا توجه دولت جمهوری اسلامی ایران به جامعه عشایر می تواند به عنوان ضامنی برای حفاظت از مرزهای کشور عزیزمان ایران باشد، و این جامعه غیور نقش امنیت ملی و بین المللی را برای ایران فراهم می کند.

راهبرد برنامه توسعه مناطق عشایری بعد از انقلاب اسلامی

ماده ۲. ساماندهی عشایر بر اساس راهبردهای زیر صورت گرفت:

الف) اسکان عشایر داوطلب، برنامه ریزی و حمایت از آن

ب) ساماندهی عشایر کوچنده

ماده ۳. مطالعات امکان سنجی و برنامه ریزی برای اسکان عشایر داوطلب در کانون های توسعه به صورت متمرکز (ملی) توسط وزارت جهاد کشاورزی (سازمان امور عشایر ایران) انجام خواهد شد (همان منبع).

تعیین نقاط مناسب برای اسکان عشایر داوطلب، پس از کسب نظر شورای برنامه ریزی و توسعه استان (کار گروه آزمایش و محیط زیست) در کمیسیونی متشکل از نمایندگان تام الاختیار وزارتخانه های کشور، مسکن و شهر سازی، نیرو و جهاد کشاورزی، سازمان حفاظت محیط زیست، مدیریت برنامه ریزی کشور، سازمان امور عشایر ایران و دفتر امور مناطق محروم کشور با مسولیت وزارت جهاد کشاورزی تصویب و جهت اجرا ابلاغ می گردد.

تبصره- مطالعات تفصیلی - اجرایی و برنامه ریزی، توسط امور عشایر استان ها و در صورت لزوم سازمان امور عشایر ایران انجام می گیرد.

دستورالعمل های مورد نیاز جهت اجرای مفاد این تبصره توسط سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و با مشارکت دستگاه های اجرایی ذیربط تهیه و ابلاغ خواهد شد.

ماده ۴. حمایت از عشایر داوطلب اسکان با استفاده از نتایج مطالعات انجام شده و برنامه راهبردی توسعه جامع مناطق عشایری در دو زمینه اسکان در کانون های خود جوش دارای قابلیت توسعه و کانون های هدایتی انجام می شود.

ماده ۵. کلیه دستگاه های اجرایی ذیربط موظفند در تنظیم بودجه سنواتی و تدوین اهداف کمی برنامه کوتاه مدت و میان مدت با اختصاص اعتبارات متناسب با جمعیت عشایر، نسبت به انجام وظایف مربوط به حوزه مسئولیت خود در قبال مناطق عشایری اقدام نمایند. مسئولیت نظارت بر حسن اجرای این امر به عهده سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور می باشد.

ماده ۶. سازمان امور عشایر ایران موظف است به طور سالانه فهرست مراکز جمعیتی عشایر اسکان یافته را تهیه و به وزارت کشور اعلام نماید. وزارت کشور موظف است حداکثر ظرف شش ماه پس از وصول فهرست، نسبت به شناسایی و انطباق آن با قانون تقسیمات کشوری اقدام نماید.

ماده ۷. تشکلهای مردمی و غیردولتی مرتبط با فعالیت های تولیدی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عشایر، توانمند سازی جوامع محلی و بومی و حفاظت از محیط زیست با ارایه کمک های فنی و اعتباری در مناطق عشایری، توسط دستگاه های اجرایی و سازمان های ذیربط مورد حمایت قرار خواهد گرفت.

ماده ۸. وزارتخانه های جهاد کشاورزی و نیرو مکلفند به منظور تسریع در ساماندهی اسکان عشایر میزان متناسبی از اراضی موات و مراتع ملی تعلق به دولت در پایاب سدهای ساخته شده و یا در دست احداث را با تامین آب مورد نیاز در جهت اجرای این امین نامه به عشایر اختصاص دهند.

ماده ۹. نرخ کارمزد تسهیلات بانکی به میزان حداقل و بخشودگی یا معافیت های مالیاتی معادل حداکثر معمول در مناطق توسعه نیافته و کمتر توسعه یافته در کانون های اسکان عشایر لحاظ خواهد شد.

ماده ۱۰. برای بازشناسی و پالایش آمار عشایر کوچنده از اشکال و انواع دیگر زندگی عشایری، در آغاز برنامه چهارم توسعه مرکز آمار ایران، آمارگیری یا سرشماری بازشناسی عشایر را انجام دهد. اعتبار مورد نیاز برای انجام سرشماری را سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور تامین و تخصیص خواهد داد.

ماده ۱۱. ساماندهی عشایر کوچنده شامل ساماندهی کوچ، ایجاد اشتغال پایدار، ارتقای شاخص های برخورداری و خدمات عمرانی و زیربنایی می باشد.

تبصره ۱- ساماندهی کوچ شامل تدوین و تنظیم تقویم کوچ، نظارت بر نحوه چرای دام، تامین آب شرب، خدمات آموزشی، فرهنگی و بهداشتی -درمانی، خدمات دامپزشکی، کمک به تامین علوفه، حفظ امنیت در استقرار گاه های بیلاقی و قشلاقی، ایله راه ها و مسیرهای کوچ، مرمت و نگهداری ایله راه ها، ایجاد تاسیسات لازم برای ارایه خدمات حین کوچ و تجهیز مسیر های کوچ می باشد.

ماده ۱۲- هماهنگی بین استان های ذیربط در استان های عشایری برای اجرای برنامه ساماندهی، رعایت اولویت بندی و زمانبندی اقدامات و نیز بهبود و استمرار خدمات رسانی به عشایر به عهده استانداران استان های ذیربط می باشد.

ماده ۱۳- شورای برنامه ریزی و توسعه استان مکلف است بخشی از اعتبارات دستگاه های اجرایی ذیربط را حداقل به تناسب جمعیت و نیاز های جامعه عشایری استان به ارایه خدمات و اجرای طرح های عمرانی مورد نیاز عشایر اختصاص دهد.

ماده ۱۴- اصلاح، بهبود و تقویت تشکیلات سازمان امور عشایر ایران، متناسب با اساسنامه، ویژگی‌های خاص جامعه عشایری و قطب‌های کوچ و استقرار عشایر به منظور اجرای تکالیف، وظایف و مسئولیت‌های قانونی این سازمان در ساماندهی عشایر برای افزایش اثر بخشی فعالیت‌ها و ارتقای شاخص‌های توسعه در جامعه عشایری.

تبصره- وزارت جهاد کشاورزی نسبت به بررسی و اصلاح ساختار سازمان امور عشایر اقدام نموده و پیشنهاد های لازم را به سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور ارایه می نماید.

ماده ۱۵. با توجه به محرومیت مضاعف مناطق عشایری، تخصیص یارانه های مناسب، استفاده از اعتبارات مربوط به مناطق کمتر توسعه یافته و ردیف های خاص علاوه بر اعتبارات ملی و استانی دستگاه ها برای اجرای برنامه ساماندهی عشایر اولویت دارد.

ماده ۱۶. هماهنگی به منظور نیاز سنجی و انجام وظایف مندرج در جدول پیوست این آیین نامه (برنامه ای و سنواتی) توسط دستگاه های ذیربط در مناطق عشایری به عهده وزارت جهاد کشاورزی (سازمان امور عشایر ایران) می باشد.

ماده ۱۷. دستگاه های اجرایی ذیربط موظف هستند گزارش عملکرد خود را به طور سالانه تهیه و به شورای عالی عشایر منعکس نمایند ((دبیرخانه شورای عالی عشایر)) مستقر در سازمان امور عشایر

اهداف مهم سازماندهی عشایر بعد از انقلاب اسلامی ایران

الف: برنامه ریزی برای دستیابی به عدالت اجتماعی متناسب با سیاستهای ملی و تأمین نیازهای ضروری عشایر بخصوص در بخشهای بهداشت، آب شرب، کشاورزی و آموزش.

ب: تأمین نهاده‌های مورد نیاز و حمایت از تولیدات عشایر از طریق خرید، بازاریابی، قیمت گذاری از طریق تعاونیهای مناسب، بیمه دام و تسهیلات بانکی.

پ: مطالعه زیست بومها و کانونهای توسعه مناطق عشایری جهت حصول شناخت و دستیابی به توانها و نیازها.

ت: ایجاد و گسترش فرصتهای شغلی در مناطق عشایری با محوریت فقرزدایی از طریق توسعه فعالیتهای نوین و مناسب.

ث: برنامه ریزیهای لازم برای برقراری تعادل دام و مرتع از طریق احیاء مراتع، حذف دام مازاد (رمة گردانی)، تأمین علوفه از طریق حمایتهای بخش دولتی و مشارکتهای مردمی.

ج: زمینه سازی برای استقرار دائمی، اسکان سامان یافته و داوطلبانه عشایر.

- تجهیز منابع آب و خاک در مناطق عشایری جهت تلفیق دامداری و زراعت -
- جایگزینی سوختهای فسیلی در جهت جلوگیری از تخریب مراتع و جنگلها.
چ: حمایت از تبدیل اراضی مرتعی دارای قابلیت زراعی به اراضی کشاورزی و اختصاص آن به گروههای عشایری بمنظور افزایش تولید و استفاده بهینه از منابع.
ح: ارتقاء سطح دانش و مهارتهای فنی جامعه عشایری از طریق فراهم نمودن زمینه‌های آموزش بمنظور بهره‌وری از امکانات و منابع موجود.
خ: تأمین امنیت عمومی جامعه عشایری در اطرافگاههای بیلاقی، قشلاقی و مسیر کوچ.
د: حفظ و حمایت از ارزشهای اسلامی فرهنگ جامعه عشایری.
ذ: ایجاد تشکلهای اجتماعی، اقتصادی در مناطق عشایری و سازماندهی بهینه آنها با استفاده از نهادها و سازمانهای سنتی بمنظور اجرا و هدایت عملیات عمرانی.
ر: تقویت روحیه مشارکت و مسئولیت پذیری افراد جامعه عشایری و جلب علاقه همگانی به برنامه ساماندهی.

الف) راهکارها (روشهای اجرایی) برنامه توسعه مناطق عشایری

الف: اجرای طرحهای اسکان با حمایت از گروههای عشایری داوطلب به اسکان و تجهیز کانونهای توسعه بر مبنای استعدادها و منابع قابل بهره‌برداری.
ب: اجرای برنامه‌های آموزش و ترویج (اعم از به آموزشی، نوآموزی و...) بمنظور بهبود کیفیت تولید محصولات کشاورزی، دامی و صنایع دستی در جامعه عشایری.
- اجرای برنامه‌های آموزشی و ترویجی در زمینه استفاده از سوخت فسیلی و شیوه‌های تأمین بهداشت و اسکان عشایر.
- حمایت از تولیدات، خدمات و حمل و نقل.
پ: ایجاد مشاغل جنبی در زمینه‌های مرغداری، گاوداری، زنبورداری، پرورش کرم ابریشم، آبزیان و جزء آن در محدوده زیست بومها و کانونهای توسعه عشایری.
ت: توسعه و حمایت صنایع دستی و فرآورده‌های تولیدی عشایر در جهت تقویت بنیه مالی جامعه عشایری.
ث: توسعه و احیاء جنگلها و مراتع در مناطق مختلف عشایری بخصوص در محدوده کانونهای توسعه ضمن رعایت اصول زیست محیطی.

ج: جلوگیری از تخریب اراضی فاقد قابلیت زراعی با اجرای برنامه‌های حفاظت خاک با مشارکت مردم.

چ: تأمین خدمات زیربنایی، آموزشی و رفاهی گروه‌های عشایری کوچنده و نیمه کوچنده بر مبنای استعدادها و منابع قابل بهره‌برداری در محدوده زیست بومها.

ح: اقدام لازم جهت حفظ و نگهداری از سرمایه گذارهای انجام شده در مناطق عشایری بعنوان یک اولویت در سیاستهای اجرایی.

خ: جلوگیری از تغییر کاربری اراضی مرتعی متعلق به عشایر جز در مواردی که تبدیل کاربری برای بهره‌برداری جامعه عشایری و در جهت تقویت و حفاظت از منابع تجدید شونده.

د: تنسيق امر کوچ جهت جلوگیری از تخریب مراتع براساس تقویم بهره برداری بهینه از مراتع در راستای توسعه پایدار.

ذ: جایگزینی سوخت فسیلی بجای سوختهای نباتی و حیوانی در جهت تأمین رفاه جامعه عشایری.
ر: پیگیری تأمین امنیت عمومی جامعه عشایری در اطرافگاههای قشلاقی و بیلاقی و مسیر کوچ از دستگاهها و مراجع موظف ذیربط.

ز: ایجاد و گسترش تعاونیها به منظور استفاده بهینه از امکانات موجود در جامعه عشایری.

ص: پیگیری و حمایت از اقدامات لازم جهت ارائه خدمات بهداشتی به دام عشایر از قبیل برنامه‌های واکسیناسیون، خدمات دامپزشکی و دارویی

ض: حمایت قانونی از عشایر بخصوص در مواردی که اراضی مرتعی آنان توسط دیگران تصرف شده و تغییر کاربری داده می‌شود.

ط: بکارگیری اصول طرح‌ریزی کاربری اراضی در محدوده سامانهای عرفی در برنامه‌ریزی توسعه مناطق عشایری.

ظ: ارزیابی اثرات اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی طرحهای اجرایی برنامه توسعه با بکارگیری روشهای علمی و ابزارهای مدیریتی مناسب.

ب) راهکارهای عمرانی و رفاه عشایر ایران

پیشنهاد اجرای طرح‌های عمرانی و رفاهی مستلزم آشنایی با خصوصیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اکولوژیکی کوچ‌نشینان است. در گذشته بسیاری از طرح‌ها به علت عدم آشنایی برنامه‌ریزان با زندگی عشایر دچار شکست گردیده است. برای مثال چند سال پیش

تعدادی حمام برای عشایر اسکان یافته در لرستان ساخته شد که متأسفانه به جز یک مورد، بیشتر این حمام‌ها مورد استفاده کسی قرار نمی‌گیرد و در نتیجه این حمام‌ها بدون استفاده مانده‌اند. از جمله عواملی که باعث این وضع گردیده، اول نادیده گرفتن نظام سیاسی و دو دستگی بین عشایر، و دوم مسئله مدیریت می‌باشد. چنان که در هر ده، چند گروه و یا تیره وجود دارد که هر یک می‌خواهند حمام در اختیار آنها باشد، به این امید که از این راه پولی به دست آورند. لذا مهمترین اصول در ارائه پیشنهادها عبارتند از:

۱) مشارکت کوچ نشینان: ضمن شناخت زندگی عشایری، نظر خواهی و مشارکت آنها در طرح‌های عمرانی و رفاهی ضروری است. در گذشته رسم این بود که برنامه ریزان به میل خود و بدون هیچ گونه نظر خواهی و مشارکت عشایر طرح‌های عمرانی را بر آنها تحمیل می‌کردند و سرانجام اغلب این طرح‌ها با شکست روبرو می‌شد.

۲) دلسوزی برنامه ریزان و مجریان طرح: اغلب اتفاق افتاده است که برنامه ریزان و مجریان طرح صرفاً به خاطر رفع تکلیف و نه برای انجام وظیفه و از روی دلسوزی و صداقت، مبادرت به پیشنهاد و اجرای طرح نموده‌اند بدون آنکه جوانب و عوارض ناشی از آن را در نظر گرفته باشند. با در نظر گرفتن دو اصل مذکور پیشنهادی زیر برای بهبود زندگی کوچ نشینان ارائه می‌گردد:

۱. جاده: احداث جاده امری کاملاً ضروری است زیرا کوچ نشینان خواهند توانست به آسانی به مراکز بازاری، اداری، درمانی و غیره دست یابند.

۲. وام: لازم است دولت وام‌های مورد احتیاج را در اختیار کوچ نشینان کم بضاعت قرار دهد. بهتر است وام به صورت نقدی پرداخت نگردد، بلکه تعداد دام مورد نیاز در اختیار خانوارها قرار گیرد و براساس ضوابطی به تدریج دامداران بدهی خود را از راه تحویل دام به دولت پرداخت کنند.

۳) علوفه: با توجه به اینکه بارها اتفاق افتاده است که هزاران دام در نتیجه خشکسالی و یا کمبود علوفه تلف شده‌اند، لازم است دولت در این مورد نهایت همکاری را با کوچ نشینان به عمل آورد. برای این منظور دولت بایستی دولت مقداری از علوفه مورد نیاز را با قیمت مناسب در اختیار کوچ نشینان قرار دهد.

۴) تقویت مراتع: کوچ نشینان معمولاً مراتع را مورد استفاده قرار می‌دهند بدون اینکه در تقویت و یا جلوگیری از نابود شدن آن اقدامی به عمل آورند. علت عمده این امر آن است که کوچ نشینان از روشهای جدید ناآگاهند. بنابراین مامورین دولتی و کارشناسان باید با کمال دلسوزی آنها را

راهنمایی کنند و در ضمن وظیفه دولت است که با به کار گرفتن جوانان عشایر در بازسازی و احیای مراتع اقدامات لازم را به عمل آورد.

۵) آب: در بسیاری از مناطق کوچ نشینان با کمبود آب روبرو هستند، بنابراین متصدیان امور باید در این راه تا حد امکان در تامین این ماده حیاتی، کوچ نشینان را یاری دهند. در اینجا پیشنهاد می شود:

۱) آب چشمه ها را ذخیره کنند. آثاری که از گذشته به جا مانده حاکی از آن است که نیاکان ما، در گذشته های بسیار دور، سعی می کرده اند که از هدر رفتن حتی یک قطره آب جلوگیری کنند. امروزه نیز می توان از همان سنت باستانی با بهره گیری از تکنولوژی جدید استفاده کرد. خوشبختانه ایجاد چنین منابعی چندان خرج ندارد و می توان با همکاری کوچ نشینان در مدت کوتاهی تعداد زیادی از آنها را ساخت.

۲) حفر چاه: در بسیاری از جاها می توان به حفر چاههای نیمه عمیق دست زد و از طرفی با استفاده از نیروی باد و نصب تلمبه بادی بر روی بعضی از این چاهها می توان به آسانی آب را بیرون کشید. لازم است در کنار هر یک از این چاهها منابع ذخیره آب به صورت استخر تاسیس گردد تا دامداران بتوانند به آسانی دامهای خود را آب دهند.

۳) ایجاد سدهای کوچک: در بعضی از موارد با ایجاد سدهای کوچک می توان مقداری آب باران و رودخانه را که معمولاً به هدر می رود مهار کرد و از این رهگذر آب مورد نیاز عده ای از کوچ نشینان را تامین کرد.

۶) تاسیس شرکت های تعاونی عشایری: کوچ نشینان از زمانهای باستان تاکنون از سوی بازاریان، پيله وران و دیگر سوداگران مورد بهره برداری قرار گرفته اند. حال موقع آن رسیده است که به این امر ناعادلانه خاتمه داده شود. برای برقراری عدالت و جلوگیری از استثمار برادران زحمتکش، پیشنهاد می شود در استانهای عشایرنشین، مراکزی تاسیس گردد که به طور مستقیم فرآورده های دامی را از کوچ نشینان خریداری نموده و در عوض کالاهای مورد نیاز را در اختیار آنها قرار دهد. لازم است در هر استان یک مرکز عمده و آن هم در خارج از شهر تاسیس گردد. علاوه بر این شعبه هایی از این مراکز به طور سیار در بین کوچ نشینان به وجود آید. این شعب به طور مستقیم با کوچ نشینان در رابطه قرار می گیرند. لازم است این مراکز و شعبه ها به وسیله جوانان عشایر اداره شوند.

۷). قیمت گذاری: یکی از سیاستهای شوم دولت در گذشته دخالت مستقیم در تعیین قیمت فراورده های دامی و کشاورزی بوده است. از آنجایی که تصمیم گیرندگان، شهرنشینان بوده اند و کوچ نشینان و کشاورزان کوچکترین دخالتی در تعیین بهای فراورده های خود نداشته اند، همیشه مورد سوء استفاده قرار گرفته اند.

۸). تاسیس واحدهای کوچک دامداری: در مناطقی که عشایر یکجانشین شده اند و یا مایل به یکجانشینی هستند، دولت بایستی آنها را یاری دهد تا مراکز کوچک دامداری تاسیس کنند. برای این منظور پیشنهاد می شود که واحدهای کوچک دامداری متشکل از ۳-۶ خانوار تاسیس گردد. لازم است دولت بودجه لازم را به صورت وام جهت ساختمان در اختیار آنها قرار دهد. پس از آنکه ساختمان آماده بهره برداری شد، دولت می تواند تعدادی دام به هر واحد تحویل دهد، و به مرور زمان سالیانه تعدادی بره نر از آنها تحویل بگیرد.

۹) قالی بافی و صنایع دستی: یکی از راههایی که می توان به درآمد خانوارهای کوچ نشینان افزود توسعه و گسترش صنایع دستی یعنی قالی بافی و گلیم بافی است. برای این منظور پیشنهاد می شود که:

الف: زنان و دختران عشایر در امر رنگرزی و همچنین طرح نقشها، راهنمایی شوند.

ب: وسایل و مواد اولیه طی ضوابطی در اختیار خانواده های کم بضاعت گذاشته شود.

ج: آموزش بافندگی برای دختران و زنانی که مایل به فرا گرفتن این هنر می باشند، فراهم گردد.

۱۰) توسعه و گسترش کشاورزی: با توجه به کمبود مواد غذایی در مملکت، و با توجه به امکاناتی که برای توسعه و گسترش کشاورزی موجود است، لازم است دولت آن عده از کوچ نشینان را که مایلند به امور کشاورزی بپردازند یاری دهد. مثلاً با حفر قنات، احداث سدهای کوچک و حفر چاههای نیمه عمیق می توان مقدار زیادی از زمین های بایر را مشروب و بزیر کشت در آورد. با چنین اقدامی کوچ نشینان می توانند به کشاورزی توأم با دامداری بپردازند. لازم به یادآوری است که در صورت فراهم آوردن امکانات، کوچ نشینان اسکان یافته ضمن اشتغال به کشاورزی، می توانند تعداد قابل ملاحظه ای دام نگهدارند.

۱۱). تاسیس کارخانه های کوچک در مناطق عشایری: بدون تردید جمعیت کوچ نشینان رو به فزونی است و اقتصاد شبانی قادر به جذب همه آنها نمی باشد. از این رو قسمت اضافی جمعیت ناگزیر باید به امور دیگر بپردازد. در گذشته به علت کم توجهی گردانندگان مملکت به وضع روستاییان و کوچ نشینان، بیشتر کارخانه ها در شهرها و به خصوص در تهران تاسیس می گردید و

در نتیجه عشایر به علت نبودن کار در منطقه، راهی شهرها می شدند. برای جلوگیری از هجوم عشایر و ده نشینان به شهر، منطقی به نظر می رسد که دولت با توجه به موقعیت طبیعی هر منطقه کارخانه های کوچک و یا متوسط تاسیس کند تا از این راه هم قسمتی از کالاهای مورد نیاز مملکت تامین گردد و هم از هجوم جمعیت به شهرها و به وجود آوردن مشکلاتی که هم اکنون با آنها روبرو هستیم جلوگیری به عمل آید.

۱۲) بهداشت و درمان: کوچ نشینان از نظر بهداشت و دسترسی به بیمارستان در شرایط بسیار بدی قرار دارند. متأسفانه مراکز درمانی اغلب در شهرها و مناطقی است که کوچ نشینان کمتر به آنها دسترسی دارند. لذا باید تمام عشایر بیمه و بیمارستان برای آنها تاسیس شود.

۱۳) آموزش و پرورش: بدون تردید عشایر از نظر دسترسی به مرکز سوادآموزی از محروم ترین قشر جامعه به شمار می روند. بنابراین پیشنهاد می شود که:
الف: آموزش ابتدایی بر اساس الگوی فعلی آموزش عشایری توسعه یابد.
ب: دبیرستان عشایری (به طور شبانه روزی) در مراکز استانهایی که تعداد عشایر قابل ملاحظه است تاسیس گردد.

ج: ایجاد دانشگاه و آموزشگاههای عالی در مناطق عشایر نشین.

د: محتویات دروس مدارس ابتدایی، دبیرستانی و دانشگاهی باید طوری تنظیم گردد که اولاً جوانان ضمن آموختن علوم جدید، با فرهنگ سنتی و گذشته قومی خود آشنایی پیدا کنند. ثانیاً محتویات درسی باید طوری باشد که جوانان را برای امور تولیدی (دامداری، کشاورزی و صنعتی) آماده گرداند تا اینکه پس از فارغ التحصیل شدن به صورت یک پشت میز نشین و مصرف کننده در نیایند.

۱۴) تاسیس مراکز مطالعاتی: همانطوری که در ابتدای این فصل ذکر شد متأسفانه پس از گذشت نیم قرن هنوز هیچ گونه آمار درست و دقیق دربارهی کوچ نشینان در دست نداریم. لذا باید مراکزی در این زمینه تاسیس و بنیان نهاده شود.

طرح تئوری راهبردی ۶

پلیس عشایر در ایران

مقدمه

زندگی کوچ نشینی به اشکال مختلف در نواحی ایران دیده می شود، زیرا موقعیت مکانی ایران و شرایط جغرافیایی طبیعی آن نظیر ناهمواریها و تنوع اقلیمی باعث شده که عشایر ایران به صورت دیواری اطراف ایران را احاطه نمایند، لذا با توجه به این موقعیت خاصی ژئوپولیتیکی و جغرافیای سیاسی که عشایر در ایران دارند، می توانند در جهت امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران نقش موثری ایفا نمایند.

بدون تردید، تاریخ هر کدام از ایلات و قبایل عشایری ایران را ورق بزنیم، حکایات بسیاری از فداکاریهای آنها را در راه وطن مشاهده می کنیم و این بدان معناست که عشایری بودن نه تنها یک شیوه زیست است، بلکه زندگی سیار هیچگاه آنان را از علایق ملی و تمرکز حواس و ثبات عزم نسبت به مام وطن غافل نساخته است.

امنیت از مهمترین ویژگی یک جامعه است. نگاه علمی به تامین امنیت بسیار مهم است. در ایران به دلیل پراکندگی عشایر در تمام قلمرو مرزی غرب، شمال و شمال غرب، شمال شرق، جنوب و جنوب شرقی و برخی نواحی مرکزی ایران در پیرامون کویر و بیابانها می توان از شرایط سوق الجیشی و استراتژیک آنها برای تامین امنیت مرزی استفاده حیاتی نمود و با توجه به پتانسیل بالقوه که این اقشار زحمت کش و غیور جامعه دارد، می توان با برنامه ریزی و مدیریت مناسب نقش حفاظت از مرزهای پهناور ایران را به این مردم سلحشور سپرد.

ما در این پژوهش مقاله سعی بر آن داریم که با طرح راهبرد پلیس عشایر و عملیاتی کردن این طرح و واگذاری پلیس امنیتی مرزهای ایران اسلامی، به این قشر فعال جامعه گامی موثری در راهبرد مهم تامین امنیت سیاسی، اجتماعی و وحدت گرای در ایران اسلامی در جهت حفاظت مرزهای ایران بر داشته و از هر گونه تحركات ضد امنیتی جلوگیری به عمل آورد. این تئوری با هفت پارامتر به دفاع از قابلیت اجرا و اهمیت این موضوع می پردازد. روش تحقیق به صورت توصیفی و تحلیلی و باشیوه استنباطی و استدلالی داده های جمع آوری شده از روش کتابخانه ایی انجام پذیرفته است.

۱. طرح مساله

تاریخ عشایر ایران با تاریخ پرفراز و نشیب ایران آغاز شده است و سرگذشت آنان با عمق زندگی و فرهنگ پربار مردم این ملک عجین گشته است. فرهنگ عشایر ریشه ی عمیقی در نگرش زلال دین اسلامی دارد، بطوریکه ارادت و علاقه قلبی و التزام عملی عموم آنها به اسلام سبب تعالی

روح مقاومت در مقابل سختی‌ها بوده است. با توجه به اهمیت سیاسی اقتصادی جامعه عشایری اداره امور و سیاست‌گذاری مربوط به آن همیشه مد نظر دولتها بوده است.

هرچند تنوع قومی و فرهنگی برای کشوری مانند ایران می‌تواند فرصت‌های مناسبی برای توسعه کشور فراهم کند، درعین حال بی توجه و عدم نگاه علمی به این مبحث می‌تواند یکی از بسترهای مهم ناامنی و تهدیدات امنیتی بشمار رود؛ به ویژه اینکه جغرافیای سیاسی قومیت‌های ایرانی مانند مرزنشینی اکثر اقلیت‌های نژادی، مذهبی و شکاف‌های فرهنگی میان آنها می‌تواند سبب طمع‌ورزی و تحریک کشورهای استعمارگر و حضور فتنه‌انگیز بیگانگان در آشوب‌های قومی و اختلافات مذهبی و... شود.

امنیت از مهمترین ویژگی یک جامعه پیشرفته است. نگاه علمی به تامین امنیت بسیار مهم است و با توجه به اینکه در بعضی از مواقع نواحی مرزی ایران، چه در نواحی غربی که از لحاظ امنیت سیاسی و چه مرزهای شرقی که امنیت اجتماعی دچار چالش امنیتی می‌شوند و نظر به اینکه در کشور ایران به دلایل موقعیت مکانی ایران و شرایط جغرافیایی طبیعی آن نظیر ناهمواریها و تنوع اقلیمی زندگی کوچ نشینی به اشکال مختلف در تمام نواحی مرزی ایران ایران پراکنده شده است و با توجه به اینکه قلمرو جغرافیایی اصلی کوچ‌نشینی در ایران سراسر غرب، شمال و شمال‌غرب، شمال شرق، جنوب و جنوب شرقی و برخی نواحی مرکزی ایران در پیرامون کویر و بیابانها را پوشش می‌دهد. لذا بررسی عشایر از لحاظ تامین امنیت مرزی و داخلی بسیار مهم و حیاتی می‌باشد و بنابراین با طرح پلیس عشایر بصورت رسمی نظامی تحت پرچم جمهوری اسلامی ایران و عملیاتی کردن این طرح می‌تواند یکی از راهبرد های مهم و بارز تامین امنیت سیاسی، اجتماعی و وحدت‌گرایی در ایران اسلامی باشد (عصاریان‌نژاد، ۱۳۸۳).

تحولات تاریخی و سیاسی جغرافیای سیاسی ایران همواره با توجه به کارکرد چند وجهی اقوام در سیر معادلات قدرت تحلیل و ارزیابی می‌گردد، به طوری که تصویر موزاییکی اقوام در این جغرافیای سیاسی طی تاریخ چرخه‌ای از فرصت-تهدید را در مقابل منافع ملی ایران نمایش می‌دهد (کیاوند، ۱۳۶۸).

حال باتوجه به آنچه مطرح شد و درکنار پرسش‌های جانبی همچون چگونگی الگوی ترکیبی ملت در ایران و نیز جایگاه اقوام در ساختار اجتماعی - فضایی این ملت اصلی‌ترین پرسشی که این پژوهش در پی پاسخ به آن است عبارت است از اینکه با استفاده از کدام راهکارها می‌توان تهدیدات ناشی از تنوع قومیت‌ها را در ایران به فرصت تبدیل نمود؟

۲. مبانی نظری

با توجه به اهمیت امنیت و ارتباط آن شرایط جغرافیای محیطی نیاز به یک تعریف جدید از مباحث امنیتی در حوزه جغرافیا احساس می‌شد. لذا در اواخر دهه شصت جکسون کار اساسی جغرافیای سیاسی را بررسی پدیده‌های سیاسی در جایگاه منطقه‌ای آنها تعریف کرد، در حالی که آکادمی ملی علوم در کمیته ویژه جغرافیا مصالحه‌ای میان دیدگاه‌ها ایجاد کرده و کار اساسی جغرافیای سیاسی را بررسی کنش متقابل منطقه جغرافیایی و فرآیند سیاسی دانست. دو تن از جغرافیدانان به نامهای کوهن و رزنتال با استفاده از متدولوژی جدید الگویی طرح کردند که نقش سیاسی انسان در جامعه و ارتباط آن با سرزمین و نتایج حاصل از این ارتباط را در تشکیل نظام سیاسی نشان می‌دهد. در این الگو نقش سیاسی انسان بصورت ایدئولوژی سیاسی، ساختار سیاسی و تصمیم‌های اجرایی بروز می‌کند.

در میان متقدمان ارسطو بویژه با شکل دهی یک دولت ایده‌آل ریشه‌ای عمیق برای برخی مفاهیم جغرافیای سیاسی بوجود آورد. وی معتقد بود که در یک دولت ایده‌آل و نمونه نسبت بین جمعیت و وسعت قلمرو و کیفیت آنها مهم است و برای پایتخت شدن یک شهر، شرایطی را لازم می‌دانست و درباره ترکیب ارتش و نیروی دریایی،

چگونگی مرزها و سایر عوامل بحث کرده است و در تمام این بحث‌ها به ماهیت محیط فیزیکی بویژه آب و هوا به عنوان یک عامل تعیین کننده اشاره دارد.

دوره جدید تحول در جغرافیای سیاسی با فردریک راتزل آلمانی آغاز می‌شود. راتزل به دلیل ارائه مفاهیم و متدولوژی جدید در جغرافیای سیاسی پدر این دانش شناخته شده است. کتاب جغرافیای سیاسی راتزل نخستین کتابی است که تحت این عنوان به رشته تحریر درآمد و هر چند که حاوی بسیاری از کارهای گذشتگان است. راتزل از جهتی دیگر بنیانگذار ژئوپولتیک نیز محسوب می‌شود گرچه خود این اصطلاح را به کار نبرده است. وی در زمره جغرافیدانانی است که به داروینسیم اجتماعی اعتقاد داشته‌اند و او در کتاب خود به دو عامل وسعت و موقعیت جغرافیایی اشاره کرده است (کوکلائی، ۱۳۳۱).

همزمان با رشد ژئوپولتیک دوره تمرکز روی مطالعه واحدهای سیاسی بویژه دولت آغاز می‌شود و کم و بیش تا امروز ادامه دارد. غالب جغرافیدانان برجسته قرن ۲۰ با ارائه نظریات خود درباره چگونگی پیدایش و بقای دولتها در پیشبرد این مطالعات نقش بسزایی داشته‌اند.

۳. سوالات و فرضیه

سوال: منظور از پلیس عشایر چیست؟

سوال: آیا جامعه عشایر پتانسیل لازم برای ایفای نقش امنیتی در قالب پلیس را دارد؟
فرضیه: به نظر می رسد که جامعه عشایر ایران با توجه به موقعیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی مکانی که دارند، می تواند در زمینه امنیت مرزها در قالب پلیس عشایر نقش مهم ایفا کند.

۴. روش تحقیق

روش تحقیق بر اساس موضوع تحقیق باید انتخاب شود، از آنجایی که این کار تحقیقی به دنبال بررسی و تحلیل استدلالی مباحث تئوریک می باشد، لذا از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی که بصورت بررسی میدانی و استنتاج از منابع و اطلاعات انجام پذیرفته است. گردآوری اطلاعات از روش مطالعات کتابخانه ای، پژوهش اسنادی، و مرجعی و مصاحبه انجام گرفته است.

۵. پیشینه تحقیق

علی رغم نقش و اهمیت کمی و کیفی ایلات و عشایر در تاریخ، سیاست، اقتصاد و فرهنگ جامعه‌ی ایران، متأسفانه باید اذعان کرد که این «جامعه‌ی سوم» بس ناشناخته مانده است و پژوهش‌های مردم شناسی و مردم نگاری در این عرصه بسیار اندک است که از این میان نیز سهم عمده از آن پژوهشگران «بی غرض» یا «با غرض» خارجی است.

بررسی و شناخت ایلات و عشایر و تبیین پدیده‌ی «کوچ نشینی شبانی» در ایران در دوران معاصر توسط پژوهشگران خارجی آغاز شد و نخستین تحلیلهای مردم شناسی توسط آنان صورت گرفت.

تحلیلهای و مونوگرافیهای مردم شناسان خارجی را می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: گروه نخست، پژوهشگرانی هستند که بر مبنای بینش مارکسیستی به تبیین پدیده‌ی ایلات و عشایر در جامعه ایران پرداخته اند.

گروه دوم، پژوهشگران غربی (آمریکایی) می باشند که به ویژه در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۳ با اشتیاقی حیرت انگیز به تک نگاری و تحلیلهای تطبیقی جماعات عشایری ایران دست یازیدند.

پژوهشگران مارکسیست بر مبنای الگوی ماتریالیسم تاریخی که گذار جامعه بشری را از پنج فورماسیون کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم عام و مطلق می انگارد وارد این پهنه شدند، ولی وجود قالب نظری واحد سبب وحدت برداشتهای آنان نشد و در میان

این گروه از محققین اختلاف نظر فراوان است. از نوشته‌های هرودوت، افلاطون، ارسطو و هگل چنین بر می آید که این نویسندگان مشاهدات جغرافیایی - سیاسی خود را بدون آگاهی از وجود چنین شاخه مستقلی تحت عنوان جغرافیای انسانی به رشته تحریر در آورده‌اند.

در سال ۱۱۲۸ هجری که یک سرشماری از ایلات ایران به عمل آمده که میرزا محمد حسین مستوفی رساله تفصیلی آن را درباره ارتش شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵ قمری) صفوی نگاشته است، در این رساله سپاه ایلیاتی ایران که در سال مذکور حقوق نمی گرفتند و در مواقع جنگ احضار می شدند ۱۱۰۰۰۰ نفر بودند که ۵۷۰۰۰ نفر آن سواره و ۵۳۰۰۰ نفر بقیه پیاده و در مجموع به «ایل جاری» معروف بودند. در زمان فتحعلیشاه قاجار هم ۳۶۰۰۰ سوار و پیاده‌ی عشایری در سپاه مملکتی خدمت می کردند که حدود ۶۰ درصد آن پیاده و بقیه سوار بودند و حدود یک سوم پیاده ها را عشایر بختیاری و ایلات تابعه تشکیل می دادند. وجود روحیه

عصبیت در میان عشایر ایران موجب می شد که آنها در مواقع لزوم و در شرایطی که حکومت ها رو به ضعف می نهادند، قدرت سیاسی - نظامی را در دست گیرند از این رو بسیاری از سلسله های شاهنشاهی ایران از عشایر کوچنده بوده اند. (نقیب‌زاده ۱۳۷۹)

مطالعه در تاریخ شکل گیری زندگی کوچ نشینی در سه مرحله زیر انجام گرفت:

الف: مرحله‌ی اول (۱۹۰۰-۱۹۴۰)

در این مرحله تعدادی کتاب که نتیجه‌ی مشاهدات مستقیم مردم شناسان از زندگی کوچ نشینان بود نگاشته شد که مهمترین آنها به قرار زیر است: (مولائی هشتجین، ۱۳۶۷)

کنت: حقوق و عدالت در بین اعراب بادیه نشین

موصیل: آداب و رسوم اعراب رواله بادیه نشین

بوشمن: رقابت بین دو قبیله کوه نشین موری

ب: مرحله‌ی دوم (۱۹۴۰-۱۹۵۰)

در این مرحله بررسی های مردم شناسی درباره‌ی کوچ نشینی نه تنها به نسبت افزایش یافت بلکه به کار گرفتن روش های تازه پژوهشی موجب گردید اطلاعات جمع آوری شده از نظر کیفیت در سطح بالائی قرار گیرد. مهمترین نوشته های این دوره عبارتند از:

فوتس و ایوانس پریچارد: نظام های سیاسی آفریقائیان

دیکسن: عرب بادیه نشین

لیتمور: مرزهای چین در درون آسیا

ج:مرحله‌ی سوم (۱۹۵۰ تاکنون)

در این مرحله زندگی کوچ نشینی به نحو چشم گیری مورد توجه مردم شناسان قرار گرفته و پژوهش‌های پرارزشی در این زمینه انجام گرفته است. این پژوهش‌ها باعث آگاهی بیشتر و همچنین ارائه تئوری‌های مختلفی درباره‌ی زندگی کوچ نشینی گردیده است. دایسن هودسن به پژوهش‌های مردم شناسان در این مرحله اشاره کرده و می نویسد: (Rudi Paul Lindner, ۱۹۸۸).

در کار پژوهشی که ریچارد تاپر انجام داد به بررسی قبایل را درخاورمیانه و آسیای پرداخت و نتیجه گرفت که ایلات جدیدتر ایران نظیر قزلباش (بنیان‌گذار سلسله‌ی صفوی) شاهسون و قشقایی ترکیب پیچیده‌ای از وابستگی‌های سیاسی و فرهنگی بودند و موفقیت و بقای خود را بیشتر مدیون این ترکیب ناروشن و انعطاف پذیر و نیز دلاوری نظامی رهبران خود بودند. تاپر در بررسی دیگری درباره‌ی قبایل در ایران و افغانستان، اشاره می کند که گروه‌های قبیله‌ای در یک منطقه قادرند در طول زمان با یکدیگر همبستگی پیدا کنند.

۶. اهداف تحقیق

دردهه اخیر در ایران بدلیل دخالت نا به جا بیگانگان و افزایش فشارهای سیاسی و ایجاد تفرقه بین اقوام و اقشار ایرانی در جهت تضعیف هویت ملی و امنیت داخلی و خارجی در جهت ناامن نشان دادن مرزهای ایران به دلیل قرار گرفتن اقوام متفاوت سعی در برهم زدن انسجام ملی درند لذا ما در این مقاله سعی در ارائه یک تئوری در جهت وحدت قومی در بخش جامع عشایری ایران اسلامی داریم تا با عملی شدن این تئوری نقشه تمام دشمنان این مرز بوم در جهت تفرق اقوام نقش برآب شود.

۷. بررسی و ارزیابی مباحث

۱-۷ مفاهیم

۱-۱-۷ پلیس عشایر

منظور از طرح راهبرد پلیس عشایر این است که با توجه به این که جامعه عشایر ایران از لحاظ نحوی استقرار که اکثریت آنها در نواحی مرزی قرار دارند، شرایطی ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی خاصی بهرمنند هستند. در نتیجه با توجه به این پتانسیل موجود می توان با تاسیس و ایجاد پلیس

عشایر به صورت رسمی، امنیت مرزهای ایران را در کنار پلیس مرزبانی به این قشر خودکفا و دلاور واگذار کرد و به این طریق دیوار امنیتی در تمام نواحی مرزی ایران فراهم نمود.

۷-۱-۲ امنیت

واژه امنیت دارای دو معنای ایجابی (یعنی وجود احساس رضایت و اطمینان خاطر نزد دولتمردان و شهروندان) و سلبی (یعنی نبود ترس، اجبار و تهدید) است. رابرت ماندل در تعریف واژه امنیت ملی می‌گوید: امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسئولیت‌های حکومت‌های ملی است تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج نسبت به بقای رژیم‌ها، نظام شهروندی و شیوه‌ی زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورند (کوکلای، ۱۳۳۱).

۷-۲ پراکندگی جغرافیایی و ژئوپلیتیک عشایر ایران عبارتند از:

الف: حوزه غرب و جنوب کشور (حوزه‌ی زاگرس)

سلسله جبال عظیم و پهناور زاگرس که ادامه‌ی آن در خارج از سرزمین ایران در شمال به کوه‌های آرارات ارمنستان و در غرب به کوه‌های توروس ترکیه می‌رسد، در حرکت خود به جنوب ایران منطقه‌ای کوهستانی

به طول ۱۶۰۰ کیلومتر و به عرض ۱۶۰ تا ۳۶۰ کیلومتر پدید می‌آورد. این سلسله جبال در مسیر جنوبی خود تا استان فارس تداوم یافته و در آنجا به موازات خلیج فارس به شرق کشیده می‌شود و به کوه‌های پاکستان می‌پیوندد.

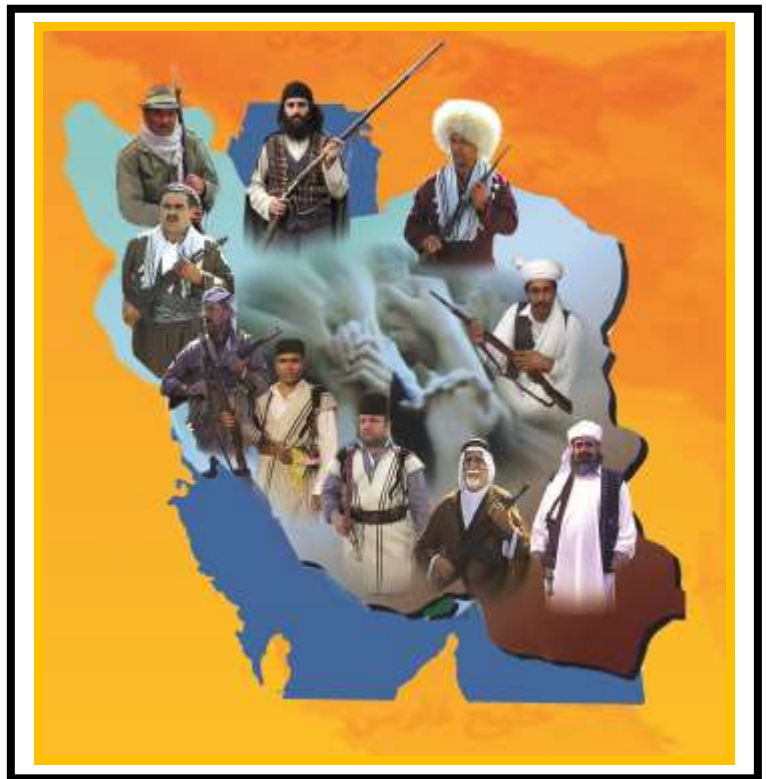
منطقه گسترده‌ی فوق شامل استانهای کردستان، باختران، لرستان، ایلام، بخشی از اصفهان، چهار محال بختیاری، کهگیلویه و بویر احمد، فارس می‌باشد.

مهمترین عشایر این محدوده عبارتند از: (۱) عشایر کرد: (۲) عشایر لر و لک (۳) عشایر ترک و خمسه فارس

ب: حوزه شرق و جنوب شرقی (مشیری، ۱۳۷۲)

این حوزه کوچ نشینی، بخشی از جنوب خراسان، مناطق سیستان و بلوچستان، کرمان و هرمزگان را در بر می‌گیرد و دارای شرایط توپولوژیک و اقلیمی خاصی است. در شمال این حوزه کویر

وسیع لوت با مختصات ویژه خود قرار دارد. پیشرفت کویر را رشته‌کوه‌های متعددی محدود می‌کند: امتداد جبال شرقی کشور از خراسان به جنوب کشیده می‌شود و در حاشیه مرز شرقی بلوچستان تا منتهی‌الیه جنوبی تداوم می‌یابد و بلندترین قله آن، تفتان ۳۹۷۲ متر ارتفاع دارد. مهمترین طوایف عشایر این محدوده عبارتند از: طوایف مهنی و ایل افشار و ایل جبار، بارزی، براهوئی، سر گلزائی، سرابندی، شهرکی، میر، جهان تیغ، کلانتری، ناروئی، سنجرانی، گرگیج، سارانی، سالاری، بار کزائی، گمشادزائی و بزرگزاده و صالحزائی و سیاهانی. سردار زائی، بلیده ای، رئیس، میر و کنارکی (همان منبع).



ج) حوزه‌ی شمال غربی

این حوزه کوچ نشینی شامل سرزمین آذربایجان (شرقی و غربی) و بخش غربی استان گیلان است. این منطقه پوشیده از رشته کوه هائی است که از جبال آراتات ارمنستان (شوروی) آغاز شده و به صورت موازی به درون منطقه گسترش می یابد. کوه های شمالی (گیامکی داغ با ۳۳۴۷ متر و کسبه با ۲۹۵۲ متر ارتفاع) کوه های شرقی (طالش و حصار بلاغی و آق داغ و ماسوله داغ) و کوه های مرکزی (سبلان و سهند و بزقوش) است. بلندترین قله سهند (حرم داغ) ۳۷۰۷ متر و بلندترین قله سبلان ۴۸۱۱ متر ارتفاع دارد. کوه های فوق جزء سلسله جبال البرز به شمار می روند. مهمترین این منطقه عبارتند از: ایل ایل سون (شاهسون سابق)، طوایف زاگرس نشین کرد، چون شکاک (بین سلماس و ارومیه) زرزا (پیرامون اشنویه) مامش (از طوایف مگری، میان مهاباد و نقده) قره پاپاق (حوالی نقده و پیران شهر) به سر می برند (همان منبع).

د) حوزه‌ی شمال شرقی

این حوزه سرزمین پهناور خراسان را در بر می گیرد که به دلیل وسعت زیاد و وجود نواحی پست و مرتفع دارای آب و هوای مختلف و نواحی گوناگون اقلیمی است. ایلات و طوایف خراسان نیز از تنوع قومی و نژادی برخوردارند. بخشی مانند ایلات زعفرانلو و شادلو و قراچورلو، ایلات تیموری، هزاره و طوایف بلوچ و سیستان زندگی می کنند (همان منبع).

و) حوزه‌ی مرکزی

این حوزه کوچ نشینی شامل استان های زنجان، همدان، سمنان، مرکزی، تهران و بخشی از استان مازندران می باشد. ویژگی عمده‌ی این حوزه نزدیکی و همجواری شان با پایتخت می باشد که خصوصیات اجتماعی، اقتصادی و روانشناختی متمایزی را سبب شده است. بخش مهمی از کوچ نشینان این حوزه عشایری هستند که به ویژه در دوران قاجاریه، به دلایل سیاسی به حول و حوش و نزدیکی پایتخت انتقال یافته اند. مهمترین طوایف این بخش عبارتند از: طوایف لر چگینی، غیاثوند، طایفه ترک شاهسون بغدادی، بقایائی از طایفه‌ی کله، کل کوهی و میش طوایف ترکاشوند، یارم طاقلو، جمیر و شاهسون سکونت دارند (همان منبع).

۳-۷ جایگاه اقوام در ساختار اجتماعی - فضایی ملت ایران

انسجام ملی - سیاسی مشعر به چگونگی صورت‌بندی نیروها و گروه‌های اجتماعی سیاسی از جمله گروه‌های قومی اطلاق می‌شود. این متغیر از نظر امنیت ملی مسئله‌ای حایز اهمیت تلقی می‌شود، لذا هر چه یک دولت و ملت منسجم‌تر و یکپارچه‌تر باشد وضعیت امنیتی آن ثبات بیشتری دارد. دولت و ملت نامنسجم زمینه بالقوه مناسبی برای بروز رفتارها و ورخدا‌های ضدامنیتی است. با توجه به رویکرد نرم‌افزاری به امنیت ملی که بر انسجام و یکپارچگی اجتماعی و کیفیت فرآیند ملت‌سازی تکیه دارد می‌توان گفت در جوامع ضعیف و اجتماعات پاره پاره که میزان انسجام گروه‌های اجتماعی از جمله گروه‌های قومی در آنها ناچیز بوده و احتمال واگرایی و گریز از مرکز گروه‌های فرو ملی قابل ملاحظه است. قومیت در ارزیابی امنیت ملی متغیری مهم محسوب می‌شود. در این جوامع عوامل ذیل در تشدید تمایلات قومی - قومیت به عنوان متغیر امنیت ملی مؤثر است: (کوکلای، ۱۳۳۱).

در این جوامع عوامل ذیل در تشدید تمایلات قومی - قومیت به عنوان متغیر امنیت ملی مؤثر است:

۱. درجه پایین انسجام و یکپارچگی اجتماعی (دولت ضعیف)
۲. ساختار غیر مشارکتی و اقتدارگرای قدرت سیاسی که پتانسیل آسیب‌پذیری نظام سیاسی را افزایش می‌دهد.
۳. استعداد بسیج‌گری و بسیج‌شده‌گی گروه‌های قومی
۴. رابطه مرکز - پیرامون بین دولت و گروه‌های قومی

۴-۷ تنوع قومی و تهدیدات امنیتی

موضوع تنوع در متن ژئوپلیتیک ایران در عین حال که فرصت‌های توسعه کشور را فراهم می‌سازد، می‌تواند منبعی برای تهدید امنیت ملی کشور باشد. در این بخش منابع تهدید از سوی اقوام علیه امنیت ملی کشور در دو حوزه بررسی شده است:

الف) مرز نشینی

جایگاه جغرافیایی اقوام معادله‌ی امنیت ملی را پیچیده‌تر کرده است. اقوام گوناگون و اقلیت‌های مذهبی در مهم‌ترین حوزه‌های راهبردی کشور و جداره‌های مرزی اسکان شده‌اند که عقبه‌ی آنها در ورای مرزها و خارج از حوزه نفوذ و اثرگذاری حاکمیت ملی قرار دارد. از این منظر به

لحاظ ارتباط و پیوند این حوزه‌ها با خارج از مرزها، هرگونه بحران بیرونی به‌سادگی به داخل مرزها گسترش می‌یابد و امکان نظارت حاکمیت ملی بر حوزه‌ها به‌شدت کاهش پیدا می‌کند. از طرفی تحولات مربوط به به جهانی شدن (Globalism) با طرح موضوعات فشرده‌گی زمان و مکان، مرزهای جغرافیای را در نوردیده است.

در وضع جدید بخشی از اقوام کرد، ترک، بلوچ و عرب در ایران و بخشی از آنها در مناطق همجوار دیگر کشورها اسکان یافته‌اند. وجود این اقوام در همسایگی ایران، هرچند می‌تواند سبب نفوذ فرهنگی ایران شود. در چرخه‌ای معیوب می‌تواند به مداخله بیگانگان در حوزه داخلی ایران منجر شود. معمولاً افکار و رفتار ناسیونالیستی و تجزیه‌طلبی از همین مناطق وارد می‌شود. برای نمونه می‌توان به محل استقرار گروه‌های تجزیه‌طلب، مثل حزب منحل دموکرات در مناطق کردنشین شمال عراق، جنبش ملی بلوچستان ایران معروف به جمبا در بلوچستان پاکستان، جنبش خلق عرب در عراق و پان‌ترکیست‌ها در جمهوری آذربایجان و ترکیه اشاره کرد. از سوی دیگر وجود گسل‌های فعال منازعه‌ی قومی و مذهبی در جداره‌های همسایگان ایران، نظیر هندوستان، گرجستان، روسیه، لبنان، فلسطین اشغالی و دیگر نقاط خاورمیانه، امکان بروز تهدیدات قومی را فعال می‌سازد (عصاریان‌نژاد، ۱۳۸۳).

ب) مداخله‌ی بیگانگان

مسئله‌ی تنوع و تکثر قومی و مذهبی کشور زمانی که با اهداف استعماری بیگانگان همراه می‌شود به منبعی برای تهدید امنیت ملی کشور تبدیل می‌گردد. ورود عوامل بیگانه به ساخت سیاسی کشور با ابزار ناهمگونی اقوام و اقلیت‌های قومی و مذهبی به سادگی انجام می‌شود. در تاریخ معاصر ایران، نمونه‌هایی از ردپای حضور فتنه‌انگیزانه‌ی بیگانگان را در آشوب‌های قومی نظیر بحران آذربایجان، کردستان، غائله‌ی شیخ خزعل و... به خوبی می‌توان مشاهده نمود.

۷-۵ کارکرد نظامی ایلات و عشایر در ایران

عشایر ایران در تحولات نظامی ایران نقشی مؤثر و تعیین‌کننده داشته این نقش تا دوره پهلوی که با اعمال سیاست‌های محدودکننده و با تشکیل ارتش نوین بسیار تغییر یافت. سیاست‌ها و رفتارهای خشن پهلوی توان و ظرفیت‌های عشایر را نابود کرد و آمادگی‌ها و نقش نظامی آنها را هم به شدت کاهش داد. همچنین تحولاتی که در طی نیم قرن اخیر در بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی ایران پدید آمد به تضعیف نقش عشایر انجامید. اما با این همه هنوز خصلت‌ها و

روحیات جنگجویی و سلحشوری مردان عشایر در اختیار داشتن موقعیت‌های جغرافیایی سوق الجیشی و استقرار بخشی از آنها در مناطق مرزی موجب شد که در معادلات قدرت و در فرآیند بحران‌ها و تحولات سیاسی - نظامی به حساب آیند، چنانچه در جریان فعل و انفعالات نظامی پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ هـ. ش هم مخالفان انقلاب و هم حامیان و رهبران نظام جدیدالتأسیس پیرامون عشایر سرمایه‌گذاری‌های مادی و معنوی کردند که طیف دوم موفق‌تر بودند و در ابتدای جنگ تحمیلی هشت ساله نیروهای عشایری ایران نقش قابل ملاحظه‌ای در متوقف کردن ارتش عراق داشتند و در خط مقدم نبرد، عشایر خوزستان، ایلام، کردستان جای داشتند و عشایر مناطق دیگر به ویژه کهگیلویه و بویر احمد و سایر مناطق هم در تأمین نیروی انسانی جبهه‌ها و هم در تأمین تدارکات آن نقش فعالی داشتند که در آن برهه هنوز سازمان‌های نظامی رسمی، آمادگی ایفای نقش تمام عیار خود را نداشتند بسیار مغتنم و مؤثر بود (فوران‌جان، ۱۳۷۷). توجه به دو نقش تاریخی عشایر ایران در مسائل نظامی، جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران در استفاده از توان‌های نهفته نظامی نقش عشایر خوزستان، ایلام، کردستان و لرستان در جنگ و دفع تهاجم ارتش عراق به قلمرو ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. اما مهمترین کارکرد عشایر ایران عبارتند از:

۱) نقش بازدارندگی نظامی عشایر

در تاریخ معاصر ایران مهمترین فراز از مبارزات عشایر در مقابلهٔ تعرضات خارجی، جنگ‌هایی بود که عشایر بوشهر مقابل قوای اشغالگر انگلیسی در تنگستان و دشتستان داشتند. به هر حال تاریخ نظامی ایلات و عشایر ایران این اصل مسلم را ثابت می‌کند که برای دفاع از آب و خاک و ساکنان آن در این اجتماعات نیروی انسانی مصمم، با اراده، شجاع، خستگی‌ناپذیر و دارای آلودگیهای رزمی و فیزیکی مناسب و توان اقتصادی خوبی وجود دارد که می‌توان با اتخاذ تدابیر خوب برای مقابله با تهدیدات نظامی خارجی و داخلی از آن سود جست و البته تضاد و تعارض این نیروها با حاکمیت‌های فاقد مشروعیت‌های مذهبی و ملی نیز حاکی از وجود تعصبات مذهبی آنان است که برای اثبات این مدعی قرائن و شواهد عدیده‌ای وجود دارد.

۲) قابلیت‌ها و آمادگی‌های نظامی عشایر

کیفیت زندگی و بسترهای طبیعی و جغرافیایی زندگی عشایر آنان را با خصلت‌هایی عجین و با شرایطی منطبق ساخت که قابلیت‌ها، تربیت‌ها و آمادگی‌های نظامی‌شان را در سطوح بالا نگه داشت و آنان را در عرصه‌های نظامی نقش‌آفرین قرار داد. به ویژه کوه‌نشینان با توجه به استقرار

آنان در مناطق کوهستانی و قله بلند، برخورداری از اطلاعات محلی و منطقه‌ای و شناخت گذرگاه‌های حساس، صعوبت ارتباطات و نقل و انتقالات لجستیکی (اعزام افراد، مهمات جنگی و تأمین غذای آنان) و وجود برف‌های دائم و بادهای تند و سهمگین و دیگر شداید برای آنان قابل تحمل اما برای مهاجمان طاقت‌فرسا و شکننده بود.

همچنین مبارزه دائمی با مخاطرات طبیعی و حیوانی (وحوش) و انسانی (مهاجمان) آنان را جنگجو و ستیزه‌گر بار آورده است؛ لذا فرد عشایری در عرصه‌های قدیم جنگی تنها نیاز به حضور در جبهه داشت و به تعبیر دیگر، پوشیدن لباس نظامی و شنیدن طبل جنگ او را به مبارزه تشویق می‌کرد. انضباط پذیری ایلاتی و اصغای بی‌گفتگوی اوامر فرماندهان خودی و حفظ نظام سلسله مراتبی ایلی (کدخدا، کلاتر، خان) که به صورتی در همه ادوار حیات عشایری وجود داشته و موجب وحدت و یکپارگی آنان بوده که جلوه‌های دیگر استعداد و قابلیت‌های نظامی آنان است.

۷-۶ جنگ تحمیلی ۸ ساله (۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ هـ ش) و نقش عشایر ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ هـ ش) در ایران، عشایر و ایلات ایران نیز در معادلات سیاسی هم مورد توجه و محاسبه مخالفان انقلاب و هم مطمع نظر رهبران و مسئولین انقلاب بود. در جریان حوادث مربوط به انقلاب قابلیت‌ها و توانمندی‌های ایلات و عشایر نیز به منصفه ظهور درآمد و با توجه به اینکه این جمعیت‌ها هم از نیروی انسانی قابل توجه و آماده ایفای نقش در فعل و انفعالات سیاسی - نظامی برخوردار بودند و هم موقعیت‌های حساس و مهم جغرافیایی مسکن و مأوای آنان بود، بنابراین اهمیت آنها در فرآیند تحولات پس از انقلاب کمتر از جوامع شهری نبود.

در اوان کار که سلسله فعالیت‌های براندازی نظام جدید توسط طیف مخالفان و دشمنان داخلی و خارجی انقلاب تحقق یافت ایلات و عشایر و قومیت‌ها مورد توجه قرار گرفت. بروز شورش‌ها و حرکت‌های سیاسی - نظامی برخی عشایر به ویژه در فارس بخشی از تلاش‌هایی بود که در این راستا انجام گرفت. حرکت‌های ضد انقلابی در خوزستان و کردستان به کمک بازماندگان رژیم گذشته و دولت بعث عراق و در ترکمن صحرا و سیستان و بلوچستان برخی ایلات و عشایر نیز به نحوی تحت الشعاع و پوشش طراحان توطئه‌ها قرار داشتند.^۱

۱. ایلام در جنگ، اطلس شماره ۳، ص ۴۶. (این عملیات به نام ضربت ذوالفقار در محور میمک و تنگه بینا در منطقه عمومی ایلام شروع شد و با طراحی ارتش و شرکت سپاه اجرا شد (روز شمار جنگ، ج پانزدهم

مقابله با این حرکت‌ها توسط رهبران انقلاب و نظام جدیدالتأسیس جمهوری اسلامی همه جانبه و ذو ابعاد بود، ضمن مقابله نظامی با مخاطرات، نیروهای این طوایف در راستای مقابله با این توطئه‌ها و برای کمک به برنامه‌های سیاسی - نظامی حکومت جدید مورد سرمایه‌گذاری مادی و معنوی قرار گرفت. مروری بر سخنان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نشان از حرکتی مداوم، فرهنگی و ارشادی ایلات و عشایر دارد و بیان‌کننده این مسئله است که رهبری انقلاب نیروی عشایری را هم‌سو و هم‌جهت و خودی به حساب می‌آورد و در وهله اول نیروهای خود عشایر را بهترین نیرو برای خنثی کردن توطئه‌ها تشخیص دادند و بر نقش و اهمیت عشایر این قشر را برای کشور، قشری قابل تقدیر و تحسین قلمداد کردند، آنجا که بیان داشت:

«سلام بر عشایر دلیر ایران، سلام بر سلحشوران غیوری که در طول تاریخ اسلامی ایران پیوسته بر سر مرزها در حاشیه کویر و در دل کوه‌ها و در پهنه دشت‌ها و صحراها و در هر نقطه عشایری دیگر از این کشور عزیز و پهناور، پیوسته سرسخت‌ترین مدافعان اسلام و میهن اسلامی را تشکیل دادند و راه هرگونه توطئه‌ای را بر دشمنان اسلام بسته‌اند».

بالاخره در یک جمله رسا و پرمعنا از ایشان راهبرد نظام در قبال عشایر و تعاملی که بین حکومت و عشایر باید برقرار شود قابل تصویر و تصور شد. آنجا که فرمود: «عشایر ذخایر انقلابند».

عشایر ایران در عصر تحولات شگرف در دانش و فناوری نظامی، هنوز اهمیت و قابلیت‌های نظامی را در ذات خود دارند در به کارگیری اسلحه در جنگ‌های کوهستانی و چریکی مهارت شگرفی دارند و در درگیری‌ها معمولاً طرف مقابل را به دامنه کوه و کوهستان کشانده و سیستمی در خبرگیری و خبررسانی سنتی را ایجاد کرده‌اند که در درون جامعه عشایری و واحدهای سیاسی اجتماعی آن کاربرد فوق‌العاده دارد و جمله معروفی در میان عشایر که کیلویه و بویر احمد وجود دارد که حاکی از فرهنگ دفاع و اهمیت نظامی‌گری آنان دارد و آن اینکه «هر چه دارم قربونت غیر از تفنگم». (لطف الله زادگان، ۱۳۸۰).

۸. دفاعیه علمی و کاربردی از طرح پلیس عشایر

با توجه به تحلیل مطرح شده در مباحث تحلیلی مقاله، طرح پلیس عشایر از چند جنبه قابل دفاع است:

الف: جغرافیای سیاسی ایران

همانطور که در طرح مسله بیان شد کشور ایران از لحاظ شرایط جغرافیایی به گونه ایی است که تمامی نواحی مرزی ایران را عشایر قرار گرفته است و با توجه به این پتانسیل خدادادی که به مثابه یک دیوار محافظتی در اطراف سرزمین ایران پراکنده شده اند می توان با ایجاد پلیس ویژ عشایر از این توانمندی استفاده نمود.

ب: امنیت سیاسی و مرزهای شمال غربی - غرب و جنوب غرب ایران

بعضی از نواحی مرزی: با توجه به این که در بعضی از مرزهای ایران بحث امنیت سیاسی مرز مطرح است و معمولا گرو های تروریستی خارجی در این نواحی تحرکات سیاسی و نظامی برای رسیدن به اهداف شوم خود دارند. بر فرض مثال مرزهای شمالغربی - غرب و جنوب غرب که به نوعی با این پدیده درگیرند. لذا با یک نگاه علمی و تخصصی و تصویب و عملیاتی کردن طرح پلیس عشایر به راحتی می توان این نیروی ارزشمند را به عنوان یکی از ارکانهای نظامی و سیاسی (علاوه بر نقش بالقوه اقتصادی که دارند) مطرح نمود و از این طریق یک دیوار آهنین در این نواحی برقرار کرد.

ج: امنیت اجتماعی و مرزهای جنوب شرقی - شرق

چایگاه کشور جمهوری اسلامی ایران در مبارزه با پدیده قاچاق مواد مخدر در سطح منطقه و جهان برکسی پوشیده نیست. با توجه به این که نواحی شرق و جنوب شرقی ایران اسلامی با کشور های درگیر با کشت این مواد افیونی است و به تناسب باعث پیدایش مشکلاتی برای ما و امنیت اجتماعی جامعه ما بوده و هست. نظر به اینکه در نواحی شرقی کشور از این پتانسیل (عشایر) شرق و جنوب شرق برخوردار هستیم. (در بیان مسئله به ویژگی این عشایر اشاره شده است) لذا در این زمینه نیز پلیس عشایر نقش مثبتی را ایفا خواهد نمود و مسلما ژئوپولتیک منطقه را در دست

خواهد گرفت و دیگر اجازه قاچاق این مواد آسیب زای اجتماعی به داخل مرزهای ایران اسلامی را نخواهد داد.

د: پتانسیل دفاعی و نظامی عشایر

نظر به این که عشایر ایران از گذشته تا امروز از شجاعت و قدرت دفاعی و تهاجمی مناسبی در برابر دشمنان برخوردار بوده اند. چنانچه در زمان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران (که در بیان مسئله نقش عشایر ایران در جنگ تحمیلی آورده شده است) این توانمندی به اثبات رسیده است، پس با توجه این نقش کارآمد و مهم، چرا از این توانمندی با شکل گیری پلیس عشایر استفاده نشود.

و: ژئوپولیتیک مناطق عشایر و تاکتیک نظامی

همانطور که می دانیم و به آن واقف هستیم، آنچه در مبحث تاکتیک دفاع و تهاجم نظامی در مقوله آموزش نیروی نظامی از اهمیت برخوردار است، یکی آموزش نیروی از لحاظ تکنیک نظامی و دیگری آموزش تاکتیک ژئوپولیتیک منطقه می باشد، که خوشبختانه عشایر ایران از این پتانسیل که در تاریخ و فرهنگ و شیو زندگی آنها ریشه دارد برخوردارند لذا این مردمان سلحشور بدون نیاز به طی کردن آموزش نظامی زمان بر و طاقت فرسا از این قدرت برخوردار بوده و به راحتی از عهده این مهم می توان برآیند (چنانچه در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران این توانمندی را به اثبات رساندند)

ه: صرف جویی هزینه های نظامی و امنیتی برای کشور

صرف هزینه زیاد برای آموزش نیروهای نظامی خاص و آموزش آنها از تمامی موارد و این که این آموزش ها و تعلیمات نظامی زمان بر و در بعضی از موارد سخت، دشوار و طاقت فرسا می باشد و نظر به اینکه بعد از آموزش نیروهای نظامی و فرستادن این نیرو به مناطق مرزی و عدم آشنایی این نیرو با جغرافیای منطقه مرزی و ژئوپولیتیک آن بسیار زمان بر و در بعضی موارد ناکارآمد می باشد. لذا پلیس عشایر بدون صرف کردن هزینه آموزش و هزینه های جانبی از این وظیفه مهم به راحتی بر خواهد آمد. دومین صرفه اقتصادی اینکه ما سالانه چقدر هزینه های برخورد با بحث مواد مخدر که از طریق نواحی شرقی منشا می گیرد تاوان پس می دهیم و در داخل کشور چه

هزینه های سنگین آسیب های اجتماعی ناشی از این مواد مخدر را پرداخت نمی کنیم؟ این در حالی است که با مطرح کردن پلیس عشایر در زیر مجموعه نیروی انتظامی مانند پلیس راهور و ... هم امنیت ملی تامین خواهد شد و امنیت اجتماعی بالا خواهد رفت در نتیجه باعث توسعه کشور عزیزمان ایران اسلامی خواهد شد.

ی: ایجاد وحدت گرای قومی و انسجام ملی

کشور پهناور اسلای ایران بدلیل گستردگی در طول و عرض جغرافیایی از وسعت زیادی برخوردار است لذا به تناسب وسعت زیاد تنوع قومی نیز دور از انتظار نیست در بعضی موارد دشمنان با استفاده از این پراکندگی در صد اهداف تفرق بر می آیند، در نتیجه با ایجاد پلیس عشایر یک حلقه وحدت گرایی منظم در بین اقوام و عشایر ایران بوجود خواهد آمد که دیگر دشمنان قسم خورده انقلاب خمینی کبیر(ره) فکر اختلاف و نفوذ به این وحدت محکم را نخواهند داشت.

۹. نتیجه گیری

مهاجرت فصلی کوچ نشینان و تبعات زیانبار آن از جمله تهدیدات جدی برای امنیت ملی محسوب می شود و این امری است که همواره مورد غفلت دولت قرار گرفته است و این وظیفه ماست تا به هر طریقی دولت را ملتفت کنیم که ملتی دارد که از ادغام تعدادی گروه قومی تشکیل شده است و حیات ملی هر یک از آنها تاریخچه ای جداگانه و قابل بسیج دارد. از این رو عدم توجه به امنیت اجتماعی، اقتصادی و... آنان از طرف دولت ممکن است به گسترش عمومی ملت گرایی و اندیشه خودگردانی منجر شود و این برای دولت مرگبار خواهد بود. علاوه بر این کشاندن موضوع به سازمانهای بین المللی و غیر دولتی راه دیگر تبدیل مسأله کوچیها از یک مسأله صرفاً سیاسی به یک مسأله امنیتی است.

هر چند خواسته های جامعه عشایر به دلیل احساس وابستگی تاریخی به یک واقعیت و هویت کلان تر به نام ایران، یا تعلق خاطری که از سابقه مشترک تاریخی و فرهنگی با دیگر اقوام ایرانی و پیوند ریشه دار با سرزمین ایران ناشی می شود، دارند. به طور مثال در قضیه بحران کردستان (۱۳۵۷-۱۳۵۸) پس از پیروزی انقلاب اسلامی نقش و اهمیت این احساس تعلق به ایران و هویت کلان تر ایرانی حتی در میان گروه های سیاسی محلی یا سرشاخه های محلی گروه های ملی، که بعضی از آنها معارض دولت مرکزی و جمهوری اسلامی بودند، ملموس بود و موضوع تعلق به ملت ایران

در بیانیه‌های این گروه‌ها مطرح می‌شد. در چهارچوب این نگرش جامعه عشایر ایران که در مناطق حاشیه‌ای همواره در فهرست مناطق بحران‌زا و عوامل تهدیدکننده امنیت ملی قرار گرفته‌اند، عدم توجه به ایجاد یک نیروی منسجم وحدت‌گرا در قالب (پلیس عشایر) واقعیتی است که نمی‌توان به راحتی از آن چشم پوشید و ممکن است دشمنان از این شرایط سوء استفاده کنند (محمدی، ۱۳۷۷).

لذا ضرورت دارد با تکیه بر سه متغیر و شاخص اساسی وحدت ایرانی اسلامی، یعنی زبان، مذهب و قومیت روابط میان مرکز کشور با حاشیه پیرامون با اقوام عشایر متحد در قالب پلیس عشایر بررسی و عملیاتی شود. زیرا این سه متغیر نیرومند بر الگوی هم‌گرایی و واگرایی و روابط متقابل بخش مرکزی و حاشیه تأثیر می‌گذارد و زیرساخت‌گرایش‌های عاطفی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گروه‌های پیرامونی را فراهم آورده و با توجه به طرح مسئله و مطالبی که عنوان شد به نظر می‌رسد، با توجه به این پتانسیل‌های موجود این اقشار دلاور، پیشنهاد می‌شود با ایجاد پلیس عشایر این تئوری هم از لحاظ علمی، کاربردی و هم هزینه‌ی قابلیت عملیاتی و اجرایی شده را خواهد داشت و اجرای صحیح این طرح مستلزم همکاری قوای سه‌گانه و مجموعه نیروهای مسلح را می‌باشد. به امید روزی که ایران اسلامی صادرات‌کننده تفکرات مباحث امنیتی، اجتماعی، سیاسی در جهان باشد. انشاءالله

منابع و ماخذ

۱. ابراهیم حاج محمدزاده، علیرضا لطف الله زادگان، محمد درودیان، جواد زمان زاده، شهید محمد گرگانی، حسین یکتا (مترجم منابع خارجی) (۱۳۷۲)، روزشمار جنگ عراق و ایران (کتاب چهارم). چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
۲. آنجلومیگله بیه مونته (۱۳۷۰)، ارتش ایران ۱۸۷۴ و ۱۸۷۵ م، ساختار و سازماندهی آن از دید ژنرال انریکو آندره اینا، تاریخ معاصر ایران، ج سوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگ، تهران
۳. آبراهامیان یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، نشر نی
۴. امیراحمدی هوشنگ (۱۳۷۷)، قومیت و امنیت، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره دوم تابستان
۵. احتسایان، سلطان احمد (۱۳۱۱)، جغرافیای معضل ایران، تهران، دانشکده اصغری
۶. امان الاهی اسکندر (۱۳۷۱)، کوچ نشینی در ایران، پژوهشی درباره عشایر و ایلات، آگاه، چاپ اول، تهران
۷. انصاری مهدی (۱۳۷۷)، درودیان محمد و نحعی هادی، خرمشهر در جنگ طولانی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چاپ دوم، تهران
۸. انصاری مصطفی، (۱۳۷۷)، تاریخ خوزستان دوره خاندان شیخ خزعل، ترجمه محمدجواد جواهرکلام، تهران، نشر شادگان
۹. افشار حسن (۱۳۶۵)، دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی
۱۰. افشار، الویارستریو (۱۳۵۷)، نظری به ایلات ایران و سلسله اشکان، مؤسسه پژوهشهای دهقانی و روستایی ایران
۱۱. افتخاری اصغر (۱۳۷۷)، طرفیت طبیعی امنیت، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره دوم
۱۲. اولبویه، سفرنامه اولبویه (۱۳۷۱)، تاریخ اجتماعی-اقتصادی در دوران، عناوین عصر قاجاریه، ترجمه محمد طاهر میرزا، تصحیح غلامرضا ویرام، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، تهران
۱۳. ایلام در جنگ، اطلس شماره ۳، ص ۴۶. (این عملیات به نام ضربت ذوالفقار در محور میمک و تنگه بینا در منطقه عمومی ایلام شروع شد و با طراحی ارتش و شرکت سپاه اجرا شد (روز شمار جنگ، ج پانزدهم

۱۴. ایوبی حجت‌الله (۱۳۷۹)، شکاف قومی و پیکارهای سیاسی، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول
۱۵. اطلاعات و آمار نیروی مقاومت بسیج، معاونت نیرو، بایگانی سوابق بسیجیان شناسنامه تیپ مستقل ۴۸ فتح، ص ۱۳، استان‌ها شماره ۵.
۱۶. باسورث و دیگران، (۱۳۸۰) سلجوقیان، ترجمه و تدوین دکتر یعقوب آژند، مولی، چاپ اول تهران
۱۷. براهویی نرجس خاتون (۱۳۷۸)، نگاهی به سرزمین و فرهنگ بلوچستان، فصلنامه مطالعات ملی، سال ششم، ش ۱
۱۸. بدیعی ربیع (۱۳۶۲)، جغرافیای مفصل ایران، تهران، اقبال
۱۹. بنی‌هاشمی میرقاسم (۱۳۸۱)، چشم‌انداز آتی ناسیونالیسم قومی آذربایجان ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۱۶
۲۰. بهرامی روح‌الله (۱۳۷۹)، سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر، فصلنامه مطالعات راهبردی،
۲۱. بشیری احمد (۱۳۶۳)، کتاب آبی، ارثهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیسی درباره انقلاب مشروطیت ایران جلد ۴، تهران، نشر نو
۲۲. بشیریه حسین (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی سیاسی، چ ۱۲، تهران: نشر نی
۲۳. برزین سعید (۱۳۷۳)، ساختار سیاسی - طبقاتی و جمعیتی در ایران، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال هشتم، ش ۱۱ و ۱۲
۲۴. بهرامی روح‌الله (۱۳۷۷)، سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره، اول ۱۶
۲۵. بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس (۱۳۷۲) اسناد تجاوز به روایت مطبوعات خارجی (جلد اول). چاپ اول، تهران
۲۶. بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس (۱۳۷۲) اسناد تجاوز به روایت مطبوعات خارجی (جلد دوم). چاپ اول، تهران
۲۷. پیشگاهی فرد زهرا (۱۳۸۵)، تحلیل چالش‌های جامعه ایران از منظر جغرافیای سیاسی، پژوهش‌های جغرافیایی، سال سی و هشتم، ش ۵۷
۲۸. پاپلی یزدی محمد حسین (۱۳۷۹)، افغانستان اقوام کوچ نشینی، مشهد، نشر درخشش

۲۹. پرنیا حسن و اقبال آشتیانی عباس (۱۳۶۲)، تاریخ ایران، به کوشش محمد دبیرسیاقی، خیام، چاپ دوم، تهران
۳۰. جاوید فر جعفر (۱۳۵۵)، عشایر و طرح های عمرانی، سازمان برنامه و بودجه. معاونت امور استانها
۳۱. خدادادیان اردشیر (۱۳۸۰)، تاریخ ایران باستان، اشکانیان، نشریه دید، قلم، چاپ اول
۳۲. دیاکونوف، ا.م (۱۹۶۶)، تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز) بنگاه نشر کتاب
۳۳. دهنوی نظام (۱۳۷۶)، اسنادی از روابط ایران و ترکیه: ۱۹۳۷-۱۹۲۲، تهران: وزارت امور خارجه
۳۴. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مقاله آذربایجان به قلم محمدحسن گنجی
۳۵. دانشنامه جهان اسلام، ذیل مقاله تبریز به قلم مصطفی مومنی
۳۶. دفتر حقوقی وزارت امور خارجه (۱۳۶۱)، تحلیلی بر جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران. تهران
۳۷. رسایی جواد (۱۳۷۹)، بررسی نقش عشایر بویر احمد در امنیت داخلی کشور جمهوری اسلامی ایران (۱۳۰۰-۱۳۷۸ هـ.ش)، دانشکده فرماندهی سپاه، تهران
۳۸. رجبی پرویز (۱۳۷۶)، کریم خان زند و زمان او، چاپ دوم، تهران
۳۹. ریاحی خوبی، محمدامین (۱۳۶۳)، ملاحظاتی درباره زبان کهن آذربایجان، اطلاعات سیاسی - اقتصادی
۴۰. رزم آراء علی (۱۳۲۵)، جغرافیایی نظامی ایران، اصفهان و بختیاری، تهران
۴۱. روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک
۴۲. زهرا پیشگاهی فرد (۱۳۸۵)، تحلیل چالش های جامعه ایران از منظر جغرافیای سیاسی، پژوهش های جغرافیایی، شماره سی و هشتم
۴۳. ژ. دو مورینی (۱۳۷۵)، عشایر فارس، ترجمه جلال الدین رفیع فر، تهران، دانشگاه تهران
۴۴. سبوری راجر (۱۳۶۳)، ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، کتاب تهران، چاپ اول، تهران
۴۵. سرشماری عمومی نفوس و مسکن (۱۳۸۵)
۴۶. سیف زاده سید حسین (۱۳۷۸)، اصول روابط بین الملل، تهران: نشر دادگستر
۴۷. شهبازی عبدالله (۱۳۶۹)، شناخت ایلات و عشایر ایران، آگاه
۴۸. شعبانی رضا (۱۳۶۹)، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، قومس، تهران

۴۹. صفی نژاد جواد (۱۳۶۳)، مبانی جغرافیایی انسانی، دانشگاه تهران
۵۰. صدیق میر محمد فرهنگ (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، مشهد، نشر درخشش
۵۱. عاملی باقر (۱۳۷۷)، رضا شاه و قشون متحدالشکل، نامک، تهران
۵۲. عصاریان نژاد حسین (۱۳۸۳)، امنیت و قومیت در جمهوری اسلامی ایران، ماهنامه دانشگاه عالی دفاع
۵۳. علیقلی خان بختیاری سردار اسعد (۱۳۶۱)، تاریخ بختیاری، تهران، یساوولی
۵۴. فوران جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، تهران
۵۵. قوزانلو جمیل (۱۳۱۵)، تاریخ نظامی ایران، تهران
۵۶. قاسمی رشید (۱۳۶۳)، کرد و پیوستگی نژادی او، تهران: امیرکبیر
۵۷. قیصری نوراله (۱۳۷۷)، قومیت عرب خوزستان و هویت ملی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول
۵۸. کوکلاهی ابراهیم (۱۳۳۱)، جغرافیای نظامی ایران، تهران دانشکده افسری، چاپ دوم
۵۹. کیهان مسعود (۱۳۱۲)، جغرافیای مفصل ایران جلد دوم، سیاسی، تهران
۶۰. کریمی هادی (۱۳۶۹)، مرتع داری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم
۶۱. کیاوند عزیز (۱۳۶۸)، حکومت سیاست و عشایر از قاجاریه تاکنون، انتشارات سازمان امور عشایر ایران، تهران
۶۲. کردوانی پرویز (۱۳۷۱)، مراتع، مسئل و راه‌های آن در ایران، انتشارات دانشگاه تهران
۶۳. کریمی اصغر (۱۳۶۲)، ژان پی یردیگار، ایل بختیاری در مجموعه مقالات مردم‌شناسی مرکز مردم‌شناسی، وزارت علوم و آموزش عالی دفتر دوم، ایلات و عشایری
۶۴. گروسه رنه (۱۳۵۳)، امپراطوری صحرا نوردان (ترجمه عبدالحسین میکده) تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۶۵. گلی امین (۱۳۷۵)، سیری در تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها، تهران: علم
۶۶. گلستانه محمد امین (۱۳۷۱)، مجمل‌التواریخ، به‌اهتمام مدرس رضوی، کتابخانه ابن سینا، تهران

۶۷. لمبتون(۱۳۶۲)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و

فرهنگی

۶۸. لمبتون(۱۹۳۸)، به نقل از لارنس لکهارت، نادرشاه، لندن

۶۹. ۵۳- لطف الله زادگان علیرضا(۱۳۸۰)، روزشمار جنگ ایران و عراق، ج ۵، هویزه آخرین

گام‌های اشغالگر، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چاپ دوم، تهران

۷۰. مسعودی (ظل السلطان)(۱۳۲۵)، تاریخ سرگذشت مسعودی، تهران، سنگی، رحلی

۷۱. ملافیض محمدکاتب(۱۳۷۲)، سراج التواریخ، جلد اول، تهران، موسسه انتشارات بلخ

۷۲. مستوفی الممالکی رضا(۱۳۷۷)، جغرافیای کوچ نشینی(عمومی و ایران)، با تاکید به ایل

قشقایی، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

۷۳. مشیری سید رحیم(۱۳۷۲)، جغرافیای کوچ نشینی(مبانی و ایران)، انتشارات سمت، تهران

۷۴. موسوی نژاد ابراهیم(۱۳۷۱)، زیست بومهای عشایری، دفتر مطالعات طرح توسعه مناطق

عشایری

۷۵. مولائی هشتجین نصرالله(۱۳۷۴)، اقتصاد کوچ نشینان، دانشگاه پیام نور

۷۶. مصداقی منصور(۱۳۷۱)، مرتع داری در ایران، انتشارات بنیاد فرهنگی رضوی، مشهد

۷۷. مطیعی لنگرودی سید حسن(۱۳۷۱)، جغرافیای اقتصادی ایران، جلد اول، چاپخانه دانشگاه

فردوسی مشهد، چاپ اول

۷۸. مردم شناسی ایران(۱۳۶۱)، دانشکده افسری، سال

۷۹. مجموعه مقالات مردم شناسی(۱۳۶۲)، دفتر اول

۸۰. مجموعه مقالات مردم شناسی(۱۳۶۲)، دفتر دوم ایلات و عشایر

۸۱. مجموعه مقالات مدیریت تبلیغات جنگ(۱۳۸۰)، دافوس سپاه، چاپ اول، تهران

۸۲. محمدرضا حافظ‌نیا(۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، ج ۱، تهران: سمت

۸۳. مرکز بررسی اسناد تاریخی(۱۳۸۰)، روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک، وزارت

اطلاعات، چاپ اول، تهران،

۸۴. مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران(۱۳۸۱)، دشت آزادگان در جنگ، چاپ

اول، تهران

۸۵. موسسه تحقیقاتی بهداشتی(۱۳۵۱)، توصیفی از ساختمان اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی

و بهداشتی ایل بختیاری دانشکده بهداشت، دانشگاه

۸۶. محمدی حمیدرضا (۱۳۷۹)، نقش نواحی بحرانی در جهت‌گیری استراتژی ملی دانشگاه تربیت مدرس

۸۷. نادری نادر افشار (۱۳۴۷)، مونوگرافی ایمل بهمئی، بخش تحقیقات عشایری موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۸۸. نوایی عبدالحسین (۱۳۴۸)، کریم خان زند، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم، تهران

۸۹. نادری اشرف احمد (۱۳۵۷)، دانشنامه ایرانیکا، هویت ایرانی در قرن نوزدهم و بیستم

۹۰. نقیب‌زاده احمد (۱۳۷۹)، دولت رضا شاه و نظام ایلی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران

۹۱. نلسون فرای ریچارد (۱۳۵۵)، مجموعه مقالات، موسسه آسیائی، دانشگاه شیراز

۹۲. هنری فیلد (۱۳۴۳) مردم شناسی ایران (ترجمه دکتر عبدالله فریار) انتشارات ابن سینا، سال

۹۳. هدایتی عباس (۱۳۷۴) شورای امنیت و جنگ تحمیلی. انتشارات وزارت امور خارجه

۹۴. ولایتی علی اکبر (۱۳۷۶)، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی. چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۹۵. یزدانی حسینعلی (۱۳۶۸)، دفاع هزاره ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، بی جا، نشر احسانی

۹۶. یکهارت لارنس (۱۳۶۸)، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، مروارید، چاپ سوم، تهران

۹۷. "A Preliminary Attempt to Determine the Culture Areas of Asia".
Southwestern Journal of Anthropology, ۱۱: ۱۱۷-۱۳۲. Ann K.S.

Lambton, Qajar Iran: Eleven

۹۸. Ann K.S. Lambton, Qajar Iran: Eleven Studies, (London: I. B. Tauris, ۱۹۸۷), ۹۶.

۹۹. "A Preliminary Attempt to Determine the Culture Areas of Asia".
Southwestern Journal of Anthropology, ۱۱: ۱۱۷-۱۳۲.

۱۰۰. Anthony H. Richmond, "Ethnic Nationalism: Social Science paradigms", International Social Science Journal, ۳۹, no. ۱ (۱۹۸۷):۳.

۱۰۱. Ann Lambton, Landlord and Peasants in Peasants in Persia, (Oxford: Oxford University Press, ۱۹۵۵), ۱۵۸

۱۰۲. Barfield, "Tribes and State Relations: the Inner Asian Perspective," ۱۵۳
۱۰۳. Burckhart, J.L.(۱۸۳۱). Note on the Bedouins and Wahabys, London: Colburn and Bentley
۱۰۴. De Bode (۱۸۴۵), Travels in Luristan and Arabistan, ۲ Vol. London: John Murray.
۱۰۵. Duveyrier, H. (۱۸۶۴), Le Tourage de Nord, paris: Challamel Aine.
۱۰۶. Frederick Barth, Nomads of South Persia: The Basseri Tribe of Khamseh Confederacy, (Boston: Little Brown, ۱۹۶۱), ۲۶.
۱۰۷. Eskandar Monshi, History of Shah Abbas, Trans. R. Savory, (Boulder: Westveiw, ۱۹۷۸).
۱۰۸. Ervand Abrahamian, "Oriental Despotism: the Case of Qajar Iran, "International Journal of the Middle East Studies, ۵, no.۱ (۱۹۷۴): ۱۵.
۱۰۹. Gene R. Garthwaite, "Khans and kings: the Dialects of power in Bakhtiyari History", in Bonine and keddie, Continuity and Change in Modern Iran, (Albany: State University of New York Press, ۱۹۸۱),
۱۱۰. G. Reza Fazel, "Tribes and States in Iran: From Pahlavi to the Islamic Republic", in Haleh Afshar, ed, Iran a Revolution in Turmoil, (London: Macmillan, ۱۹۸۵.
۱۱۱. Hossein Golabian, An Analysis of The Underdeveloped Rural and Nomadic Areas of Iran, (Stockholm: The Royal School of Technology, ۱۹۷۷),
۱۱۲. James J. Reid, Tribalism and Society in Islamic Iran, ۱۵۰۰-۱۶۲۹, (Malibu, Calif: Undena, ۱۹۳۸), ۸
۱۱۳. Jean Cuisenier, "Kinship and Social Organization in Turko- Mongolian Cultural Areas", in E. Foster and O. Ranum, trans. And eds, Family and Society: Selections from Annals, Economies, Society, Civilizations, (Baltimore: Johns Hopkins University press, ۱۹۶۷), ۲۱۵, quoted in Reid, ۸-۹.

۱۱۴. Layer, Henry (۱۸۴۸). "A Description of the province of khuzistan". The journal of the Royal Geographical Society, Vol. ۱۶.
۱۱۵. Lois Beck, "Tribes and the State in Nineteenth and Twentieth- Century Iran", ۱۹۰
۱۱۶. "Models of Social Organization", R.A.I. Occassional Paper, No. ۲۳ (M. S. Read).
۱۱۷. "Models of Social Organization", R.A.I. Occassional Paper, No. ۲۳ (M. S. Read)
۱۱۸. Mehrdad Kamrava, The Political History of Modem Iran: From Tribalism to Theocracy, (New York: Praeger, ۱۹۹۲), ۱۲۰.
۱۱۹. Mehrdad Kamrava, The Political History of Modem Iran: From Tribalism to Theocracy, (New York: Praeger, ۱۹۹۲), ۱۲۰.
۱۲۰. Martin Van Bruinessen, "Kurdish Tribes and the State of Iran: the Case of simko's Revolt," in Tapper, The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghannistan, ۳۷۴-۷۵
۱۲۱. Neville Dyson- Hudson (۱۹۷۳) "The Study of Nomads" in journal of Asian and African Studies, vol. ۷, No. ۱-۲ pp ۱-۲۹.
۱۲۲. Nomades et Nomadisme en Zone Aride", Rev. Inte Sci. Soc., Vol. ۱۱, No.۴, pp. ۴۸۱-۴۹۸
۱۲۳. Philip Carl Salzman, "Why Tribes Have Chiefs: A Case From Baluchistan", in Tapper, the Conflict of Tribe and State, ۲۷۸-۲۹۹.
۱۲۴. Pastoral Nomadism and Social Change", Sociology and Social Research, Vol. ۱۵. pp. ۴۱۷-۴۲۷
۱۲۵. Paul R. Viotti and Mark V. Kauppi, International Relations and World Politics: Security, Economy, Identity (NewJersy: Prentice Hall, ۲۰۰۱), ۲nd Chapter and Robert Gilpin, Global Political Economy: Understanding The International Economic Order (Princeton: Princeton University Press, ۲۰۰۱)
۱۲۶. R.O. Christensen, "Tribes, States and Anthropologists, Middle Eastern Studies, ۲۲, no. ۲ (April ۱۹۸۶), ۲۹۰